

زندگانه

شماره ۴

فروردین ۱۳۵۹

درباره بورژوازی ملی • شیعه، قدرت حاکم و مبارزه طبقاتی • فاشیسم و انقلاب اجتماعی • درمورد مسائل پارلمانتاریسم • مشی مستقل سیاسی • نفوذ مذهب براندیشه اجتماعی ملل شرق • میلیتاریسم و امپریالیسم • لنین و مفهوم فلسفی ماده • جامعه‌شناسی توسعه یا جامعه‌شناسی استثمار • تفسیر واژه‌ها

۱. فرخ • سلمان سروش • راجانی پالم دات • گئورگ لوکاچ • بیژن پارسا • پولونسکایا - لیتمن • رسول نفیسی • هری مگداف • لنین • جیمز پتراس • پرویز بابائی

شیعه، قدرت حاکم و مبارزه طبقاتی

" سراسر این کشور ، عجبا ، سرشار از عقیده به خداست ! رخوت ، پیری ، فساد به حد نهایت و بالاخره انحطاط در همه جا حضور دارد : در نهادها ، در آداب و رسوم ، در خصوصیات اخلاقی مردم . اما این اشتغال فکر مقدس دائمی و جذاب ، به تمامی این خرابی ها ، نجابت خاصی می بخشد . "

(گوبینو ، نامه های ایرانی)

" چرا تاریخ شرق به شکل تاریخ مذاهب جلوه می کند ؟ "

(مارکس به انگلس ، مکاتبات ، ۲ ژوئن ۱۸۵۳)

تسلط پدیده مذهبی و نفوذ روحانیت شیعه (۱) در حوادث اخیر ایران نه تنها ممکن است باعث تعجب هر ناظر غربی شود ، بلکه می تواند او را کم و بیش در درک لحظه کنونی دچار اشتباه کند . ناظر غربی که فکرش در تاریخ کشورش غوطه ور بوده و بر اثر فشار ایدئولوژیکی طبقه حاکم بر جامعه اش و معیارهای اجتماعی - فرهنگی آن به بیراهه کشانده شده ممکن است به دو گرایش زیر کشیده شود :

- از یکسو جنبش ضد استبدادی ایران را تا سطح یک واکنش " تعصب آمیز " از جانب

۱ - لازم به یادآوری است که پدیده کلیسایی در اسلام وجود ندارد . نه روحانیت متمرکزی که صاحب " وسایل رحمت " باشد وجود دارد و نه مرجع قضایی و اخلاقی مقتدر و جامع و نه مرجع تصمیمات به شیوه کلیسایی .

فهرست مطالب

موضوع مقاله	نویسنده	مترجم	صفحه
شیعه، قدرت حاکم و مبارزه طبقاتی در ایران	سلمان سروش		۱
نفوذ مذهب بر اندیشه اجتماعی ملل شرق	پولونسکایا - لیتمان		۱۵
درباره بورژوازی ملی	ا. فرخ		۳۳
در مورد مسائل پارلمانتاریسم	گئورگ لوکاج	فریدون نوایی	۴۳
فاشیسم و انقلاب اجتماعی	راجانی پالم	عزت الله مصلی نژاد	۵۱
جامعه شناسی توسعه یا جامعه شناسی استثمار؟	جیمز بتراس	ناهید بهمن پور	۷۹
امپریالیسم و میلیتاریسم	هری مگداف	عبدالرسول نفیسی	۱۰۹
لنین و مفهوم فلسفی ماده		علی طلوع	۱۲۳
مشی مستقل سیاسی		ب. پارسا	۱۳۷
تفسیر واژه ها		پرویز بابائی	۱۴۱

گروهی ملای تاریخ اندیش که مخالف هر گونه پیشرفت و تغییرند کاهش دهد. البته عواملی چند کمک میکنند تا به ضرب دروغ و دلار و بخصوص نقرتی که مرد غربی نسبت به گذشته قرون وسطایی خویش (که علوم تساهل مذهبی و کشیش بازی بر آن سلطه داشت) دارد تصویر ایدئولوژیکی ای را که شاه "متجدد" و مطبوعات "روشنگر" بورژوازی غرب اشاعه میدهند کم و بیش بطور آگاهانه به او بقبولانند. دیگر عوامل عبارتند از ضدیت با حکومت روحانیت و بی مذهبی که رابلهما، تاریخ جنگهای مذهبی، طرفداران ولتر و یا علم گرایان، کم و بیش باو تلقین نموده اند؛ ضدیت با اسلام که هنوز هم مسیحیت آنرا از جنگهای صلیبی تاکنون با خود حمل میکند و استعمار و امپریالیسم، آن را در برابر جنبشهای آزادیبخش ملی یا علیه نیروهای دموکراتیک که منافع آنان را به خطر میاندازد (دیروز الجزایر، امروز فلسطین، لبنان، ایران) ترویج میکند و از آن تحت اشکال جدید بهره برداری میکنند، (زیرا مواد سوختی آسمانی غرب یعنی نفت در سرزمین اسلام نهفته است!)

— از سوی دیگر پیوند متضاد تأثیرات ایدئولوژیکی مختلف در ذهن ناظر غربی میتواند وی را به این نتیجه گیری ناقص و جهت دار بکشد که جنبش عظیم مردم را صرفاً حاصل کار روحانیت شیعه — که آنرا هم تنها از جنبه های رادیکال و مترقی اش می بیند — بداند و بدین ترتیب دلائل مادی تسلط مذهب و روحانیون (۲) در حوادث اخیر ایران مستتر میمانند. عواملی که علاوه بر برداشت تجربی (آمپیریک) وقایع در چنین برداشتی از حوادث ایران مؤثرند بویژه عبارتند از: عذاب وجدان ناظر غربی از تاریخ گذشته استعماری و ضد اسلامی اش، یعنی بیم عدم شناختی دیگر از واقعیت مذهبی (وملی) — و نیز نوعی مارکسیسم اروپا مدار* یا ساده گرا در این بی توجهی نسبت به ویژگیهای تاریخ مشرق زمین (۳) سهیم است. — جنجال ایدئولوژیکی جریانهای

۲ — "فرض کنیم اینطور بنظر آید که در دوره ای، انگیزه های مطلقاً "سیاسی" یا "مذهبی" تعیین کننده بوده باشد، در صورتیکه "پدیده" سیاسی "و" مذهبی " چیزی جز اشکال محرک واقعی آن نیستند ". (مارکس — انگلس، ایدئولوژی آلمانی، ۱۸۴۵)

* europeo - centriste

۳ — سلطان گالی یف، مارکسیست تاتارستانی (شوروی)، از همان سال ۱۹۱۹ مخالفتش را با این اروپا — مداری ابراز داشته بود. او در مقاله ای که در سال ۱۹۲۱ درباره "روشهای تبلیغ ضد مذهبی در میان مسلمانان چاپ نمود در مورد تفاوت اسلام تأکید میکند و مخالفتش را با روشهای سکتاریستی یا مکانیکی در بررسی واقعیت اسلام ابراز میدارد. سلطان گالی یف در تصفیه های استالینی اعدام شد.

مذهبی ایرانی و خارجی که با بهره برداری از "پدیده" مذهب شیعه قصد دارند مذهبیت را در غرب احیاء کنند؛ تساهل (اشخاص و موسسات) غیر مذهبی ** نسبت به مذهب، زیرا که در غرب کلیسا و دولت از دیر باز از هم تفکیک شده اند، چیزی که در ایران مرسوم نیست. نظریات اجتماعی در آنچه که از اوضاع کنونی ایران تجسم میشود تأثیر دارند. این نظریات، هم جزئی از مبارزه طبقاتی میباشد و هم بر آن تأثیر میگذارند. دو گرایش نادرست فوق الذکر از یک ناظر تا ناظر دیگر و از طبقاتی تا طبقه دیگر و همچنین بر حسب مقاومتشان در مقابل فشار طرح ریزی شده و مسائل ارتباط جمعی امپریالیسم و بر حسب شناخت کمی — کیفی از جامعه ایران، تغییر میکند. و اما برای این که بتوان وضع کنونی ایران را به طریقی که کمتر ذهنی باشد تفسیر نمود، یادآوری برخی داده های تاریخی ضروریست. این داده ها ضمن نشان دادن تفاوت مذهب شیعه نسبت به سایر ایدئولوژیهای مذهبی، جای آنرا در دیالکتیک مبارزات طبقاتی (۴) تأیید می نماید.

"الف" — تاریخ قدیم

۱ — اسلام ایدئولوژی ای است تجارتي، دموکراتیک، عقل گرا و بدوی (۵) که در جمهوری مکه — که با تجارت بین کشورهای کرانه اقیانوس هند و مدیترانه روم شرقی ثروت مند شده و ناگهان

** laics

۴ — در مقاله حاضر عمداً "از بررسی روند مستقل واقعیت مذهبی خودداری میشود زیرا یکی از لوازم این کار تحلیل وجدان شیعه است تا در باره وصلت پدیده مذهبی با پدیده اجتماعی — تاریخی بیشتر تأکید شود.

۵ — بعد از تشکیل جمهوری جدید در سال ۶۲۳ میلادی، حضرت محمدیک قانون اساسی ۵۲ ماده ای را تصویب رسانید که در آن برابری تمام مؤمنین در مقابل قانون، بدون هیچگونه تمایز طبقاتی و دودمانی، تضمین گردیده.

مواد این قانون اساسی "فرامینی" هستند از نوع بورژوازی و پورسین (Puritain)

یکی از آنها اسراف را منع و صرفه جوئی را توصیه کند و دیگری صداقت در تجارت را، و یکی دیگر هم تشویق میکند که کاری جز آنچه که مطابق عقل باشد، نکند. معتزله در قرن هشتم میلادی این بعد عقل گرای اسلام را که اکنون توسط شیعیانی مانند آیت الله خمینی ترویج میشود، بسط داده اند. معبدها، در جنب خصلت "شهرنشینی" اسلام، نوعی گرایش به جماعات آزاد قبیله ای یا "بدویت" نیز مشاهده میشود. انگلس ظهور حضرت محمد را "خصلت عکس العمل بدوی ها علیه فلاحان اسکان یافته شهرکه در حال نابودی بودند"، میدانست. (انگلس، مکاتبات، ۱۸۵۳/۶/۶)

در اوائل قرن هفتم میلادی از رونق افتاد - پدید آمدن پیروزی یک قبیله "تجارت پیشه" فقیر شده را که از طرف توده‌های استثمار شده یا اجیر حمایت میشد، بر اشرافیت بازرگان واقعیت بخشید. بعد از وفات پیغمبر (۶۳۲ میلادی)، مذهب اسلام در معرض "تفاسیر" گوناگون قرار گرفت؛ در مقابل تفسیرهای مساوات طلبانه و ترقی خواهانه "عده ای، تفسیرهای اشرافی و محافظه کارانه" عده‌ای دیگر قرار گرفت و در پشت این جدال عقیده‌های هدف‌های سیاسی و موضع‌گیری‌ها اجتماعی پنهان بود. جنگ‌ها و کشمکش‌هایی ناشی از انتخاب امام (۶) "خوب"، محتوای اجتماعی اختلافات مذهبی را آشکار میساخت، تقسیم اسلام به سنی و شیعه در واقع بیانگر شدت مبارزات طبقاتی در بطن جامعه شرقی آنروز میباشد. ارتباط متقابل بین بحران تجارت و ظهور اسلام، همستگی بین اسلام اولیه و بورژوازی تجارتنی، پیوند بین "تفاسیر" گوناگون از اصول اسلامی و دلائل اجتماعی - اقتصادی از جمله واقعیاتی هستند که باید مورد توجه قرار گیرند زیرا شرق شناسی رایج و ایده آلیسم حاکم بر محیط، همیشه تلاش نمودند تا محتوای طبقاتی ایدئولوژی‌ها را پنهان دارند. بنابراین اولین نکته‌ای که باید در نظر گرفت عبارتست از: خصلت "بورژوازی" اسلام اولیه. (۷)

۲ - استقبال ایرانیان قرن هفتم از ایدئولوژی اسلامی فاتحان، گوناگون بود:

- از اقلیت‌های حاکم تا اکثریت توده‌های مردم: بسیاری از استثمار شدگان شاهنشاهی رو به زوال ساسانی، امید رهایی خود از یوغ مهیب فئودالی و ایجاد جامعه عدل و برادری را در اسلام می‌دیدند. بنابراین در آغاز، مبارزه طبقاتی در ایران اغلب اوقات از مبارزه علیه بیگانه پیشی گرفته و بدین ترتیب فتح کشور به دست مسلمین را آسان ساخت.

- از منطقه‌ای تا منطقه دیگر: از آنجا که در ایدئولوژی فاتحین، تجارت نقش مسلط داشت و در ایدئولوژی جامعه "فئودالی - مزدائی" ایران، کشاورزی؛ لذا دهقانان کمتر از شهر نشینان در استقبال از ایدئولوژی اسلام "شرکت" میکردند. توسعه شهرها و سقوط ده نشینی

۶ - حضرت علی، پسر عم و داماد پیغمبر، بیانگر یکی از گرایشهای دموکراتیک است. سلمان پارسی و ابوذر، دیگر همراهان محمد، از طریق انتخاب علی بعنوان جانشین پیغمبر، از یک بینش مساوات طلبانه‌ای از اسلام دفاع میکنند. عثمان، ابوذر را بخاطر انتقاد شدید و علنی اش علیه قدرتمندان و ثروتمندان، تبعید کرد.

خلفای امامانی که رهبری معنوی و سیاسی اسلام را یکی پس از دیگری به عهده گرفتند عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی؛ که حضرت علی امام شیعیان (ایرانی) است.

۷ - مسلمان "بورژوازی" مسلمان، بورژوازی تجارتنی است و نه صنعتی، مورخین اهمیت این سرمایه داری تجارتنی را که از ابتدای قرن هفتم تشکیل میشود، نشان داده‌اند.

مقارن است با استقرار اعراب در سرزمین ایران. این مطلب به خوبی عکس العمل نسبتاً مثبت تجار و پیشه‌وران و مقاومت کم و بیش بارز دهقانان را نشان میدهد.

- با گذشت زمان: دو عامل سیاست سازش طبقاتی اعراب در قبال اشرافیت ایران و هدفهای اعراب، که بیشتر جنبه سوداگرانه داشت تا اجتماعی، به سرعت مبارزه آزادببخش ملی را با مبارزه طبقاتی پیوند داد و حتی اولی را بر دومی مسلط کردند. جنبش‌های دلاورانه توده‌های و دهقانی که ایران را ظرف قرون هشتم تا دهم میلادی تکان داده‌اند، در شیعه که مذهب اقلیت را تشکیل میدهد، ایدئولوژی ای می‌یابد که با توسل بآن میتواند اعتراضات اجتماعی خود را بیان کند و با قدرتهای مستقر به معارضه برخیزد. بدین ترتیب، مبارزات علیه استثمارگران بیگانه اجباراً خصلت‌های ضد عرب و پان ایرانیست به خود میگیرد که احیای ایدئولوژی‌های مزدائی دوران قبل از اسلام و "ایرانی کردن" شیعه (۸) از آن ناشی میگردد. نکته دومی نیز باید مورد توجه قرار گیرد و آن خصلت "ناسیونالیسم مثبت" (یعنی مشخص کننده حالت "دفاع مشروع از فرهنگ ملی") اسلام خاص ایران میباشد، یعنی دفاع و تأیید هویت فرهنگ دیرین هزاران ساله در مقابل استثمارگران مسلط بیگانه.

۳ - تقسیم اسلام به اکثریت سنی و اقلیت شیعه موجب شد که اقلیت شیعه با قدرت حاکم به مخالفت پردازد و از دین رسمی فاصله بگیرد. اگر چه تبیین مذهب سنی به عنوان دست راستی و مذهب شیعه به عنوان دست چپی، دیالکتیک تاریخی را به طور خطرناکی ساده میکند (۹) مابخشی از واقعیت‌رانی تبیین میکند. در حقیقت ایدئولوژی شیعه، که بر اثر حوادث به نوعی رفروار تداوم تبدیل شده

۸ - فردوسی در اثر حماسی خود، شاهنامه، اوج احساسات ملی ایرانیان را بیان کرده است. آل بویه (۹۳۲ - ۱۰۵۵)، کشاورزی ایران را که بوسیله اشغالگران ویران شده بود مجدداً سر و سامان میدهند و به تقلید از سبک ساسانیان، آل علی را بعنوان روحانیت موروثنی می‌پذیرند، شهرهای مقدس (مانند مشهد، نجف، کربلا و قم) را که متفاوت با شهرهای عربی است بنا میکنند که در این مکانها، گاهی زنها مورد تمجید قرار میگیرند (زن شیعه متمایز از زن عرب - سنی است زیرا که دین زردشت زن را مساوی با مرد میدانست).

۹ - جریانهای سیاسی - مذهبی متعددی چه در نزد سنیان و چه در نزد شیعیان وجود داشته، در میان سنیان نیز دموکراتها و آزاداندیشانی یافت میشوند، علاوه بر این، بعضی دسته‌ها از نظر سیاسی فعال و از نظر مذهبی محافظه‌کار بودند و بالعکس. این عدم تناسب و تفاوتها، که حاصل رشد نابرابر و تضاد آمیز جامعه هستند، محدودیت معیارهای مذهبی را در تحلیل تاریخی به اثبات میرساند.

بود، ناگزیر از جانب گیری بود. (۱۰) در مقابل ستمگرهای روحانیت حاکم، مذهب شیعه خود را در ابتدا بیشتر در کنار ستمدیدگان، سرکوب شدگان و بی قدرتان، یعنی خود را کنار خلیق می یافت، بعلاوه طرفداران شیعه اغلب از میان خلق های تحت سلطه و طبقات محکوم بودند، در صورتی که بسیاری از طرفداران مذهب سنی از فاتحان و طبقات حاکم بودند. معینا بر حسب مکان و زمان، این خصلت بسیار تفاوت میکرد. مذهب شیعه اگر چه در ظاهر پشتیبان قدرتمندان نبود، اما تا مدتی معین مظهر مقاومت در مقابل تفتیش عقاید مذهبی و فشار مالی بود و همانطور که انگلس در لودویگ فویر باخ، و پایان فلسفه کلاسیک آلمان می نویسد: "منافع توده ها در روح آنان که صرفا" از مذهب تغذیه میکنند، تحت پوشش مذهبی منعکس میشود". در مبارزات طبقاتی، از شیعه به عنوان بیرق استفاده میشد و نیز شیعه بیانگر خواست های مردمی و دهقانی. و گاهی هم فتوای هم بوده است. شیعه سلاح خلق های استثمار شده در فاصله قرنهای هشتم تا دهم میلادی به شمار میرود. به خصوصیات "بورژوازی" اسلام عربی، نشانه های دهقانی ایرانی اضافه شد که بآن رنگی مزدکی داد. (۱۱)

با وجود این دو واقعیت بایستی مورد نظر قرار گیرد:

— اگر چه ایدئولوژی شیعه به مخالفت با دولتهای غیر روحانی و روحانی برخاست و با نظم و قدرت به معارضه پرداخت، خود نیز نماینده نظم و قدرت بود. مذهب شیعه، قبل از اینکه مذهب رسمی دولت صفویه (در قرن شانزدهم میلادی) شود مذهب رسمی دولتهای آل بویه. دیلمیان (به شکل زیدیه)، فاطمیه (به شکل اسماعیلیه)، قرامطیان (به شکل معتزله خارجی) بود.

۱۰ — از نظر لغوی، شیعه بمعنای هواخواه، مبارز و پیرو میباشد. اصطلاحا "تحت عنوان این لغت، طرفداران علی را مشخص میکردند. شیعه شاخه های مختلف دارد: زیدیه، اسماعیلیه، اثنی عشری. گویند و شاخه اول یعنی زیدیه و اسماعیلیه در ابتدا نفوذ بیشتری داشتند زیرا که بیشتر سیاسی بوده و ضدیت آنها با خلفای سنی شدیدتر بود. ولی بعد از قرن دهم است که شیعه اثنی عشری، که در ایران امروز رواج دارد، طرفداران بسیار پیدا میکند.

۱۱ — مزدک موبدی زردشتی بود که با حکومت سلطنتی مخالف بود و اشتراک اموال را تبلیغ میکرد (پایان قرن پنجم). سنیان غالبا "شیعیان را طرفدار مانی و ثنوی به شمار می آورند. در مورد دوران معاصر میثونان از اعلامیه مفتی اعظم قاهره، حسین مخلوف یاد کرد که میگوید: کمونیسم ادامه اسماعیلیه است، بنا بر این کافر است (۱). مطالعه کتاب نویسنده کازاخ (شوروی)، مورس سیماجکو، بنام مزدک، در این مورد بسیار جالب است. این اثر بزبان فرانسه، توسط انتشارات کالمبار، در سری "ادبیات شوروی" بجای رسیده است.

— بر اثر مبارزات طبقاتی است که هسته "دموکراتیک اولیه" شیعه جان گرفت و جان داد، و نه بر اثر "ماهیت" ادعائی مساوات طلب و ضد قدرت ذاتی آن.

یک نکته سوم نیز باید مورد نظر قرار گیرد و آن خصلت مردمی بودن شیعه یعنی دفاع آن از خواستهای دموکراتیک مردم در مقابل قدرتهای غیر لیبرال است.

به تاریخ معاصر

سه خصلت اصلی فوق که در تاریخ و بوسیله تاریخ در ایدئولوژی شیعه آمده است — که نیز چند نقشی مذهب را میرساند — با دیگر خصلت های فرعی تر یا کمتر اصل آن همزیستی داشته اند، مانند: خصلت دهقانی و تا اندازه های فتوادی، خصلت محافظه کاری یا سازش کاری، خصلت عرفان باف و عرفانی. از دوره های تا دوره دیگر و متناسب با وضعیت مبارزات طبقاتی، سه خصلت اصلی نامبرده، با شدت و ضعف، فعالیت روحانیت شیعه را تحت الشعاع خود قرار میدادند. روحانیت شیعه گاهی مجبور بود از منافع بورژوازی تجارتنی که تهدید میشد دفاع کند، زمانی دیگر از منافع ملت که برای استقلال خود علیه سلطه یا فرهنگ استعماری مبارزه میکرد و زمانی هم از منافع خلقی که دچار مشکلات بود. گهگاه، موقعیت به روحانیت شیعه امکان میداد تا یک رشته عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در مجرای خواست خود هدایت کند و بدین ترتیب خود را به صف اول صحنه سیاسی ایران برساند. شیعی گری در گذشته تاریخی برای مردم، در واقع حکم تخته پرش را داشت.

۱ — این دفاع از بورژوازی داخلی (بویژه تجاری) در "فتوا"ها یا رهنمودهای پیشوایان شیعه قرن نوزدهم تجلی میکند:

— در سال ۱۸۲۶ میلادی، پیشوایان روحانی در تهران، علیه روسیه که سعی میکرد بازار ایران و شمال کشور را قبضه کند، اعلان "جهاد" کردند؛

— در سال ۱۸۷۲، روحانیون مصر "خواستار العالی امتیاز رویتر شدند. این امتیاز بخشی از کشور را به امپریالیسم واگذار میکرد؛

— در سال ۱۸۹۱ — ۹۲، روحانیون با فرمان تحریم تنباکو انحصار آنرا که به انگلیسیها داده شده بود ملغی میکنند.

این موضع گیریها، بویژه محتوای اقتصادی (۱۲) برخی مقاومت های ملی روحانیت شیعه

۱۲ — در مبارزه نابرابر بین سرمایه ملی و سرمایه بین المللی، روحانیت شیعه بر اساس ایدئولوژی خود جانب اولی را میگیرد. برای درک بیشتر و توصیف بهتر ایدئولوژی شیعه، در اینجا قطعه ای از سه مقاله "مجله اندیشه" شیعه، که مربوط به زمانی است که جامعه ایران وارد بحرانی

را آشکار میکند.

هنگامی که آیت الله خمینی در سال ۱۳۴۱ خواستار لغو مصونیت قضائی آمریکاییان مقیم ایران میشود، محتوای سیاسی و فرهنگی مخالفت‌های تعصب‌آمیز چه در قبال کشف حجاب (۱۳) که رضا شاه "متجدد" فرمان آن را داده بود و چه دیگر اعتراضات روحانیت نیز بوضوح مشهود است. اما ابتدا بایستی محتوای طبقاتی مخالفت‌های شیعه را تشخیص داد که همان دفاع از تاجر و "Citadinité" میباشد، روحانیت شیعه علاوه بر پیوندهایش با بورژوازی داخلی بویژه با "بازاریان" یا طبقه متوسط، همانطور که قبلاً گفته شد در طول تاریخ خود پیوندهایی نیز با روستا برقرار نمود. تضاد منافع طبقات و اقشار گوناگون در برخی از اوضاع انقلابی نظیر انقلاب مشروطیت (۱۴) یا هنگام اصلاحات ارضی (۱۵) موجب دو دستگی روحانیت ایران گردید. و این خصلت دوگانه "بورژوازی - دهقانی" شیعه تأثیرات گوناگون بر روی مبارزات اجتماعی معاصر

عمیق میشد، نقل میشود: "همه میدانند که از هم‌پاشیدگی و اوج انقلابات در اکثر موارد ناشی از درگیربهای طبقاتی است که از فقدان عدالت سرچشمه میگردد (...). درحالیکه، در جوامعی که طبقه متوسط مهمترین طبقه است، آدمهای زندگی سعادت‌مندتری داشته و رفاه و آسایش دارند. زیرا اهمیت کمی این طبقه‌گواه بر این است که ثروتمندان از رکود بازاریان شکایتی ندارند و قفرا نیز خود را تحت فشار تنگدستی نمی‌بینند" (شماره ۸، مارس - آوریل ۱۹۶۱). این جمله منعکس‌کننده گرایش میانه رو شیعه، محافظه کار زمان خود میباشد.

۱۳ - برخلاف نظریات رایج، پوشیدن چادریک رسم اسلامی نیست. مدت‌ها پیش از اسلام زندهای ثروتمند خود را با چادری پوشاندند تا طراوت چهره شان را حفظ کنند و خود را با معیارهای زیبایی حاکم برجایه وفق دهند. باین ترتیب، قصد حضرت محمد از تحمیل چادر "دموکراتیزه کردن" آن بود، چرا که چادر در آن زمان یک امتیاز طبقاتی بود. امروز در ایران، پوشیدن چادر توسط عده‌ای از زنان مبارز غیر مذهبی علل مادی و عملی دارد؛ زیرا باین ترتیب کمتر شناخته میشوند و راحت تر میتوانند تراکت و اسلحه را دست بدست بگردانند، و نیز از طرف مردم کوچک و بازار، آشنایان (و افراد متعصب!) بهتر پذیرفته میشوند.

۱۴ - انقلاب بورژوا - دموکراتیک ۱۹۰۶، به مملت ایران امکان داد تا قانون اساسی "مشروطه" را بتصویب برسانند. نفوذ روحانیون در مجلس و در مواد قانون اساسی کاملاً مشهود است.

۱۵ - در سال ۱۹۶۳ بوسیله رژیم و تحت فشار آمریکا، اصلاحات ارضی انجام گرفت که به سرمایه‌داری امکان داد به روستاها هجوم آورند و بدینوسیله ضربه‌ای شدید به قدرت فئودالی وارد آمد.

گذاشت.

۲ - اگر بخواهیم رابطه روحانیت شیعه را با قدرت حاکم در تاریخ ایران جستجو کنیم دوران انقلاب مشروطیت بهترین نمونه است. در این دوره، روحانیت شیعه میبایست در واقع بین استبداد سلطتی و جنبش انقلابی توده‌ای، یکی را انتخاب کند. و به همین مناسبت در درون روحانیت شیعه شکاف بوجود آمد و "تفاسیر" گوناگون از اسلام، مانند دوره بعد از وفات پیغمبر، دوباره از سر گرفته شد.

"برداشت‌های" انقلابی از اسلام (مانند برداشتهای ضد استبدادی، ضد استعماری و دموکراتیک) در مقابل دیگر برداشتهای محافظه کارانه و اشرافی و یا لاقلاً اعتدالی (۱۶) قرار گرفت. با شدت گرفتن مبارزات طبقاتی، جناح چپ و رادیکال روحانیت به اردوی طرفداران "مشروطه" و انقلاب پیوست، در صورتی که جناح راست محافظه کار آن بسوی مدافعان "مشروع" (۱۷) و قدرت میدوید.

برای درک رابطه بین مذهب و قدرت حاکم در ایران، یک نمونه آموزنده دیگر وجود دارد و آن موضوع "تعزیه" است. این نمایش مذهبی یادآور شهادت امام حسین ابن علی است که در نبرد کربلا توسط لشکر یزید به شهادت رسید. از نظر شیعیان، یزید مظہر و مجسمه شرارت، استبداد و قساوت است. در روضه خوانی‌ها همین که از یزید صحبت به میان می‌آید شنونده می‌فهمد که اشاره به شاه است. اجرا کنندگان تعزیه از مردم عادی هستند.

قدرتهای حاکم در حکومت‌های صفویه و قاجار به منظور تقویت ایدئولوژی مشترک خود در مقابل همسایگان اهل تسنن از این شکل نمایش (که خود مخارج آنرا می‌پرداختند) استفاده میکردند؛ مثلاً "دیده میشد که اشراف ثروتمند دوره قاجار در تقبل مخارج برگزاری این "نمایش‌های" مذهبی به منظور گریاندن مسلمانان شیعه، با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند. اما از اوائل قرن میلادی اخیر، به تدریج تعزیه به سلاخی علیه قدرت حاکم مبدل شد؛ هنرمندان، محتوای نمایشی تعزیه را به زمان حال مربوط میکردند و به این وسیله از نظام سیاسی حاکم انتقاد به عمل

۱۶ - الف. ر. کاشانی در کتابش بنام رساله انصافیہ نشان میدهد که نظام مشروطه مخالف اسلام و شریعت نیست. روحانی مترقی دیگری بنام نائینی به استبداد سیاسی و مذهبی حمله میکند الف. س. احمد با افکار ارتجاعی اش از اشرافیت ایران دفاع میکند. آیت‌الله شیخ فضل اله نوری که توسط ترقی خواهان بدار آویخته شد، از طرفداران قدرت مشروعه بود.

۱۷ - مشروعه از کلمه "شرع" می‌آید. مشروعه خواهان خواستار اجرای دقیق قوانین اسلامی بودند و این گرایش تاریک‌گر بود که با گرایش‌های روشنگرا و رادیکال روحانیت شیعه مخالفت میکرد. لازم به یادآوری است که جنبش مردمی، نمایندگان سیاسی خاص خود را داشت.

می‌آوردند. رضا شاه راه انداختن دسته‌های مذهبی و نمایش تعزیه را ممنوع نمود. از آن پس تعزیه از میان رفت مگر در تلویزیون و فستیوال دولتی شیراز. و این چنین جنبه "افسون مردم" مذهب نتوانست برجسته پرخاشگر شیعه فائق آید.

۳- هر بار که روحانیت ایران دانست و توانست جوابگوی خواسته‌های توده‌ها باشد نفوذش در مردم دوچندان گردید. (۱۸) البته شرائط دیکتاتوری، به مفهومی خاص در این امر به آنان کمک کرده زیرا قدرت حاکم که دیگر دستگاه‌های برقراری ارتباط اجتماعی (احزاب، گروه‌ها و غیره) را ممنوع کرده بود، به آسانی نمیتوانست علیه واعظین و دستگاه‌های ایدئولوژیک مذهب به مقابله بپردازد. بدین ترتیب مسجد پناهگاه بسیاری از ایرانیان شد و پلیس هم نتوانست بدان پاگذارد. البته از زمان مشروطیت به بعد و با تشکیل احزاب سیاسی، زندگی سیاسی ایران تحت نفوذ نیروهای غیر مذهبی بود و روحانیون فقط به صورت پراکنده و گهگاه در جنبش مردم فعالیت داشتند و مطرح بودند. (۱۹)

اضافه بر این، روحانیت به منظور اجرای نقش "میانجی - مدافع"، که نقش روشنفکر ارگانیک را بیاد می‌آورد، جزیه‌بهای از دست دادن نفوذ ایدئولوژیک، نمیتوانست خود را بیش از اندازه به حوزه‌های قدرت حاکم نزدیک کند. در اینجا داین "پیوند - شکاف" بین قدرت حاکم و روحانیت هم واقعیات و هم اشخاص نقش داشته‌اند:

- واقعیات یعنی جنبش عینی ناشی از مبارزه طبقاتی: اوضاع سیاسی کنونی ایران در حالی که گرایش‌های رادیکال دموکراتیک یک جناح از روحانیت را تأکید میکند، در ضمن وجود دیگر گرایش‌هایی را که از قدرت حاکم فاصله کمتری دارند آشکار میکند. رژیم پهلوی میدانند که "برداشت" های آیت الله خمینی و آیت الله خوئی (که نزدیک به قدرت حاکمه است) از حکومت سلطنتی اختلاف فاحشی دارند.

- اشخاص و درک آنان از خواسته‌های توده‌های مردم و یا لاقط از اوضاع سیاسی ایران:

۱۸- لازم به یادآوری است که هر فرد موءمن، یک "مرجع تقلید" برای مدتی که مایل باشد، انتخاب میکند و "سهم امام" یعنی مالیات مذهبی را با کمال رضایت میپردازد و همین امر "مرجع" را وادار میکند که به خواسته‌های او توجه داشته باشد. در کنار مزایایی که این فقدان نسبی تشکیلاتی به همراه دارد، باید خطرات بالقوه "فردپرستی" و حادثه جوئی سیاسی را که این فقدان رهبری جمعی میتواند با خود داشته باشد نیز بخاطر داشته باشیم. یک آیت الله میتواند درباره همه چیز راساً تصمیم بگیرد.

۱۹- استبداد بطور غیر مستقیم اوضاع را برای تسلط روحانیون مساعد کرد؛ غالباً "روحانیت بود که خود را به احزاب سیاسی نزدیک میکرد در صورتیکه امروز برعکس شده است.

آنچه که مربوط به مسئله حساس بودن نسبت به توده‌هاست، ریشه اجتماعی رهبران شیعه در آن دخالت دارد. برای مثال، آیت الله طالقانی، پیشه ور زاده* است و مربی مذهبیونی است که از طرفداران مبارزه مسلحانه ("مجاهدین") میباشند و نیز بخشی از زندگی خود را در زندان گذرانده است؛ همچنین آیت الله منتظری که دهقان زاده است و هر دو ایشان راه مبارزه علیه استبداد سلطنتی را انتخاب کردند تا امیدهای خلق "مستضعف" (۲۰) تحقق یابد. برخی از آنان شعور سیاسی خود را در عمل اثبات کرده‌اند، مانند کاشانی که ابتدا نماینده مجلس بود و سپس به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد و از مصدق در مبارزه علیه انگلیسها حمایت کرد. ** اگر تا اوائل قرن اخیر روحانیت شیعه با یافتن جواب مناسب به شرایط عینی جامعه تا حدودی موفق شد اعتراضات ملی و مردمی را، که متوجه امپریالیسم و استبداد سلطنتی بود، متشکل کند ولی در واقع دهها سال طول کشید تا در شرایط مساعد کنونی و به دست آیت الله خمینی بتواند از نو در کالبد قدرت "فرهی" *** شیعه جان بدمد. آیت الله خمینی دانست چگونه سنت‌های رادیکال، دموکراتیک، ضد استبدادی و عقل‌گرای شیعه را احیا کند (۲۱) اکنون توده‌های مذهبی و غیر مذهبی به این سنت‌ها پیوسته‌اند. در همین حال، آیت الله خمینی جناح ارتجاعی جنبش شیعه را تضعیف کرد و بدین طریق نیروی بالقوه مردم با ایمان را از زیر نفوذ رژیم خارج ساخت. موضع گیریهای آیت الله خمینی تاکنون به رادیکالیزه کردن جنبش توده‌های ایران کمک کرده، اما ضد کمونیست (مذهبی) بودن ایشان نقش مثبتی را که در مرحله کنونی می‌تواند ایفا کند، تضعیف میکند. ***

* تا آنجا که ما میدانیم، آیت طالقانی فرزند یک روحانی بود، نه پیشه ور زاده م. م.

۲۰- از زمانی که دولت، اوقاف را منع خود از کنترل روحانیت خارج ساخت، رادیکالیسم روحانیت شدت گرفت. در این مورد رجوع شود به یادداشت‌های جالب بولتن مطالعات ایرانی، نو روز شماره ۱ - ۱۹۷۸ صفحات ۳۴ - ۳۶.

** نویسنده به نقش مخرب کاشانی در نیمه دوم نخست وزیری مصدق توجه نکرده است. م. م.

*** Charismatique
۲۱- سنت‌های ارتجاعی و تعصب آمیز در برخی گرایشهای جنبش مذهبی (نامتجانس) کنونی مسلماً وجود دارد؛ لازم به یادآوری است که در دهه اخیر کارهایی بصورت اصلاحات نوآوری و "آگاه نمودن" توده‌های مردم بوسیله عده‌ای از روشنفکران شیعه مانند علی شریعتی انجام گرفت. گرامشی در ادبیات و زندگی ملت (۱۹۳۴) میگوید: "هر جنبش روشنفکری، زمانی ملی یا دوباره ملی میشود که "بازگشت به خلق" برقرار شود، زمانی که نه تنها یک مرحله "اصلاحات" انجام گرفته بلکه دوره "احیا" (رنسانس) نیز فرارسیده باشد. ..."

****- باید تذکر داد که مذهبی بودن، لزوماً مترادف با ضد کمونیست بودن نیست. (ویراستار)

"ج" - وضع حاضر

علت این که مذهب بر اوضاع کنونی ایران مسلط است، علاوه بر زمینه تاریخی آن که به حضورش کمک میکند، آن است که مذهب نه تنها کارکرد سیاسی و ایدئولوژیکی، بلکه کارکرد اقتصادی نیز دارد:

۱- از نظر سیاسی: روحانیت، بخصوص جناح مترقی آن، با قدرت استبدادی به مخالفت برمیخیزد زیرا که "قدرت استبدادی با ظلم به ملت عدل الهی را نقض میکند". بموازات بحران سیاسی رژیم، لحن رهبران شیعه بیش از پیش سیاسی شده است. اگر می بینیم که کلمات سیاسی به وفور در سخنان اکثر رهبران مذهبی به کار میرود بخاطر آنست که دیگر سکوت غیر ممکن گردیده، حتی برای آنان که خود را میانه رو میدانند. سیاسی شدن روحانیت، بیانگر شدت یافتن مبارزه طبقاتی است و در عین حال توده ها را به طرف روحانیت جلب میکند...

۲- از نظر ایدئولوژیکی: روحانیت در مقابل بت پرستی، فساد اخلاقی و فساد طبقه حاکم، بیانگر ایمان، اخلاق و کمال است. از آنجا که در جامعه در حال تجزیه ایران مذهب نقش اطمینان بخش دارد، به انسان نگران اطمینان خاطر میدهد و ارتباط با افراد را از طریق خدامکمل میسازد. از نظر مردم، روحانیت با مخالفت نسبت به جنبه های تصنعی، فاسد کننده، تحریک آمیز و بیگانه کننده دنیای بورژوازی، بمثابة مدافع هویت فرهنگی ایران جلوه میکند. جذابیت کنونی او نیز ناشی از همین مسئله است.

۳- و نیز از نظر اقتصادی: روحانیت از قدرت اقتصادی بورژوازی ایران بویژه طبقه متوسط دفاع میکند؛ همیوندی شدید اقتصاد ایران با اقتصاد سرمایه داری جهانی، بورژوازی ملی یا محلی را بیش از پیش از بخش "شبه سرمایه داری" که نتوانست (و یا نخواست) خود را با سمت گیری مرکزی وفق دهد، دور ساخت.

دلالتان، تاجران و صاحبان صنایع کوچک سنتی، همه به دست منطق ویرانگر جدید از جامعه "انقلاب سفید" برکنار ماندند. تنها تعدادی بورژوا (بخش "بوقلمون صفت") موفق به انطباق خود با منطق کمپرادری نظام انحصاری گردیدند. همراه با اینان، بعضی از عناصر "نخواستہ" نیز نتوانستند در بان سلسله مراتب اقتصادی - اجتماعی را بالا روند. این "نوکیسه ها" به قشرهای (بهائیان، یهودیان) بی وطن بورژوازی وابسته به دربار و امپریالیسم پیوستند. بنا بر این، روحانیت از "بازار" داخلی و "بازاریان"، که شدیداً بر اثر بحران صدمه دیده اند و سرمایه کمپانیهای چند ملیتی گلوئی آنان را فشرده است، دفاع میکند. ولی روحانیت در عین حال با مواضع مسلط بورژواهای بهائی (و نه مسلمان) که به زبان بورژواهای ملی در دستگناه اقتصادی و سیاسی بوجود آمده، نیز مخالفت میورزند. وانگهی، تصمیمات نیم بند دولت زمان بحران به ریاست مسلمان "دو آتشه"، یعنی شریف امامی، اولین نشان تأیید بر این نقش سه

گانه مذهب است. شریف امامی فکر میکرد که از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی صلاح در این است که بازگشت به اسلام و تقویم اسلامی اعلام گردد و قمارخانه ها بسته شود، و از نظر اقتصادی نیز وقت آن رسیده که واردات برخی محصولات خارجی متوقف شود و نمایندگان بهائی در دستگاه سیاسی (مانند ژنرال ایادی و نصیری و وزرائی مانند روحانی و هویدا) و اقتصادی (مانند هزبر یزدانی) کنار گذاشته شوند.

نمونه دیگر این چندنقشی مذهب را میتوان در مجموعه سمبلهائی که از آن در تظاهرات شورشی ماههای اخیر مورد استفاده قرار گرفته، مشاهده نمود؛ در اینجا واقعیت ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی در شعارها و اعمال قهرآمیز در یکدیگر ادغام شدند:

- در شعارها: در پشت اعلان های مذهبی و تمثالهای آیت الله خمینی ("درود بر خمینی" - "ماخواستار حکومت اسلامی هستیم")، شعارهای سیاسی ("مرگ بر شاه" - "سرنگون باد دیکتاتوری" - "زندانیان سیاسی را آزاد کنید") می آیند.

- در اعمال قهرآمیز: سینماها، مراکز پخش رادیو تلویزیون و مشروبات الکلی مظهر فرهنگ منحط، فاسد و آمریکائی مآب، بانکهای وابسته به شبکه سرمایه های چند ملیتی و یا تحت نظارت بهائیان - مظهر سرمایه داری خارجی - مجسمه های شاه و ساختمانهای حزب واحد رستاخیر - مظهر دیکتاتوری و اختناق - همه در نتیجه خشم مردم ویران شدند.

به بیانی دیگر، مذهب، کل پدیده سیاسی - اجتماعی را در خود متراکم و "خلاصه" میکند و بجای احزاب، مبارزه طبقاتی را که جامعه ایران درگیر آنست آشکار و متشکل میکند و بحرکت درمیآورد. خرده بورژوازی - که در لحظه کنونی میتوان آن را طبقه ای انقلابی بشمار آورد - به کمک جو وحدت ایدئولوژیک مذهب، رهبری موقت جنبش ضد دیکتاتوری را، که طبقه کارگر علی رغم تضادهای کنونی اش هسته محکم آنرا تشکیل میدهد، بدست گرفته است.

در پایان گفتار میکوشیم رهوس گفته ها را یادآوری کنیم:

- تسلط و چندنقشی مذهب، بارها در تاریخ اجتماعی مشاهده میشود؛ اما در قرن بیستم با پیدایش سرمایه داری و احزاب سیاسی نوین - "معرف طبقات اجتماعی" -، مذهب تقریباً به پشت صحنه رانده شد و مجبور گردید در موضع ایدئولوژیکی پناه گیرد، منتها با چند "خروج" موقتی ناشی از شرایط ویژه دوران، یعنی:

شرایط دیکتاتوری، دوره های عقب نشینی انقلابی و دیگر عوامل، بطور پراکنده به مذهب (و به مذهبیون) امکان داد که خود را موظف به انجام اموری بدانند که قبلاً "بعهد" احزاب و نیروهای غیر مذهبی بود و یا انجام این امور را بعهد بگیرند؛ به بیانی دیگر، در امور "اقتصادی" و "سیاسی" بحرکت درآیند و نقش های متعددی را که جامعه قبل از سرمایه داری ایران اغلب اوقات بعهد آنان میگذاشت، کم و بیش باز یابند.

— تسلط ایدئولوژی باین مفهوم نیست که پدیده مذهبی، دیالکتیک اجتماعی لحظه کنونی ایران را تعیین میکند، بلکه برعکس، شرایط اقتصادی معین، پدیده سیاسی و ایدئولوژیکی را آشکار میسازد (مارکس، سرمایه، کتاب اول). علت تسلط مذهب بر زندگی ایران این است که مذهب، به واسطه دفاع از بورژوازی تجارتهی و بازار داخلی، بمثابة رابطه تولیدی نیز عمل میکند. بدین ترتیب، بر اساس این فرضیه نئوریک که بوسیله موریس گودلیه* بسط داده شده، میتوان مشاهده نمود که چه در "جنبش تنباکو" در سال ۱۸۹۱ میلادی و چه در اوائل "انقلاب مشروطیت" در سال ۱۹۰۶، مذهب، کارکرد اقتصادی نیز دارد، و غلبه آن نیز ناشی از همین است.

ترجمه از مجله فرانسوی نوول کریتیک

شماره ۱۱۹ — دسامبر ۱۹۷۸

کتاب نامه

هانری کوربن، تاریخ فلسفه اسلامی، انتشارات گالیمار (ترجمه فارسی اسداله‌میشری، انتشارات امیر کبیر).

مارکس — انگلس، درباره دین، ادیسون سوسیال
علی مظاهری، زندگی مسلمانان در قرون وسطا، انتشارات هاشت. (ترجمه فارسی: مرتضی راوندی، انتشارات سپهر).

ای، پ — بطروفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام.
ماکسیم رودنسون، اسلام و سرمایه داری، انتشارات سوی، (ترجمه فارسی و نشر توسط انتشارات اتحاد کارگر).

* Maurice Godelier

ل.ر. پولونسکایا

آ.د. لیتمان

نفوذ مذهب بر اندیشه اجتماعی ملل شرق

در اندیشه اجتماعی ملل آسیا و آفریقا تغییرات قابل ملاحظه‌ای رخ می‌دهد. این تغییرات حاکی از مبارزه جهانی ایدئولوژیکی در نظام اجتماعی — اقتصادی و نیز پیشرفت این کشورها در ریشه کن کردن میراث استعمار و تحصیل و تحکیم حاکمیت مستقل است. اما در حالی که اندیشه‌ها و رسوم کهنه اجتماعی مورد حمله اندیشه‌ها و تئوری‌های جدید فلسفی و اجتماعی — سیاسی قرار دارند، سنت‌های ریشه‌دار و دیرینه به تسلط خود بر اذهان توده‌ها، مخصوصاً "روستائیان"، نیمه کارگراها، و خرده بورژوازی که قسمت عمده جمعیت مشرق زمین را تشکیل می‌دهند، ادامه می‌دهد. اعتقاد به شیوه‌های سنتی جهان بینی و اعتقادات مذهبی، مشخصه ایدئولوژی این طبقات اجتماعی است.

تاریخ نگاری معاصر غرب به این ویژگی‌های تکامل اندیشه اجتماعی ملت‌هایی که در طول یک قرن در بردگی استعماری زیسته‌اند، اهمیت بیش از حد می‌دهد و آنها را با توسل به تئوری‌های نسبتاً کهنه دایر بر رکود اندیشه اجتماعی این ملت‌ها، تفسیر می‌کند. در خود کشورهای آسیا و آفریقا شواهد آشکاری هست که نشان می‌دهد این کشورها می‌خواهند سنت‌های گذشته خود را دوباره تفسیر کنند و با اندیشه‌ها و مفاهیم جدید تطبیق دهند.

نظر به آنچه گفته شد، برای درک ریشه‌های اجتماعی و معرفت شناختی روح مذهبی قشرهای مختلف اجتماعی، و برای شناخت محتوای جدیدی که در اشکال سنتی مذهبی وارد شده است، روشن کردن ماهیت واقعی نفوذی که مذهب بر تئوری‌های اجتماعی ملی شرق اعمال کرده است اهمیت دارد. این تحلیل به ما کمک می‌کند که برخی از ویژگی‌های مبارزه ایدئولوژیکی در کشورهای تازه آزاد شده را عمیقاً در یابیم. (۱)

دوام نفوذ مذهب بر اندیشه اجتماعی کشورهای در حال توسعه و ادامه آن تا به امروز با تشریح شرایط تشکیل ایدئولوژی ناسیونالیستی ضد امپریالیستی در این کشورها، روشن می‌شود. فتوحات استعماری در شعور اجتماعی ملل تحت انقیاد تأثیرات مهمی ایجاد کرد. وضع این ملل در برابر سلطه استعمار مسئله‌ای آنچنان مهم بود که هیچ یک از سخنگویان ایدئولوژیکی آنها، در هر طبقه و وابسته به هر مذهبی که بود، نمی‌توانست آن را ندیده بگیرد. ضرورت وحدت برای مبارزه بر علیه ستم بیگانه، فکری بود که خود به خود به ذهن مردم خطور می‌کرد، اما سطح

تکامل اجتماعی آنها در حدی بود که اغلب این وحدت را به معنی وحدت مذهبی می‌گرفتند و آن را مقدم بر وحدت های دیگری دانستند. ولی شورش های خود به خودی ضد استعماری تنها جلوه میهن پرستی مردم نبود. مقاومت در مقابل سلطه استعمار در میان مردم اندونزی، هند، بزمه ایران، افغان، عرب و سایر ملل بصورت دفاع از زبان، سنت ها و شیوه خاص زندگی ملی در برابر زبان، سنن و شیوه زندگی بیگانگان نیز متجلی می شد. و مذهب، بخش انفکاک ناپذیر این "شیوه زندگی" ملی بود. غالباً - بویژه در مراحل اولیه جنبش آزادی بخش - سنن مذهبی ملی در مقابل مسیحیت جبهه می گرفته و مسیحیت جنبه دیگر ایدئولوژی استعمار گران بشمار می آمد. ملل شرق در برابر فتوحات استعماری، در برابر تحقیر فرهنگ ملی و شأن ملی، در برابر کوشش استعمار گران برای القای احساس حقارت در آنها، گذشته قبل از استعمار خود را آرمانی و ایده آل نشان می دادند. وفاداری به اعتقادات دینی خود یکی از اشکال این واکنش ملی در برابر سلطه استعمار بود و به کمک عوامل دیگر در تکامل تاریخی ملل مستعبدیه تقویت می شد.

میهن پرستی توده های دهقان و مستمندان شهری اکثراً "به شکل های خود به خودی متجلی می شد. در واقع، نخستین سنگوبان ایدئولوژیکی مبارزه آزادی بخش، بیشتر اعضای طبقه فئودال بودند. و حتی موقعی که نخستین رهبران قیام های ضد استعماری از میان روستائیان برخاستند - قیام هائی که در اواسط قرن نوزدهم صورت گرفت - بسیاری از آنان از موضع طبقه فئودال وارد مبارزه شدند. در نظر آنان، دفاع از کشور، از دفاع از مذهب و بخصوص دفاع از آن نهادهای مذهبی که موقعیت پایدار طبقه فئودال را توجیه می کرد، جدا نبود.

معدالک باید گفت که این سرسپردگی به مذهب ملی که نشانه وحدت در مبارزه آزادی بخش بود، بر رویهم نمی توانست از پیدایش تدریجی تمایل مردم به گذشتن از مرزهای محدود مذهبی جلوگیری کند. در کشورهائی مثل هند، که مردم آن مذاهب مختلفی دارند، دفاع از سنت و ایمان مذهبی، با کوشش های جداگانه در راه برای وحدت مذهبی و ایجاد بردباری مذهبی برای مقاومت علیه استعمار گران - که تمام اجتماعات مذهبی را به یکسان تهدید می کردند - همراه بود. از آنجا که تحت شرایط استعمار شکل زندگی اکثریت روستائیان و پیشه وران قرون وسطایی بود، مفاهیم عدالت اجتماعی آنها نیز با آرمان های مذهبی پیوسته بود. حتی هنگامی که توده های دهقانی بیا خاستند و برای منافع اجتماعی و اقتصادی خود به جنگ پرداختند، اندیشه های ضد فئودالی آنها رنگ مذهبی خود را حفظ کرد و در پوشش نوآوری و تهذیب مذهبی متجلی شد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، یک روند دوگانه، تکامل اندیشه اجتماعی کشورهای مستعمره را مشخص می ساخت. از یک طرف، روانشناسی اجتماعی و جهان بینی روستا - شان نمی توانست بر طرز شکل گرفتن اندیشه های اجتماعی، سیاسی و فلسفی طبقات نوپا در

مستعمرات - بورژوازی و طبقه کارگر - بی تاثیر باشد. از طرف دیگر ایدئولوژی توده های وسیع مردم، مخصوصاً در اواخر قرن ۱۹، نه تنها نمایشگر نفوذ اندیشه های روبه زوال "ناسیونالیسم فئودالی" بود، بلکه تاثیر ناسیونالیسم بورژوائی و خرده بورژوائی جدید را که در مبارزه خود به خودی آزادی خواهانه عناصر آگاهی عمیق ملی را تزریق کرده بود، نیز منعکس می کرد. ایدئولوژی خرده بورژوائی این دوره بازتاب ماهیت تضاد آمیز دوگانه روانشناسی روستائی بود. خرده بورژوازی از یکسو احساسات میهن پرستانه و ضد استعماری داشت و خیال پردازانه برای عدالت اجتماعی تلاش می کرد و از سوی دیگر محافظه کاری نشان می داد و به شکل های سنتی و مذهبی زندگی و جهان بینی خود دل بستگی داشت.

بعد از شکست قیام های ضد استعماری اواسط قرن نوزدهم، تکامل اندیشه اجتماعی در شرق بطور فزاینده ای زیر نفوذ عقاید روشنگری بورژوائی قرار گرفت. در بعضی کشورها مثل هند، ترکیه، ایران و مصر این جریان در نیمه دوم قرن نوزدهم به وقوع پیوست و در برخی دیگر از جمله اندونزی و افغانستان، در ربع اول قرن بیستم. این روشنگری که بصورت یک جریان ایدئولوژیکی مستقل ظاهر شد، بسیاری از اندیشه های بورژوا - دموکراتیک غرب را پذیرفت. این روشنگری با تاکید بر نقش نهادهای اجتماعی و مدنی بورژوائی که از نظر تاریخی در مقایسه با نهادهای فئودالی مترقی تر بودند، و برتری اشکال بورژوائی حکومت، مشخص می شد. با توجه به چگونگی پیدایش بورژوازی ملی، و موقعیت خاص این طبقه در کشورهای مذکور، هدفهای ضد استعماری و ضد فئودالی این طبقه در همه جا - و در جنبش های ایدئولوژیکی مختلفی که مورد حمایت بورژوازی و خرده بورژوازی بود - با نیرو و شدت یکسان مطرح نشد. روشنگری بورژوائی بذر دو محصول را در خود داشت:

- ۱ - ناسیونالیسم آزادی خواهانه میانه رو بورژوائی.
- ۲ - ایدئولوژی ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی دموکرات های بورژوائی رادیکال و اقشار متوسط نیمه کارگر.

تمایل روشنگران میانه رو بورژوا به بریدن از گذشته فئودالی، بسیاری از آنها را به قبول این اندیشه کشاند که تن دادن به تسلط کشورهای پیشرفته غربی - دست کم در یک دوره تاریخی محدود - لازم و حتی اساسی است. چنین فکری البته برای ناسیونالیست های رادیکال خرده بورژوا قابل قبول نبود. راهی که اینها به این ناسیونالیسم میانه رو پیشنهاد می کردند قبول آرمانهای بورژوا دموکراتیک و لزوم مقابله با نقش استعمار و ایستادگی در مقابل تمدن بیگانه غربی و حمایت از هر چیز متمایز کننده ملی و بومی بود. و از آنجا که ایدئولوژی "ناسیونالیسم فئودالی" مخالف تسلط غرب و نفوذ غرب بود، بسیاری از متفکران خرده بورژوا که در آرزوی گذشته قبل از استعمار بودند در مراحل اولیه جنبش آزادی خواهی ملی، بیشتر به ناسیونالیسم

فئودالی متقابل بودند تا به ناسیونالیسم آزادی خواه میانه روی همین موضوع خود به خود، بر موضوع آن ها درقبال مذهب و ویژگی انواع اعتقادات مذهبی نیز تاثیر گذاشت.

روشنگری بورژوازی در شرق، مانند روشنگری غربی و برخلاف ایدئولوژی فئودالی، (که شیعه مذهب بود) تمایلات مشخص ضد دینی نشان داده و این بصورت های مختلف از قبیل تلاش به رهانیدن اندیشه اجتماعی از قید جزئیات مذهبی و قدرت طلبی رهبران خشک اندیش مذهبی و کوشش برای جدا کردن فلسفه از مذهب و نوکردن مذهب، جلوه گر شد. لیکن تحول اندیشه اجتماعی در شرق، تا حد زیادی زیر نفوذ سنن فلسفی ماتریالیستی دوران باستان (در میان اعراب، زیر نفوذ افکار فلسفی قرون وسطی) قرار گرفت و اندیشه اجتماعی شرق، فلسفه ماتریالیستی غرب را به شکل درست نپذیرفت، به خلاف جریان روشنگری در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، جنبش روشنگری در هیچ یک از کشورهای مستعمره و وابسته، چنان خصلت صریح ضد دینی پیدا نکرد.

تحت شرایط جدید تکامل بورژوازی مستعمرات، مذهب در حالیکه بر تاثیرگذاری شدید خود و اندیشه اجتماعی ادامه می داد، خود تحت تاثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی تغییرات چشمگیری پیدا کرد. این روند ها به اصلاح مذاهب مهم شرق منجر شد ناسیونالیسم میانه رو بورژوازی، از همان ابتدا، به نیاز نوسازی مذهب و "انطباق" آن با تکامل بورژوازی قائل بود و با همین اعتقادات مشخص می شد. این ناسیونالیسم بر "عوامل" سازنده این یا آن نظام مذهبی، که ظاهراً می توانست آن ها را با زمان همگام کند، تاکید می کرد.

متفکران بورژوا و خرده بورژوازی رادیکال، جریان اصلاح مذهب را اصولاً "جهان تهذیب و احیای سنت های مذهبی گذشته می دانستند. از آنجا که ایدئولوژی استعمارگران در افکار ملل شرق، بصورت ایدئولوژی "ماتریالیستی" جلوه گر شد. (نه بخاطر علل فلسفی بلکه به این خاطر که ایدئولوژی مزبور نسبت به زندگی روشی عملی و پراگماتیک داشت و برانگیزه های سود جویی بورژوازی ارزش فراوان می گذاشت) این اصلاح مذهبی غالباً "علیه روح" ماتریالیستی "غربی" فعالیت می کرد. پس از سرکوب شدن جنبش های آزادی طلب قرن نوزدهم، ارتجاع ناسیونالیستی سر برآورده و بخشی از طبقات زمین دار شرق، متوجه غرب و شیوه زندگی و فرهنگ غربی شدند این جریان ارتجاعی بر سرسپردگی این متفکران رادیکال نسبت به مذهب به عنوان وسیله جلوگیری از نفوذ غرب دامن زد و تمایل آنها را به اصلاح مذهب قوت بخشید.

طی مراحل اولیه جنبش آزادی طلب ملی (قبل از جنگ اول جهانی) تقریباً تمام سخنگویان ضد امپریالیست طبقه متوسط که کم و بیش با خرده بورژوازی شهری و دهقانان مربوط بودند، آرمان های مترقی ضد امپریالیستی و بورژوا - دموکراتیک خود را در شکلی مذهبی ارائه کردند (در هند اندیشه های تلاک Tilak در مورد احیای هندوئیسم، یا پان اسلامیم عبدالکلام آزاد و سایر ایدئولوگ های خرده بورژوازی مسلمان هند، ایران و کشورهای عربی، و

بزرگ اندیشه های "ناسیونالیسم اسلامی" که بوسیله رهبران سرکات اسلام در اندونزی تبلیغ می شد، غیره). شکل های مذهبی ایدئولوژی ضد امپریالیستی این ناسیونالیست های خرده بورژوا محتوای این ایدئولوژی را نیز تحت تاثیر قرارداد. در برخی موارد استفاده از این شکل های مذهبی به آرمانی کردن نهادهای اجتماعی و شهری گذشته فئودالی و سرسپردگی به اندیشه های تخیلی در باب طریق از میان بردن نابرابری های سیاسی، ملی و اجتماعی منجر شد و بدین گونه از گسترش اندیشه های سوسیالیسم علمی جلوگیری کرد. بی دلیل نیست که در مراحل اولیه جنبش آزادی طلبی ملی، ناگهان بعضی جریان های مذهبی و سیاسی پیدا شدند که اندیشه ناسیونالیسم فئودالی را به مفاهیم رادیکال ناسیونالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی پیوند می زدند. یکی از برجسته ترین نمونه ها ظهور پان اسلامیم در نیمه دوم قرن نوزدهم است که تاثیر چشمگیری در اندیشه های جنبش آزادی خواهانه ملی در بسیاری از کشورهای شرق، در آستانه جنگ جهانی اول و در طول آن، بجا گذاشت. نخستین نمایندگان پان اسلامیم (سید جمال الدین افغانی* و پیروان او) خواستار احیای اصالت اولیه اسلام و استقرار مجدد نهادهای اجتماعی آن بودند. بنظر آنها اسلام یک اجتماع فوق ملی و فوق طبقاتی بود و اتحاد مذهبی مسلمانان تحت رهبری یک خلیفه به معنای عالی ترین شکل دولت و اتحاد سیاسی بود. پان اسلامیم از اندیشه مبارزه علیه استعمارت بیگانه، تحت شعار وحدت اسلامی، حمایت می کرد. تمام اینها بازتاب فعالیت سیاسی روزافزون مردم مسلمان بود. سید جمال الدین برای افکار آموزشی و آزادی خواهانه که به لباس مذهب در آمده بود، به عنوان طریق ایجاد ارتباط بین پان اسلامیم و جنبش های اجتماعی ضد استعماری زمان و نیز کمک به گسترش نفوذ پان اسلامیم در میان روشنفکران میهن پرست خرده بورژوا اهمیت خاصی قابل بود.

پان اسلامیم، از همان ابتدا، دچار ضعفی بود که هر جنبش مذهبی - سیاسی که میخواهد "جنبش آزادی" خواهانه علیه امپریالیسم اروپا و آمریکا، را با تلاش در راه تحکیم موقعیت خان ها زمین دارها، ملاها و غیره، ترکیب کند (۲)، بدان دچار است. پان اسلامیم نمونه ای است از اینکه بازگشت اندیشه ناسیونالیستی به گذشته چه تاثیر منفی ای میتواند در موقعیت صفوف میهن پرستان داشته باشد. این بازگشت آلودگی آن ها را به مفاهیم ارتجاعی مذهبی فئودالی و کشتن بسیاری از آنها را به جنبش های ارتجاعی سیاسی که در لباس شعارهای مذهبی پوشیده شده اند تسهیل می کند.

هرچه ایدئولوژی ناسیونالیسم بورژوازی پخته تر می شد و فعالیت سیاسی ناسیونالیست های خرده بورژوا افزایش می یافت، توانائی آن ها برای ایستادگی در برابر نفوذ ناسیونالیسم فئودالی "که در لباس مذهب در آمده بود، بیشتر می شد. پوشش کهنه مذهب به طور فزاینده ای

از محورای سون بر می شد . روشنفکرانی که افکار ناسیونالیستی داشتند " احیای " سنت های گذشته را مورد تردید قرار دادند و درباره تغییر و انطباق آنها با اوضاع جدید به تأمل پرداختند . این امر به وضوح در ایدئولوژی رهبران و شرکت کنندگان در جنبش ضد امپریالیستی ملل مستعبد شده شرق طی نخستین امواج خروشان آن در فاصله ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ که شالوده بیداری آسیا را بی زبری کرد ، منعکس است .

مخالفت وحدت مذهبی مورد نظر پان اسلامیت ها با وحدت ملی مبتنی بر وابستگی های محلی ، قومی و اقتصادی ، برای جامعه سوپای بورژوا در کشورهای آسیا مناسب نبود ، در نتیجه انواع جنبش های ناسیونالیستی بورژوازی مستقل ، مثل پان عربیسم و ناسیونالیسم اسلامی هندی و اندونزی بندریج پان اسلامیس را کنار زدند . این جنبش ها ، در حالی که هنوز هدف وحدت ملی را در لباس انگیزه های مذهبی می پوشاندند ، لزوم اصلاح مذهب و انطباق آن با موقعیت تاریخی ، قومی و اقتصادی تکامل هر ملت را مورد توجه قرار می دادند .

در مراحل بعدی جنبش آزادیخواهان ملی ، بدنبال جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر ، موقع مذهب در جهان بینی ناسیونالیست های بورژوا و خرده بورژوا تغییرات عظیمی پیدا کرد . در تحولات اخیر اندیشه اجتماعی کشورهای تحت استعمار و رابطه متقابل مذهب با این تحولات دو جنبش را می توان مشخص کرد . نظریه های فلسفی و مفاهیم اجتماعی - سیاسی که وحدت مذهبی را با وحدت ملی یکی می گرفتند ، غالباً " در عمل باعث جدائی فرقه ها و مذاهب داخل یک کشور می شدند .

اندیشه های وحدت مذهبی عملاً " با اندیشه های وحدت ملی در مبارزه بود . این امر ، در کشورهای مثل هند که مردم آن مذاهب مختلفی دارند ، به پدیده ارتجاعی کمونالیسم (ایجاد دولت بر پایه مذهب / منجر شد . مفاهیم یک مذهب خاص ، در مراحل مختلف تکامل تاریخی ، بسته به اینکه در خدمت چه نیروهای اجتماعی ای باشد ، ممکن است نقش های متفاوتی بازی کنند . و مهم تر آنکه یک مفهوم خاص مذهبی ، ممکن است وسیله نیروهای اجتماعی کاملاً متضاد بکار گرفته شود . مثلاً " در هند ، بسیاری از مدافعین خرده بورژوازی پان اسلامیس که در آستانه جنگ جهانی اول و اوایل دهه ۱۹۲۹ - ۱۹۲۰ بطور فعالانه در مبارزه همگانی هندی ها علیه امپریالیسم شرکت داشتند ، در اواسط این دهه به مواضع ارتجاعی کمونالیسم عقب نشستند . بدین گونه بود که محمد علی (جناح) ، که زمانی همکار عبدالکلام آزاد بود بعداً " به سنگرمقابل او روی آورد . در مصر ، بعضی از پیروان محمد عبده ، ایدئولوگ ارتجاع فئودالی و قشر بالای بورژوازی شدند ، و حاضر بودند با امپریالیست ها سازش کنند ؛ در حالی که دیگران به نفع جناح رادیکال ناسیونالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی عرب سخن می گفتند .

جنبش دوم به بورژوازی ملی و طبقات متوسط مربوط می شد که ضرورت مبارزه توده ای علیه تسلط استعمار را دریافتند و کوشیدند از مذهب به مثابه کلید گشایش قلب توده ها استفاده

کنند . اندیشه های جدیدی برای اثبات ناسیونالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی ارائه شد و اصلاح مذهب از زوایای تازه ای مورد بررسی قرار گرفت . بطور کلی این جنبش منعکس کننده تلاش در راه پیوند زدن علاقه مردم به سنت های مذهبی با اندیشه احیای مذهبی و تفسیر مجدد سنت ها و مذهب بود به بیان دیگر انعکاس کوششی بود که میخواست آرمان های خیالپردازانه مردم را در باب برابری اجتماعی با ضرورت های تکامل سرمایه داری ارتباط دهد .

مها تاگانندی ، به پیروی از سنت دموکراتهای مبنی برست هند ، از تعلیمات مذهبی ، اندیشه ها و تصویر هایی بیرون کشید که برای مردم گرامی بودند ، و از آنها برای تسبیح آگاهی ملی مردم و تشویق مردم به شرکت فعال در مبارزه علیه ستم استعماری استفاده کرد . سوامی و بوه کاناندا Swami Vivekananda روش فکر قرن نوزدهم هند به این نقش مذهب اشاره کرده و گفته بود : اگر می خواهید در هنداز سیاست حرف بزنید ، به زبان مذهب سخن بگوئید (۳) . بوسل دموکراتهای هند به مذهب ، غیر قابل اجتناب و اساسی بود . مذهب به شیوه خاص خود ، مخصوصاً " در اوائل کار ، به عمومی شدن اندیشه های آزادیخواهان کمک کرد و به مبارزه در راه استقلال ملی خصلت یک وظیفه مقدس مذهبی و اخلاقی را بخشید .

گانندی ، از ایدئولوگ های بورژوا و خرده بورژوازی پیش از خود یک مرحله پیشتر رفت ، او در فلسفه خود دوباره از سنت های مذهبی مورد علاقه مردم ، که با اندیشه های روستائیان و مسلمانان شهری در مورد برابری اجتماعی مطبق بود ، استفاده کرد . در عین حال او محتوای جدیدی در بسیاری از مفاهیم قدیمی مذهب وارد کرد که با منافع جامعه سوپای بورژوا و وظایف مربوط به مبارزه آزادیخواهان ضد استعماری سازش داشت . آموزش های او متوجه آن قسمت از جرمیات هندوئیسم بود که بساری از سبادهای ارتجاعی فئودالی ، خصوص نظام کاست هارا مقدس می شمرد . او حدایی مذاهب و اتحاد حکومت بر اساس مذهب (کمونالیسم) را محکوم می کرد . در تحلیل نهایی ، او این اندیشه سرفی را در میان مردم رواج می داد که وحدت ملی و مبنی بر وحدت مذهبی برتری و رجحان دارد .

گانندی از سنت های مذهبی ، برای بالا بردن اهمیت مبارزه آزادیخواهان ملی و حمایت از شیوه های خاص احرای آن سود می گرفت . او در توجیه عدم خشونت ، به مثابه روش مبارزه و تحمل رنجی که ناگزیر از این مبارزه بر می خاست و رزمندگان جنبش آزادی طلب ملی بایستی با رضای خاطر آن را می پذیرفتند ، اخلاق قدم مذهب هندو ، یعنی اصل تاپاسیا Tapasya را احیا کرد .

بدینگونه او برای فولاندن اندیشه های بورژوازی و خرده بورژوازی به مردم ، با احساسات مذهبی توده ها که آن ها را کلید روانشناسی اجتماعی مردم می دانست ، متوسل شد .

ایدئولوژی گانندی وجه برجسته ای از تکامل اندیشه اجتماعی کشورهای شرق را منعکس

می ساخت .

جواهر لعل نهرو می گفت :
 " باید به خاطر داشت که برداختن به فلسفه در هند به چند فیلسوف یا اشخاص عالِم مقام منحصر نمی شد ، بلکه یک بخش اساسی مذهب توده های مردم بود . فلسفه به شکلی رقیق شده و ملایم در مردم هند نفوذ می کرد و آن نگرش فلیسفی را در ایشان بیدید می آورد که در هند نیز تقریباً به اندازه چین میان مردم رواج و عمومیت داشت " (۴)
 این گفته لنین که " پوشاندن اعتراضات سیاسی به لباس مذهب ، در تمام ملت ها در مرحله خاصی از تکامل آنها عمومیت دارد " (۵) ، در کشورهای شرق کاملاً تأیید شده است . در شرق محتوای ضد امپریالیستی و دموکراتیک فلسفه سیاسی ناسیونالیسم بورژوازی به کرات در لباس مذهبی - ایده آلیستی ظاهر شده است . در همه جا ، مثل هند ، بورژوازی ملی عقاید سیاسی خود را کم و بیش در لباس مذهبی ارائه کرد . بورژوازی شعارهای اصلاح مذهبی داده و از هدف دموکراتیک محو و دگرگون کردن نفرت انگیزترین و ستمگانه ترین رسوم و بقایای اخلاق مذهبی شرق فتوئدال پشتیبانی کرده است .

بعضی از سخنگویان بورژوازی ملی موضع (Dvait) اعتقاد به خدا ، بدون پیروی از مذهب - م) * را آغاز کردند . ایمان کورکورانه ، تعصب مذهبی و خرافات رانفی کردند و مشوق آزادی وجدان و ایجاد " مذهب روح " یا حتی " مذهب عقل " بودند بسیاری از متفکران بورژوا و خرده بورژوا تا آن جا پیش رفتند که هر گونه انگیزه مذهبی برای وحدت ملی را نفی می کردند . این گرایش بخصوص در کشورهایی که تکیه روی انگیزه های مذهبی ، بر اثر تنوع اعتقادات مذهبی ، اثری جز تفرقه افکنی در صفوف مبارزان میهن پرست ضد امپریالیست نداشت ، بیشتر مشهود است . (مثلاً تحول عقاید بان اسلامیت های سابق ، چون مولانا عبدالکلام آزاد در هند ، مبین همین گرایش است .)

با رشد جنبش آزادیخواهان ملی توده مردم و تشدید کوشش های امپریالیستی در بکار گرفتن مذهب برای تفرقه افکنی در جنبش ، تمایلات غیر مذهبی در ایدئولوژی ناسیونالیسم بورژوازی اهمیت بیشتری پیدا کرد . سیاستمداری نیزهوش چون جواهر لعل نهرو دریافت که اگر مذهب بعنوان ایدئولوژی جنبش آزادیخواهان ملی بکار گرفته شود ، ممکن است دشمنان شرکت کنندگان را به مسائل اجتماعی و اقتصادی ای که حل آنها ، به نظر نهرو ، برای پیروزی مبارزه استقلال طلبانه ضروری بود ببندد . بنابراین او با پیوستگی سیاست و مذهب و اینکه مذهب یک اصل تعیین کننده سیاسی باشد به صراحت مخالفت کرد . او عقیده داشت که : در صورتیکه حفظ

* فی المثل به رساله هفتاد و دو ملت ، نوشته و اقتباس میرزا آقاخان کرمانی رجوع شود . م .

مذهب و فرهنگ تامین شود ، مسائل بزرگی نه ناچار پیش می آید اقتصادی خواهند بود که با مذهب افراد کاری ندارند . در چنین وضعی ، برخورد طبقاتی ممکن است وجود داشته باشد اما برخورد مذهبی وجود نخواهد داشت . (۶)

نهرو از مواضع وسیع دموکراتیک سخن می گفت . او مذهب - به خودی خود - را یک نیروی محافظه کار و ارتجاعی می دانست : " منظره آن چیزی که مذهب نامیده می شود ، یا در هر صورت تحت عنوان مذهب سازمان یافته است ، در هند و هر جای دیگر مرا بلرزده در آورده است ، و من همیشه آنرا محکوم کرده ام و آرزو کرده ام که آنرا کاملاً از میان بردارم ، تقریباً همیشه نظر می رسد که مذهب پشتیبان اعتقادات کورکورانه و ارتجاع ، تعصب و جزمی گرائی ، خرافه و استعمار و حفظ منافع مستقر است . نگرش مذهبی به مردم کمکی نمی کند و حتی سد راه تکامل اخلاقی و معنوی آنها می شود . (۷)

یکی از عواملی که در تحولات افکار اجتماعی و رابطه این تحولات با مذهب تأثیرشیدیدی داشته است ، رشد جنبش های سازمان یافته کارگری و رواج عقاید سوسیالیستی بوده است . پیشرفته ترین بخش روشنفکران ملی ، که نسبتاً محدود هستند ، از این گونه عقاید و سازمان ها پیروی می کنند .

این تأثیر از دو راه اعمال شده است . یکی این که تمایل به اصلاح مذهبی و برقراری ارتباط نزدیکتر بین آرمانهای مذهبی و آمال خیالپردازانه توده های وسیع راجع به سوسیالیسم و تمایل به رسوخ دادن محتوای در مذهب که با مبارزه ضد فتوئدالی و ضد امپریالیستی همساز باشد ، دوباره نفوذ شده است . راه دیگر ، تمایل فزاینده ایدئولوژی ناسیونالیسم بورژوازی برای استفاده از مذهب به عنوان وسیله ای برای جلوگیری از نشر اندیشه های سوسیالیسم علمی بوده است .

باید بخاطر داشته باشیم که بسیاری از قوانینی که در طول دوره استعمار بر تحولات اندیشه اجتماعی کشورهای شرق حاکم بوده اند ، هنوز هم به قوت خود باقی هستند . سنت های مذهبی و اندیشه های اصلاح شده مذهبی ، اصولاً جای وسیعی در فلسفه ، رفتار و اخلاق دارند و امروز هم نقش آنها در تکامل اندیشه اجتماعی چندان کم نیست . تبیین این امر از این قرار است که آن شرایط اجتماعی و اقتصادی که مذهب را به عنوان خصلت ویژه روانشناسی توده های مردم حفظ کرده اند ، تا امروز پایدار مانده اند . اندیشه های مذهبی در طی قرن های منمادی بر اثر شکل زندگی مردم ، بصورتی ابدی درآمده اند . رفتارها و رسوم خانوادگی و نظام عمومی نهادهای اجتماعی از آنها حراست کرده اند . به نظام کاستی یا اجتماع روستائی توجه کنید که ویژگی های اصلی آنها در احکام مشخص مذهبی منعکس شده است . امحای این احکام ، در طول چندین دهه بسیار دشوار است ؛ چراکه در شرایط اجتماعی بوجود آورنده آنها تغییر چندانی حاصل نشده است .

ملت هائی که خود را از وابستگی استعماررها کرده‌اند، در مرحله کنونی تکامل تاریخی خود، در یک عصر آشفتنگی و تغییرات شگرف اجتماعی بسر می‌برند. مشخصات همیشگی این دوره های انتقالی عبارت بوده اند از حسنجوی خدا، پیروی از سنت‌ها و تمایل به تبیین پدیده های جدید با مفاهیم کهنه. در عین حال، نقش روانشناسی اجتماعی روستائیان و اقشار خرده بورژوازی شهری در شکل دادن به آگاهی اجتماعی به عنوان نقشی عمده و اغلب قاطع، هنوز وجود دارد. این روانشناسی بایک محاذیته کاری خاص، مشخص می‌شود: تغییر را به سختی و آهستگی می‌پذیرد؛ بدین ترتیب یک زمینه اجتماعی وجود دارد که عملاً موجب مداومت نفوذ مذهب و قالب‌های مذهبی می‌شود هنوز هم بسیاری از ایدئولوژی‌ها در احتجاجات خود علیه امپریالیسم و سرمایه داری، و در دفاع از آرمان های عدالت اجتماعی، به مذهب متوسل میشوند و هنوز هم روحانیون و انواع سازمان های مذهبی اجتماعی روی مردم نفوذ شدیدی دارند. و این از تظاهرات آن زمینه اجتماعی است.

حتی در هند، که از نظر اقتصادی یکی از پیشرفته ترین کشورهای آسیا است و هیئت حاکمه آن افکار غیر مذهبی دارد، هنوز هم شرایط عینی برای فعالیت انواع سازمانهای مذهبی - اجتماعی، روحانیون و "مردان مقدس" حرفه ای - سادهو (Sadhu) سوامی (Swami) سن یاسی (Sanyasi) یوگی (Yogi) و غیره - مناسب است. سوامی ها و سادهوها هنوز هم در نشر اندیشه های مذهبی فعال هستند، بر اجتماعات و سازمانهای مذهبی و آموزشی از طریق شعباتی در هند و خارج از هند، ریاست می‌کنند و هنوز معابد، مدارس، چاپخانه ها و نشریات خود را دارند. این سازمانهای مذهبی جهان بینی گروههای بالنسبه وسیع روستائیان، مستمندان و افراد شهری را شکل می‌دهند. اجتماعات مذهبی مورد توجه و قبول رسمی احزاب سیاسی بورژوازی و رهبران آنها هستند. اعضای برجسته، محافل حاکمه از سوامی ها و سادهوها چه از نظر اخلاقی و چه از نظر مالی حمایت می‌کنند. و بدین طریق به تقویت نفوذ افکار مذهبی در مردم کمک می‌رسانند.

اما تکامل سیاسی مستقل کشورهای شرق و پیشرفتهای اقتصادی، فرهنگی، علمی و آموزشی آنها در ترویج اندیشه های دنیوی تاثیر زیادی داشته اند. نمایلات دنیوی در مراحل اولیه جنبش های آزادیخواهانه ملی نیز، مخصوصاً در کشورهایی که در نخستین مرحله بحران عمومی سرمایه داری استقلال سیاسی بدست آوردند، وجود داشتند. نمونه بارز آن لغو خلافت و پیدایش کمالیسم* (Kemalism) در ترکیه بود. نمایلات دنیوی در سیاست امان اله خان در افغانستان و در کشورهای دیگر پیدا شد. این نمایلات در مرحله کنونی جنبش آزادیخوا-

* منسوب به مصطفی کمال (آتاتورک) رهبر ترکیه . م

هانه ملی مشخص تر شده است. اشاعه دانش علمی و اندیشه های سوسیالیسم علمی، بدون تردید، در پیشرفت اندیشه اجتماعی کشورهای نوآزاد شرق تاثیر میکند. با این همه عواملی که قبلاً به آنها اشاره کردیم، علیه رشد مداوم جنبش های صریح دنیوی عمل کرده اند. و نتیجه این شده است که روند دنیوی کردن، از کوشش برای جدایی فلسفه از مذهب، یافتن انگیزه های مذهبی برای امور مربوط به تکامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، و قراردادادن "معنویت" و ارزش های معنوی "بجای جزئیات تنگ نظرانه مذهبی فراتر نرفته است.

سیاست های دنیوی در چند کشور شرقی (مثل هند، ترکیه) اجزای شونده، اما در پیگیری این سیاست ها ثبات و استواری مشابهی به کار نمی‌رود. بورژوازی ملی و دموکرات های خرده بورژواکه برای کشورها حکومت می‌رانند، دنیویت را با لاجذایی و الحاد برابر نمی‌دانند. تعبیر آنها از دنیویت آزادی اعتقادات مذهبی، و احترام به تمام مذاهب است. نپرو می‌گوید: "ما در قانون اساسی خودمان، هند را یک دولت دنیوی بنیاد نهاده ایم. این به معنی بی مذهبی نیست. معنی آن احترام یکسان به تمام مذاهب و موقعیت های یکسان برای تمام آنها، صرف نظر از نوع اعتقادات آن ها است." (۸)

در "سوسیالیسم هندی" به سنت های معنوی مقام مهمی داده شده است. این سنت ها بخاطر تبیین مبانی فلسفی آرمانهای اجتماعی و سیاسی "سوسیالیسم هندی" بکار گرفته شده اند. ک. سانتانام (K. Santhanam) از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی ثابت میکند که "سوسیا لیسم هندی" باید "ویژگی های مشخص ملی خود را داشته باشد و با تاریخ هند، سنت ها و منابع ملی سازگار باشد." (۹) ن - ن - دبار (N.N. Dhebar) می‌گوید که ایدئولوژی سوسیالیستی کنگره هند باید "بر اساس فلسفی و معنوی ای که هر هندی به ارث برده است" قرار داشته باشد. (۱۰)

نقطه آغاز استدلال مذهبی در "سوسیالیسم هندی" این است که اساساً مسئله مذهب در هند با مسئله مذهب در اروپا فرق دارد و در هند هیچ مذهبی تشکیلات دینی سازمان یافته ای با سلسله مراتب خاص برای رقابت یا دولت برقرار نکرده است. "سوسیالیسم هندی"، بی تردید، برای هیچ مذهبی برتری قائل نیست؛ تکیه آن روی نوعی دینداری مجرد، اندیشه کلی "معنویت" و "احساس مذهبی انسان" است و این احساس مذهبی بخشی از طبیعت ذاتی تلقی میشود. سخنگویان "سوسیالیسم هندی" بر اساس همین اندیشه مذهب مجرد و نقش خاص آن در هند، به اینجا رسیدند که مذهب در کشور آنها از مجموعه زندگی اقتصادی و اجتماعی و از جمله از ساختمان "سوسیالیستی جامعه" قابل تفکیک نیست.

نپرو، بارها از نیاز به قراردادادن اصول فلسفی سوسیالیسم هندی بر پایه اندیشه های بنیانی ودانتا (Vedanta) سخن گفته بود: (۱۱) و در عین حال، خاطر نشان می‌کرد که

با قبول حرمت سنت مذهبی، ایدئولوژی سوسیالیسم ملی نباید در بند محدودیت‌ها یا جرمیات مذهبی بگردد. او می‌گفت "من به هیچ فکر جرمی یا مذهبی معتقد نیستم. اما به معنویت دینی نوع بشر خواه این اعتقاد را مذهبی بخوانند خواه نه - عقیده دارم. (۱۲)

در کنار این جنبش دینی در تکامل اندیشه اجتماعی بورژوازی، جریان دیگری وجود دارد که بی تردید ارتجاعی است و می‌خواهد وحدت مذهبی را جایگزین وحدت ملی کند. این جریان تابع عملکرد یک قانون معین است: هرچه بورژوازی ضعیف تر باشد، نفوذ دین در ایدئولوژی سوسیالیسم بورژوازی شدیدتر است.

مذهب در افکار سوسیالیستی گروه بورژواهایی که به فرقه‌های مذهبی مربوط بوده این تاثیر ارتجاعی خاصی داشته است (به ایدئولوژی کمونیستی مسلمانان هند توجه کنید) خصوصیتی که بوسیله استعمارگران در کشورهای آن که مردم به مذاهب مختلف تعلق داشتند دامن رده شد. نیروهای کمونیستی و ضد کمونیستی مقتدری را زنده کرد. بزاعی که بدینگونه وجود آمد، فقط احساسات ضد مذهبی اعضای مترقی بورژوازی و خرده بورژوازی را شدیدتر کرد. برای مثال در حالی که گاندیسیم، کمونیسم را بر اساس خود اصول مذهبی به شدت محکوم می‌کرد سهریو به تنها کمونیسم را رد می‌کرد، بلکه برای مذهب در زندگی اجتماعی و مهمتر از آن، در سیاست، هیچ نقش تعیین کننده‌ای قائل نبود. او هرگز از گفتن این نکته باز نماند که ایدئولوژی کمونیستی همان ایدئولوژی مذهبی نیست، بلکه طفره رفتن از اندیشیدن به مذهب به خاطر مقاصد سیاسی است. (۱۳) بدون این که در بررسی ظهور و رشد ایدئولوژی کمونیستی در دوره استعمار از این جلوتر برویم، می‌خواهیم خاطرنشان کنیم که در دولت مستقل پاکستان، بورژوازی که ایدئولوژی اش ویژگی‌های مشخص کمونیستی داشت، در حالی که شورناسوسیالیستی خود را بر اندیشه وحدت مذهبی، به عنوان حد اعلای تحلی وحدت ملی قرار می‌داد؛ برای آزاد کردن خود از این نگرش تنگ نظرانه، مذهبی تلاش می‌کرد.

محمد اقبال، سخنگوی طبقات متوسط در اوائل قرن ۲۰، به تنها در هند، و پاکستان که در تمام دنیای اسلام به عنوان یکی از بررکتین مصلحین اسلام، به عنوان متفکری که می‌کوشید اسلام را با تکامل جامعه بورژوازی معاصر تطبیق دهد، شناخته شده است. اندیشه‌های او هنوز نفوذ شدید و اغلب قاطعی بر افکار فلسفی، معنوی، اخلاقی و اجتماعی - سیاسی پاکستان دارد. ایدئولوگ‌های بورژوازی امروز پاکستان، در حالی که به مواضع "ناسوسیالیسم اسلامی" جسید شده‌اند. دایره نفوذ جرمیات اسلامی را تنگ کرده و بین فلسفه و الهیات حد فاصلی قرار می‌دهند. آنها فلسفه اسلامی راجهان بینی خاصی می‌دانند که هم از ماتریالیسم جداست و هم از ایده آلیسم. برخی می‌کوشند ثابت کنند که فلسفه اسلامی تمام خصوصیات ماتریالیسم دیالکتیک را به جز "عبث" عمده آن که انکار اصل الهی باشد، در بردارد. ایدئولوگ‌های پاکستانی مفاهیم تقدیر الهی

و آسمانی بودن و نابرابری اجتماعی را رد می‌کنند و با اقبال در مورد آزادی اختیار آدمی همراهی هستند و معتقدند که تمام انسان‌ها در نزد خدا برابرند و این برابری را با مفهوم بورژوازی فرصت‌های برابر تفسیر می‌کنند.

ایدئولوگ‌های مزبور این فکر را که جرمیات اسلامی از مصونیت امتیازات فئودالی حمایت می‌کنند، رد می‌کنند و حتی از این فراتر رفته و روی "خصلت سازنده"ی اسلام و توانایی آن برای ایجاد یک نظام اجتماعی که به پیشرفت رفاه عمومی و ترقی اقتصادی و سیاسی منجر شده و از مراحل کاپیتالیسم و کمونیسم در می‌گذرد تکیه می‌کنند. مدافعین "ناسوسیالیسم اسلامی" رسمی از دموکراسی اسلامی اغلب به عنوان ایدئولوژی راه سوم تکامل، به عنوان کلید حل مسئله رفاه انسان که هم از سرمایه داری و هم از کمونیسم در می‌گذرد یاد می‌کنند و آن را کلید استقرار عدالت اجتماعی اسلامی از طریق کمال معنوی و تعلیمات مبتنی بر روح اسلام می‌دانند. بگفته "م. م. ملک (A. M. Malik) آنها می‌خواهند "عدالت اجتماعی اسلامی و طریقه" اسلامی توزیع ثروت و اقتصاد را، در عصری که دوایدئولوژی کاملاً متضاد علیه یکدیگر مبارزه می‌کنند، برقرار سازند." (۱۴)

این سخنگویان "ناسوسیالیسم اسلامی" با این امر که این ایدئولوژی بصورت یک ایدئولوژی متعصب مذهبی درآید مخالفت می‌کنند، آنها ماهیت مذهبی دولت پاکستان را نمی‌پذیرند و بر روح ضد استعماری ناسوسیالیسم اسلامی تاکید می‌کنند.

بدین ترتیب با برخی از تجلیات نفوذ مذهب بر ایدئولوژی ناسوسیالیسم بورژوازی در مرحله کنونی آشنا شدیم.

نفوذ مذهب بر افکار خرده بورژوازی، نفوذی دوگانه و متضاد بوده است. خرده بورژوا، به دلیل ماهیت اجتماعی دوگانه خود برای پذیرش تمام انواع جنبش‌های اجتماعی ضد سرمایه داری که پوشش مذهبی داشته باشد، بی نهایت مستعد است، استقبال خرده بورژوازی از اندیشه‌های سوسیالیسم اسلامی، از مفاهیم بودایی عدالت و برابری و نظایر آنها، نمایشگر همین استعداد است. نمایندگان روشنفکران میهن پرست خرده بورژوا گاهی حتی اعضای جناح رادیکال، یعنی دموکراتهای انقلابی نیز با خرده بورژوازی هم عقیده هستند. ایدئولوژی دموکراتهای انقلابی، روانشناسی اجتماعی نیمه کارگرا، مستعدان روستائی و شهری را که با آنها وابستگی شدیدی دارند، منعکس میکند. دموکراتهای انقلابی نیز گاهی اندیشه‌های مترقی اجتماعی و سیاسی خود را بر پایه مذهب قرار می‌دهند.

توسل به سنت‌های مذهبی در سوسیالیسم برمه، سوسیالیسم عرب در جمهوری متحده عرب (مصر) الجزیره و چند کشور دیگر ادامه دارد. در کشورهای عربی، بیش از هر چیز برای سنت‌های اولیه اسلام، که مفاهیمی ضد امپریالیستی به آنها نسبت داده می‌شود مقام خاصی قائل هستند.

بعضی از دموکراتهای انقلابی الجزیره و جمهوری متحده عرب در تشریح مانی تئوریک جنبش خود کوشیده اند ثابت کنند که اندیشه های مهم سوسیالیستی، دست کم بصورت جنبی، در اسلام وجود داشته است. آنها تئوری "دینامیسم اسلام" را در مقابل عقب ماندگی روحانیون مسلمان که مذهب را به سود ارتجاع فئودالی بکار می گیرند، عنوان کرده اند. آنها تنها آن ارزش های معنوی "اسلام" را می پذیرند که حامی منافع مستقر طبقه فئودال و بورژوازی بزرگ نباشد، آنها به اصول اولیه اسلام و تعلیمات فرق مختلف اسلامی (که در افکار ضد فئودالی قرون وسطی منعکس شد) مبنی بر اینکه تمام انسانها پیش خدا برابرند، که زمین به خداوند تعلق دارد و بنابراین همه بطور یکسان باید مالک آن باشند، که رباخواری گناه است، و نظایر اینها الهیوت میدهند. در تئوری سوسیالیسم ملی آنها بر مابودیت اسلام در دفاع از قوا و ضعفها، تکیه میشود. مشخصه این طرز تلقی با سوسیالیسم ملی عبارت است از گرایش به سازش دادن فلسفه مادی با اسلام یا بودائیسیم، محدود کردن دایره نفوذ مذهب، و نادیده انگاشتن تضاد میان پذیرش اصل متعالی (که اساس فلسفه ایده آلیستی است) از یک طرف، و تمایل به پیروی از اصول فلسفی مارکسیستی در حل مسائل اجتماعی.

نفوذ سن مذهبی در تکامل اندیشه اجتماعی اقشار دموکرات انقلابی خرده بورژوا در کشورهای نوآزاد بسیار متضاد بوده است. نقش مذهب در ایدئولوژی آنها، نظیر همان نقشی است که مذهب در اندیشه های آزادخواهان، ضد فئودالی تهیدستان شهری و روستایی در قرون وسطا و مراحل اولیه گسترش استعمار بازی می کرد. اما استفاده از سنن مذهبی در اندیشه اجتماعی و سیاسی خرده بورژوازی جدید، صرفاً تجلی آمال ضد فئودالی و ضد استعماری مردم نیست. دموکراتهای انقلابی از آرمانهای تخیلی صدر اسلام یا بودائیسیم اولیه بعنوان ایدئولوژی مقابل ایدئولوژی بورژوازی و اثبات تئوریک راه رشد غیر سرمایه داری کمک می گیرند. بدین ترتیب استفاده از سنن های مذهبی در اندیشه انقلابی - دموکراتیک، روحیه ضد سرمایه داری توده های دهقانی و اقشار شهری خرده بورژوا و نیمه کارگرا منعکس میکند. معذالک مسئله این است که این وفاداری به سنن مذهبی، پذیرش تئوری مارکسیستی و برقراری وحدت با پرولتاریا را برای دموکراتهای انقلابی مشکل کرده است. این امر صرف نظر از منشاء تاریخی خود، خرده بورژوازی را از نظر تئوری ضعیف کرده و آن را به سهولت دستخوش مفاهیم و تئوریهای پیش از حد ارتجاعی کرده است. نیروهای ارتجاع داخلی به رواج این تکیه گاههای مذهبی برای اندیشه های سیاسی خود در میان مردم علاقمند هستند. این نیروها با تمام قوای خود از مفهوم فئودالی "احیای مذهبی" و تمایل ضد مونیستی اصلاح مذهبی بورژوازی خویش دفاع میکنند و مفاهیم خرده بورژوا - ناسیونالیستی، از قبیل "ناسیونالیسم اسلامی" م. مودودی (M. Maududi)، "سوسیالیسم واقعی هندو" و نظایر آنها را تبلیغ می کنند.

امیرالیسم غالباً از مذهب بصورت سلاخی علیه هدف های ضد سرمایه داری مللستی که خود را از یوغ استعمار رها نموده اند، و وسیله تضعیف یکپارچگی آنها، استفاده می کند. معذالک بدون اینکه در این مسئله باریک شویم، باید بگوئیم که مرتجعترین مدافعین سوسیالیسم فئودالی و شوینیسم بورژوازی که اندیشه های خود را در قالب های مذهبی پنهان می کنند، دقیقاً همان کسانی هستند که معمولاً "از حمایت ارتجاع امیرالیستی برخوردارند. دلیل بارز این امر را می توان در برخورد های امیرالیست ها با بسیاری از طرفداران "احیای مذهبی" مشاهده کرد. مثال دیگر که نمایشگر استفاده از افکار مذهبی در جهت مقاصد ارتجاعی است، نقشه امیرالیست ها برای ایجاد اتحادیه ای از دولت های مسلمان به منظور مقابله با یکپارچگی ضد امیرالیستی کشورهای آسیا و افریقا است.

وجه اشتراک مفاهیم مذهبی قشرهای مختلف اجتماعی اندک نیست، نزدیکی و شباهت مفاهیم مذهبی، اجتماعی و سیاسی طبقات مختلف در کشورهایی که در عصر وابستگی استعماری بسر برده اند بازتاب نقش قاطعی است که عامه قشرهای متوسط و سخنگویان ایدئولوژیک آنها بازی کرده اند و بازتاب ماهیت دوگانه بورژوازی است؛ این امر نشان می دهد که آگاهی بر تضاد منافع طبقات مختلف اجتماعی هنوز به حد بلوغ نرسیده و ذهنیات یا روانشناسی دهقانی و نیمه فئودالی هنوز بر پرولتاریا و بورژوازی مسلط است.

اندیشه های مذهبی، فلسفی و اجتماعی راهمواره نمیتوان مبین مستقیم منافع این یا آن طبقه یا گروه سیاسی دانست؛ عناصر مشترک این اندیشه ها نتیجه استقلال نسبی و بدین لحاظ نتیجه قوانین خاص تکامل ایدئولوژی است. بدین لحاظ، تمام وضع کنندگان دگم های هندو، اسلامی یا بودائی متفقاً به اینکه اندیشه های آنها از دیدگاه صرفاً مذهبی - الهی تفسیر شود اعتراض دارند. "ناسیونالیستهای مسلمان" به کسانی که آنها را متهم به تبدیل وحدت ملی به مسئله وحدت مذهبی می کنند، بر چسب بدویت می زنند. "ناسیونالیست های مسلمان" میگویند وحدتی که بر پایه اسلام باشد، بسیار وسیع تر از وحدت مذهبی صرف است، چرا که اسلام فقط مذهب نیست، بلکه یک نظام کامل فلسفی، سیاسی و قضائی است، فرهنگی کامل است. این ادعاها بوسیله "سوسیالیست های واقعی هندو" نیز مطرح شده است. ب. مدهوک (B. Madhok) از جان سنگه (The Jan Sangh) در جواب منتقدین تاکید میکند که "ناسیونالیسم هندو" یک مفهوم مذهبی نیست، و هندوئیسم بسیار وسیع تر از مذهب است. ایدئولوگ های اقشار اجتماعی خرده بورژوازی مترقی و نیمه کارگرهای مسلمان هندو و بودائی هم ادعاهای مشابهی کرده اند. موضع گیری آنها برخی جنبه های واقعی و مهم تکامل آگاهی اجتماعی ملل شرق و ریشه های معرفت شناختی اندیشه های مذهبی جدید آنها را منعکس میکند. واقعیت این است که فلسفه های هندو، اسلامی و بودایی در واقع بسیار وسیع تر از مفاهیم حکمت الهی آنهاست.

مجموعه‌ای از اندیشه‌های فلسفی، نهادهای اجتماعی و قانونی و سنت‌های فرهنگی یا نظام‌های مذهبی شرق آمیخته است. بدینگونه متوجه چیزهایی میشویم که از ابتدا ضد و نقیص مینماید. نه تنها اندیشه‌های ایده‌آلیستی و الهی، که افکار دنیوی و حتی افکار ماتریالیستی خود به خودی، نه تنها اصول ارتجاعی که حتی اجتماعی و سیاسی مترقی، در لباس مذهب ظاهر شده‌اند. در نتیجه توسل به معتقدات مذهبی در جنبش‌های ایدئولوژیک شرق و مخالفت آنها با جرمیات مذهبی فئودالی و همچنین اخلاق بورژوازی غرب میتواند نقش مثبتی ایفا کند و اغلب هم ایفا میکند.

در تحلیل نفوذ مذهب بر ایدئولوژی طبقات اجتماعی مختلف، معیار عمده نباید، مذهب به طور کلی باشد، بلکه باید دید کدام سنت‌های مذهبی منتخب و مورد تأکید هستند و باید دریافت که این سنت‌ها به کدام هدف کمک میکنند و از منافع کدام طبقه حمایت می‌نمایند. وقتی اولیاوف سخنان زیر را مطرح میکرد، به همین موضوع توجه داشت: "برنامه ما تماماً" بر پایه جهان بینی علمی و مهمتر از آن، بر اساس جهان بینی ماتریالیستی قرار دارد. لیکن تحت هیچ شرایطی نباید دچار این اشتباه بشویم که مسئله مذهب را به شیوه‌ای انتزاعی و ایده‌آلیستی، همچون مسئله‌های ذهنی بدون ارتباط با مبارزه طبقاتی، مطرح کنیم. (۱۵) در تشخیص روش‌ها، شکل و موقعیت‌های مشخص نشر اندیشه‌های مادی و ضد دینی منظور آموزش دموکراسی انقلابی و نزدیکتر کردن آن به سوسیالیسم علمی، این گفته باید راهنمای ما باشد.

پایان

یادداشتها و ارجاعات

۱- در شوروی راجع به مذهب بر تفکر اجتماعی ملل شرق مطالعات زیادی انجام شده است. در این گفتار هم ادعا بر این نیست که به تمام جزئیات این مسئله پیچیده پرداخته ایم. هدف نگارندگان این مقاله جلب توجه دانش پژوهان به اشکال مذهبی جهان بینی طبقات اجتماعی مختلف در شرق به پا خاسته و نقشی است که مذهب حتی تا هم اکنون نیز در مبارزه ایدئولوژیکی و سیاسی بازی میکند.

نگارندگان این مقاله، در تحلیل این مسئله از نوشته‌های اخیر شوروی در باره تئوریهای مذهبی - فلسفی، اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایدئولوگ‌های معاصر کشورهای مشرق سودجسته‌اند و از برخی نتایج که سایر محققین در مورد اشکال امروزی جهان بینی مذهبی در کشورهای عرب، اندونزی، برمه، پاکستان و هند، و مقام مذهب در ایدئولوژی جنبش آزادیخواهان ملی در دوره استعمار بدان رسیده‌اند، استفاده کرده‌اند. (نگاه کنید به نوشته‌های

A. A. Ionava, A. B. Belenky, V. F. Vasilyev, M. V. Malyukovsky.

R. G. Landa, S. F. Levin, F. N. Komarov, M. T. Stepanyants

و سایر مستشرقین). نویسندگان این مقاله برای اثبات عقاید خود بیشتر از اطلاعات مربوط به هند و پاکستان استفاده کرده‌اند.

۲- و-ای-لنین، کلیات آثار، جلد ۳۱، ۱۹۶۶، ص ۱۴۹ (انگلیسی)

۳- زندگی سوامی و یوه‌کاناندا، جلد هشتم، دهلی نو، ۱۹۵۱، ص ۷۷ (انگلیسی)

۴- ج-نهری، کشف هند، نیویورک، ص ۱۹۴، صفحات ۷۴-۷۳ (انگلیسی - ترجمه فارسی توسط محمود تفضلی، تهران، ۱۳۵۰)

۵- و-ای-لنین، کلیات آثار، جلد ۴، ۱۹۴۶، ص ۲۴۳ (انگلیسی)

۶- ج-نهری-کشف هند، ص ۳۸۷ (انگلیسی یا فارسی)

۷- ج-نهری-زندگی من، لندن، ۱۹۵۳، صفحات ۳۷۷ و ۳۷۴ (انگلیسی یا فارسی)

۸- ج-نهری، ادای دین، دهلی، ۱۹۶۴، ص ۱۲۴ (انگلیسی)

۹- بررسی اقتصادی AICC، شماره ۵، ۱۹۵۸، ص ۱۴ (انگلیسی)

۱۰- ن، ن، دبار، به سوی جامعه مشترک المنافع تعاونی، سوسیالیستی، دهلی نو، ۱۹۵۷، ص ۱۶ (انگلیسی)

۱۱- ر.ک. ج-نهری، نخست وزیر کنگره برای سوسیالیسم (تألیف)، دهلی نو، ۱۹۶۴، ص ۱۰۹ (انگلیسی)

۱۲- ج - نهرو، ادای دین، ص ۱۱۹ (انگلیسی)
 ۱۳- ر. ک: ج - نهرو، کشف هند، ص ۳۸۶ (انگلیسی)

۱۴- م. ا. - ملک، مساله کارگری و سیاست کارگری در پاکستان، کراچی، ۱۹۵۹، ص ۴ (انگلیسی)

۱۵- و- ای- لنین، کلیات آثار، جلد دهم، ۱۹۶۵، ص ۸۶ (انگلیسی)

نقدی بر جزوه «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی»
 از انتشارات گروه «سهند»

درباره بورژوازی «ملی»

جزوه «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» کوشش باارزشی در تحلیل مساله «بورژوازی ملی» بطور
 اخص و مساله «ساخت اقتصاد ایران» بطور اعم است. در این جزوه کاربرد مفهوم «شکل بندی نیمه
 فئودال-نیمه مستعمره» در مورد ایران، که ناشی از برداشتی غیر تاریخی از ماتریالیسم تاریخی
 است، مردود شناخته شده و باز بدرستی موضوع وجود مقوله ای بنام «بورژوازی ملی و مترقی» همچون
 بخشی از بورژوازی ایران مورد سؤال قرار گرفته است. از آنجا که هدف این جزوه (برخلاف اغلب
 گروههای موجود) تحلیل وضع موجود و سپس موضع گیری است، شاید ذکر چند نکته و احیانا «چند
 انتقاد» بتواند دوستان را در این راه یاری کند. نکته اول در رابطه با بینش به زعم ما غیر تاریخی از،
 پویش توسعه سرمایه داری در این جزوه است. مسئله دوم که در رابطه با مساله «اقتصاد توسعه»
 مطرح میگردد، انتقاد به این مطلب که سهند علی رغم اینکه در آغاز، کلیه جریانهای اقتصادی
 توسعه را مردود و غیر مارکسیستی میخواند^۱، معذالک از جائیکه جزوه آغاز میکند به طرح مساله،
 (ص ۲۲) عملاً «از مقوله «وابستگی» با چنان صورتی صحبت میکند که گویا مساله «وابستگی» بخوبی
 روشن شده است، حال آنکه میدانیم این مقوله خود یکی از مقولات اصلی اقتصاد توسعه (برخی
 جریانهای آن) است و در مرز بندی های درونی «اقتصاد توسعه» بر سر آن بحث های مختلف در جریان
 است و تعبیرات گوناگونی از آن وجود دارد. لذا از آنجا که این مفهوم در آثار کلاسیک وجود نداشته

۱ - البته در جزوه به غیر از پل باران، گوندرفرانک و موریس داب به شخص دیگری اشاره
 نمیشود در حالیکه جریانهای مارکسیستی بسیاری، خاصه در آمریکای لاتین، اقتصاد توسعه و بطور کلی
 مساله توسعه تیانگی را با بینشی تاریخی و ساختی تحلیل میکنند. تفاوت این جریانها با جریانهای
 اقتصاد توسعه که در اروپا نشأت گرفته است، حرکت از شرایط داخلی این جوامع است و در واقع این
 جریانهای نوین برای اولین بار مساله را از دیدگاه کشور تحت سلطه مورد بررسی قرار داده اند و
 راههای مختلف رسیدن به سوسیالیسم را مطرح ساخته اند. چند تن از محققین این جریانهای نوین
 عبارتند از: فرناندو هنریک کاردوزو، پل سینجر، اکتاویو ایانی، ولوئیز پیرا.

ولی امروز اشاعه فراوان یافته و در هر تحلیلی بکار می‌رود، لازم است معنی آن روشن و منابع اش معلوم گردد. در اینجا اجمالاً به این دو موضوع می‌پردازیم:

الف) یکی از خصوصیت‌های عمده تحلیل‌های طبقاتی که از شرایط ایران شده است، در نظر گرفتن طبقه به عنوان "شخص" یا به عبارت بهتر به عنوان *Sujet* است. در این تحلیل هر طبقه به عنوان "فردی صاحب اراده که با نقشه‌ها و منافع و اهدافی مشخص عمل میکند (اعمالی اغلب توطئه‌آمیز)" در نظر گرفته می‌شود. در دسته بندی که جزوه از طرفداران نظریه "بورژوازی ملی" بدست می‌دهد (ص ۱۵-۱۶) نیز این نکته مشهود است. در این نظریات بورژوازی "ملی" همواره بصورت منفی و در مقابل بورژوازی "وابسته" و بصورت "عده ای" که "دارای سرمایه مستقل" و "عدم وابستگی" هستند تعریف شده است. همانطور که در جزوه هم اشاره شده است (ص ۱۶) مگر است این ویژگی‌ها در مرحله‌ای از تحلیل مفید واقع شوند، ولی به هیچ عنوان ملاک تفکیک بورژوازی به دو دسته "ملی" و "وابسته" نمیتواند باشد (بگذریم از اینکه درک مساله "وابستگی" هم نیازمند تحلیل خاصی است). البته در جزوه توضیح داده نمی‌شود که نادرستی این ملاک تفکیک، از آن ناشی میشود که اصولاً "اقتدار طبقات و بطور کلی طبقات، گروهی از افراد نیستند، بلکه عبارت از "محل-ها" یا "نقش" هائی هستند که در ساخت اقتصادی - اجتماعی^۲ معینی وجود دارد و در طی زمان بوجود آمده، تحکیم می‌گردند و بر اثر تضادهای درون ساخت از بین می‌روند. لیکن انتقادی که به نظریه جزوه وارد است نه این مساله بلکه نادیده گرفتن بعد تاریخی مساله "بورژوازی ملی" است. اول سعی میکنیم نشان دهیم "بورژوازی ملی" در اروپا به چه صورت بروز میکند و خصلت‌های آن چیست.

"بورژوازی اروپا در واقع قبل از انقلاب صنعتی ایجاد شده بود و خصلت ملی گرای آن در دوره سوداگری *Mercantile* شکل گرفته بود. در نتیجه، صنایع اروپا عملاً توسط این بورژوازی و در راه توسعه و گسترش مائوفاکتورها ایجاد گردید و رشد کرد. میدانیم که رقابت در بازار برای بعضی کالاهای ساخته شده *manufacture* به نحو روزافزونی در اروپا شدت می‌گیرد و بعضی از کشورهای اروپا مانند انگلستان از قرن سیزدهم ناچار از اتخاذ سیاست‌های حمایتی *protectioniste* میشوند. دکترین لیبرال، که به نحو برجسته‌ای توسط اقتصاددانان کلاسیک انگلستان تدوین شده بود، ایدئولوژی ای است با معنای تاریخی بسیار روشن: این ایدئولوژی به انگلستان کمک کرد تا

دستاوردهای تکنولوژیکی را که ربع آخر قرن هیجدهم برای این کشور به ارمغان آورده بود، حفظ کند. سیاست صنعتی "هاملتون"، که به نحو آشکاری در اولین سالهای قرن نوزدهم تدوین شد و با شدت تمام توسط ایالات متحده دنبال شد، نمونه دیگری از بورژوازی ملی سایر کشورهاست. باید توجه داشت که بعضی کشورهای اروپائی، تنها زمانی یک سیاست لیبرال را در پیش گرفتند که به نظر می‌رسید از نظر صنعتی آنقدر قوی هستند که با موفقیت در رقابت‌ها شرکت کنند. بدین ترتیب، پویای صنعتی شدن بطور کلی ریشه در مناطقی دارد که در دوره "سوداگری در آن بورژوازی ملی تشکیل شده بود."^۱ اصلی‌ترین ویژگی این بورژوازی در اروپا (که در عین حال دربرگیرنده کل طبقه بورژوازی است و نه قشری از آن) همانا اتخاذ سیاست‌های حمایتی برای پیشبرد اهداف تولیدی و صنعتی در داخل محدوده یک دولت و برای سودآوری بیشتر است، در این حالت چنانکه بر می‌آید "ملی" بودن بورژوازی از طریق اتخاذ سیاست‌های حمایتی و دفاع از صنایع و بازرگانی ملی و یا بطور خلاصه از نظر "سیاسی" تعریف میشود، ولی در همینجا فوراً اضافه کنیم که چنین "ملی" بودن در اروپا یعنی در پویای سرمایه‌داری کلاسیک، دقیقاً ناشی از پایه اقتصادی داخلی این بورژوازی است و نه منتج از عواملی واهی مانند "روحیه ملی"، فرهنگ ملی" و مانند آن.

در اینجا نکته حائلی به چشم می‌خورد: اساساً "ملی" بودن یک بورژوازی تنها در شرایطی قابل تصور است که میزان رشد و تکامل نیروهای تولیدی تحت کنترل این بورژوازی در سطح پائینی قرار دارد و این طبقه قادر به رقابت در پهنه وسیع نیست. در واقع همانطور که تاریخ نشان داده است، بورژوازی اروپا به حد معینی از انباشت که دست می‌یابد نه تنها "ملی" نیست بلکه به طور روزافزونی به سوی "بین‌المللی" شدن حرکت میکند. از این گذشته با کمی توجه خواهیم دید که در دوره سرمایه‌داری سوداگر هم با اصطلاح "ملی" بودن بورژوازی تنها به این خاطر بروز میکند که این طبقه (بورژوازی سوداگر) امکان دست‌اندازی بر تجارت بین‌المللی را ندارد و با بهره‌گیری از وسائل حمل و نقل نسبتاً پیشرفته به تجارت و خرید و فروش کالاهای بسیار متنوع می‌پردازد و از این رهگذر سرمایه اولیه ای را به شکل "سرمایه سوداگر" (*Merchant Capital*) انباشته میکند. در نتیجه میتوان ادعا کرد که حتی بورژوازی سوداگر هم در دوره سرمایه‌داری سوداگر، به برکت تجارت بین‌المللی بود که توانست به "انباشت اولیه" دست یابد^۲ و نه صرفاً بر مبنای داخلی. لذا شاید بتوان گفت که "ملی" بودن بورژوازی در سرمایه‌داری کلاسیک تنها در مقطع خاصی از تکامل سرمایه‌داری و دقیقاً

۱. C. Furtado: "Analyse du "modele" Bresileien" ed. Anthropos, 1974, PP. 24-25.
Maurice Dobb: "Studies in the development of Capitalism" Routledge and Kegan Paul, 1978, PP. 213, 215.

۲ - مراجعه کنید به "سرمایه"، جلد اول - ص ۶۴۷ (ترجمه فارسی): "نچه انباشت بدوی خوانده شده است".

۱ - برای مفاهیم سوزه نگاه کنید به مجله "اندیشه" شماره ۱ - ص ۱۵

۲ - در اینجا از نظریات پیولانزاس درباره طبقات اجتماعی استفاده شده است که به نحو منطقی دستاوردهای مارکسیسم را در شناخت طبقات فرموله کرده است. ترجمه مقالاتی از پیولانزاس در شماره‌های آینده "اندیشه" منتشر خواهد شد. (ویراستار)

ناشی از شرایط تاریخی توسعه سرمایه داری در کشورهای است که بعداً "تبدیل به کشورهای "مرکزی" شدند.

واضح است که امروزه شرایط تاریخی کاملاً متفاوتی بر کشورهای توسعه نیافته^۳ حاکم است و باز واضح است که هیچ یک از شرایط تاریخی لازم برای رشد بورژوازی "ملی" یا خصلت های اروپائی آن (قادر به هدایت اقتصاد و پیشرفت دادن نیروهای تولید و سازمان دادن به روند تولید و ساختن روبنای سیاسی در خور آن و...) و قادر به اتخاذ سیاست های ملی در دنیای امروز قابل تصور نیست. لذا بطور کلی سخن گفتن از "بورژوازی ملی" در چهار چوب جوامع توسعه نیافته و تحت سلطه بی معنای و بیخوشی صرفاً "ایدئولوژیک خواهد بود. (شاید بتوان گفت عملکرد این ایدئولوژی نیز بسیار روشن است: مخدوش کردن مبارزات مستقل طبقه کارگر و بردن آن به زیر لوای مناسبات سرمایه داری). معذالک دامنه این موضوع از نظر تاریخی مشخص است. به عبارت دیگری چنین چیزی را در تمام مراحل مختلف توسعه یک جامعه توسعه نیافته نمیتوان صادق دانست.

جزوه "سپند وجود چیزی به نام "بورژوازی ملی" را بطور کلی و در تمام دوره های تاریخی مردود می شمارد. در عین حال که همانطور که در بالا هم گفتیم، این ادعا بطور تجربیدی قابل قبول است، لیکن به نظر ما در مرحله ای از توسعه سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته، میتوان از نوعی، بورژوازی نوپا با سطح انباشت کم، سخن گفت که البته با شرایط تاریخی آن، مرتباً "روبه اضمحلال است. چیزی که با دیدن توجه کرد چندان بر سر وجود یا عدم وجود "بورژوازی ملی" نیست بلکه آن شرایطی است که موجب بروز "ایدئولوژی بورژوازی ملی" و یا "بحث ایدئولوژیک درباره" بورژوازی ملی "گشته است. بروز این ایدئولوژی در مراحل مختلف توسعه ناشی از شرایط عینی و ظهور برخی شاخص "های مشابه بورژوازی ملی اروپاست. از یک سو در مقطعی از توسعه که هنوز ساخت وابسته بطور کامل مستقر نشده است، شاهد شرایط رشد ایدئولوژی بورژوازی ملی هستیم (مبارزات دوره "مصدق) و از سوی دیگر در روند توسعه در مرحله پیشرفته تری نیز - زمانی که نیروهای وابسته به "بخش بازار داخلی" عوارض و شاخص هایی مشابه "بورژوازی ملی" اروپا از خود نشان میدهند - باز نوعی ایدئولوژی بورژوازی ملی بوجود می آید. در اینجا به اجمال به این مطلب می پردازیم.^۴

۳ - یادآوری میکنیم که "توسعه نیافتگی" به هیچ وجه زائیده سرمایه داری انحصاری و با اصطلاح "امپریالیسم" نیست، بلکه تاریخ توسعه نیافتگی از او ان سرمایه داری سوداگر در غرب، آغاز میگردد. به همین خاطر مفهوم "توسعه نیافتگی" معنائی بسیار وسیع تر از مفهوم "کشورهای تحت سلطه" دارد. اصطلاح اخیر بر شرایط کشورهای توسعه نیافته تنها از اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم به بعد دلالت دارد.

۴ - در این قسمت از نظریات Paul Singer استفاده شده است.

بطور عام، در اقتصادهای توسعه نیافته (که پویش تشکیل آن ها از اوائل ظهور سرمایه داری در غرب آغاز میگردد) در مرحله نسبتاً "پیشرفته ای از توسعه، میتوان از دو بخش بازار صحبت کرد: یکی "بخش بازار خارجی" که در رابطه با نیازهای بازار جهانی - چه در دوره سرمایه داری رقابتی و چه در دوره سرمایه داری انحصاری - عمل میکند و عبارت است از مجموعه نیروهای تولیدی که تحت روابط سرمایه داری در خدمت برآوردن نیازهای بازار جهانی و بویژه نیازهای کشورهای سرمایه داری مرکزی است (نفت، مس، قهوه و غیره)؛ و دیگری "بخش بازار داخلی" است که مجموعه نیروهای تولیدی است که تحت مناسبات سرمایه داری تولید در خدمت برآوردن نیازهای بازاری است که در پویش توسعه بتدریج و بر اساس دینامیسم بخش بازار خارجی (صادرات) تشکیل میگردد. در جوامع توسعه نیافته بدلیل تعیین کننده بودن بخش بازار خارجی (صادرات و تک محصولی)، روند گسترش بازار داخلی نه منتج از گسترش تولید داخلی بلکه به عنوان نتیجه واردات کالاهای صنعتی از کشورهای مرکزی صورت میگیرد. در مرحله ای از گسترش بازار داخلی، زمانی که جایگزین کردن واردات بوسیله تولیدات محلی (صنایع اتومبیل سازی، و صنایع وابسته به زیر بنای اقتصادی مانند برق، سیمان و غیره) سودآور میگردد، روند صنعتی شدن با الگوی "جایگزینی واردات" آغاز میگردد. در این مرحله، گروهها و اقشار صاحب صنعت بوجود می آیند که به هیچ وجه خصلت "بورژوازی ملی" را نداشته بلکه در حقیقت نیروهای هستند وابسته به "بخش بازار داخلی" (شاید بتوان بقول بولانتراس نام "بورژوازی داخلی" بدان داد). معذالک بازاری که این نیروها بر اساس آن شکل میگیرند، همچنان ناشی از دینامیسم صادرات است. بدین ترتیب، بطور کلی تضادی میان این دو بخش وجود ندارد؛ لیکن در مرحله ای از توسعه که نیروهای وابسته به بازار داخلی باندازه کافی قدرت میگیرند و احیاناً "قدرت دولت را در دست میگیرند، خواهان اعمال سیاست های حمایتی نسبت به صنایع داخلی وابسته به بازار داخلی و جلوگیری از واردات کالاهای جایگزین شده میگردند. این حمایت که شاید در نگاه اول مشابه سیستم حمایتی Protectionist "بورژوازی ملی" در اروپا به نظر آید، عملاً چیزی نیست جز حمایت از شرکتهای چند ملیتی در قالب یک کشور خاص. (در اروپا پس از اینکه صنایع به حد معینی از رشد رسید بورژوازی توانست در سطح بین المللی به رقابت بپردازد و با برخورداری از عرصه وسیع بازار جهانی به گسترش خود بپردازد، در حالیکه در کشورهای توسعه نیافته، چنین امری در شرایط تاریخی امروز اتفاق نمی افتد.) پس میتوان دید که هر چند که این شرایط موجب بروز ایدئولوژی بورژوازی ملی "میشود لیکن در این حالت دم زدن از "ملی" بودن این طبقات بی مورد و نادرست خواهد بود. لیکن قبل از شروع این پویش، یعنی در ایران،

۵ - بخش های روز افزونی از اصطلاح "بورژوازی ملی" (عمدتاً "تجاری" به خدمت پاسخگویی به نیازهای این بازار در می آیند و نقش "تعمین کننده" خود را از دست میدهند.

قبل از اینکه صادرات نفت از طریق درآمد های سرشار به نحو ساختی بر اقتصاد ایران تاثیر گذارد و پویش گسترش "بخش بازار خارجی" شدت گیرد، بازار داخلی ایران از رشد ناچیزی برخوردار بود و قدرت جذب کالا های صنعتی را نداشت، و به نحو کامل بروی کالا های ساخته شده، کشورهای مرکزی گشوده نشده بود. در این دوره، که از سوی دیگر ساخت اقتصادی عمدتا "از نوع فئودالی است، اساسا" بازار شهری بسیار محدود است و بورژوازی شهر نشین با نیرو های تولیدی عقب مانده میتواند از این بازار بهره برداری نموده و به نیاز های آن پاسخ دهد.^۶ در این حالت است که میتوان از نیروی اجتماعی ای به عنوان "بورژوازی ملی" - آنهم البته در شرایط تاریخی و ساختی (داخلی و خارجی) سخت متفاوت با بورژوازی اروپا - دم زد. این بورژوازی که در چهار جوب جهانی جزو قشر متحجرو عقب مانده بورژوازی به حساب می آید و "تویی سرمایه داری مستقل" و رشد "طبیعی" سرمایه را در سر می پروراند، اساسا "در ساخت مسلط فئودالی قرار دارد. مصدق و جنبه ملی عمدتا" نماینده این بورژوازی، در اوج مبارزات خود برای دستیابی به تویی پرورده خویش بود. این بورژوازی نه قدرت غلبه بر فئودالیسم را داشت و نه میتوانست دورنمای مناسبی (با توجه به شرایط تاریخی - ساختی سرمایه داری جهانی) برای آینده، جامعه عرضه کند و لذا از لحاظ تاریخی محکوم به شکست بود، حال چه این شکست صورت کودتا به خود میگرفت و چه بصورت دیگری اتفاق می افتاد. پس از شکست این بورژوازی راه برای رشد بخش بازار خارجی (نفت) و در نتیجه، آن بازار داخلی و رشد بورژوازی "داخلی" بر مبنای صنایع جایگزین واردات فراهم آمد.

بنابراین ملاحظه میشود که دم زدن از نوعی "بورژوازی ملی" به عنوان طبقه ای عقب مانده نسبت به بورژوازی جهانی و دارای عرصه عمل محدود و نیرو های تولیدی ضعیف و اباحت ناچیز در مرحله ای از پویش توسعه چندان نادرست نیست. لیکن تعمیم آن به دوره های مختلف (بخصوص شرایط امروز ایران) عملی نادرست و غیر علمی و بدون توجه به "جای" طبقات در "ساخت" اقتصادی خواهد بود (تاچه رسد به اختلاف با آن!). به عبارت روشن تر، پویش توسعه سرمایه داری در جوامع توسعه نیافته، موجود ساخت های میگردد که طبقات و حیطه فعالیت آنها تنها در رابطه با آن قابل تحلیل و تبیین است و نه صرفا "از طریق عکس العمل های سیاسی و ایدئولوژیک آن. به عنوان مثال اگر توجه کنیم که اغلب سرمایه داران خرد و کوچک ما که بظاهر "دارای استقلال شرایط سود آوری سرمایه خود... مستقل از امپریالیسم" (ص ۱۳) هستند، در رابطه با گسترش

۶ - انجام اصلاحات ارضی، هر چند به شیوه ای ناقص در مراحل بعدی توسعه ایران ناشی از این بن بست بود. (با اضافه اینکه در مراحل بعدی نیاز به نیروی کار آزاد هم بدان افزوده شد.) (ویر استار)

بازار صنعت اتومبیل سازی (کارگاه های مکانیکی، تراشکاری و...) قادر به ادامه حیات هستند^۷ مشاهده میکنیم که در واقع "محل" ساختی "بورژوازی ملی"، و بابه عبارت دیگر "استقلال شرایط سود آوری سرمایه" در رابطه با ساخت کلی اقتصاد، مدت ها است که از میان رفته است. لذا برای تبیین درست وجود یا عدم وجود "بورژوازی ملی" به عنوان یک طبقه حتی به "استقلال سرمایه" نیز نمی توان اکتفا نمود بلکه باید حیطه فعالیت سرمایه را در رابطه با ساخت و پویش مسلط بر جامعه بررسی کرد.

ب) در رابطه با مساله دوم، گفتیم که جای تعجب است که علی رغم اینکه جزوه سه بند از کلیه جریان های اقتصاد توسعه انتقاد میکند، معذالک ناگهان مفهوم "وابستگی" و حتی مفاهیمی چون "مناسبات وابسته" تولید سرمایه داری (ص ۲۱) و "کارکرد وابستگی" (ص ۲۲) و مانند آن را بدون انتقاد و بحث بیشتر می پذیرد و بکار میبرد.

بطور کلی در جریان های مختلف موجود در حوزه اقتصاد توسعه، گرایش ها و برخوردهای مختلفی با مساله وابستگی به چشم میخورد. عده ای مقام تثوریک این مقوله را به حدی مهم می شمرد که گاه حتی از "شیوه تولید وابسته" و یا "شیوه تولید سرمایه داری وابسته" صحبت میکنند.^۸ به عنوان مثال مانوئل کاستل سعی میکند نحوه تکامل سرمایه داری در جوامع آمریکای لاتین را بطور مکانیکی و استقرائی مرحله به مرحله منتج از مراحل مختلف سرمایه داری در غرب (سوداگری، رقابتی، انحصاری) بررسی نماید. در این شیوه مسلما "پویایی درونی این جوامع که گاه حتی تعیین کننده نحوه دخالت خارجی نیز هستند، نادیده گرفته میشود. از سوی دیگر به عنوان مثال بتلهایم "وابستگی" را مفهومی تشریحی و نه علمی می شمارد و معتقد است که در تثوری ها میباید وابستگی را به عنوان ویژگی ای برای تشریح و توصیف اوضاع و احوال جوامع تحت سلطه بکار برد.^۹ از طرف دیگر افرادی چون گوندر فرانک، وابستگی را در قالب سلسله مراتبی از وابستگی های زنجیره ای که از عقب مانده ترین مناطق جهان آغاز میشود و به متروپل های کشورهای سرمایه داری پیشرفته ختم میشود، بیان میکند.

به نظر ما برای برخورد به آشفتگی ها در کاربرد مفاهیم و مقولات، می باید میان شیوه تولید (نظام)، ساخت، و پویش تفاوت قائل شد. میدانیم که شیوه تولید مفهومی تجریدی است که هیچ گاه بطور خالص خود در موارد مشخص مشاهده نمیشود. در این معنی، در ایران مثلا میتوان

۷ - روزنامه "آزادی" ارگان جنبه دموکراتیک ملی، شماره ۵، مصاحبه باقر پرهام.
۸ - در این باره مراجعه کنید به آثار Manuel Castels "شهرنشینی وابسته در آمریکای لاتین" در مجله اندیشه شماره ۲ و غیره.
۹ - رجوع کنید به "برنامه ریزی و رشد شتابان"؛ شارل بتلهایم، انتشارات زمان.

از مسلط بودن (و نه منحصر به فرد بودن) شیوه تولید سرمایه داری سخن گفت . در این سطح از تجرید به نظر ما مساله وابستگی مطرح نمی شود ، بابه عبارت دیگر اگر بخواهیم به رسم بعضی تحلیل‌ها این مفهوم را بطور جزء به جزء به عناصر این نظام اطلاق کنیم ، به نوعی تشریح در غلتیده‌ایم و تنها سبب مفشوش شدن مفهوم شیوه تولید گشته‌ایم . پس بطور کلی نمیتوان از چیزی به نام " شیوه تولید سرمایه داری وابسته " و یا " شیوه تولید وابسته " سخن گفت زیرا ، همانطور که در جزوه هم اشاره شده است (ص ۲۵) مساله بر سر وابستگی یک نظام تولیدی است و نه وابستگی مکانیکی و صوری اجزاء آن^{۱۰} . لیکن از سوی دیگر میدانیم که یک شیوه تولید همواره در اتصال و همزیستی با شیوه‌های تولید دیگر قرار دارد که در مجموع ساخت را تشکیل می‌دهند . مفهوم ساخت و یا کلان - ساخت ها میتواند در برگیرنده عرصه وسیعی چون سرمایه داری بین المللی باشد که در آن هر کشور (و لذا شیوه‌های تولید مختلف درون آن) محل خاصی را داراست و در ارتباط با سایر کشورها و شیوه‌های تولید دیگر قرار میگیرد . بنظر ما وابستگی در این سطح یعنی در سطح ساختی است که مطرح میشود و آن از نظر اقتصادی عبارت از " موقعیتی است که در آن سرمایه عناصر اصلی گسترش خود را در داخل سیستم نمی‌یابد و ناگزیر از رجوع به خارج از سیستم است^{۱۱} . " بدین ترتیب کشورهای سرمایه داری اروپا هیچگاه وابسته نبودند در حالیکه شرایط ساختی و تاریخی خاصی موجب میگردد که کشورهای توسعه نیافته امروز وابسته باشند . با چنین برخوردی و به نظر ما تنها با چنین برخوردی است که میتوان بنیان اقتصادی و ساختی وجود و یا عدم وجود " بورژوازی ملی " را تحلیل نمود . زیرا در این حالت (همانطور که قبلا اشاره کردیم) با رجوع و شناختن " وابستگی ساختی " (و آنهم نه به امریالیسم بلکه به " سرمایه داری جهانی ") است که میتوان " محل " یا " مکان " طبقات را که منبعث از شیوه‌های تولیدی گوناگون هستند ، تعیین نمود . همانطور که گفتیم گسترش سرمایه داری جهانی در کشورهای توسعه نیافته موجب ساخت‌هایی میگردد (بخش بازار خارجی و بازار داخلی و انکاء به صادرات) که در حقیقت به " امریالیسم " نمودی داخلی و ساختی می‌بخشد . و از این لحظه به بعد تعیین و تبیین طبقات تنها با مراجعه به این ساخت‌هاست که عملی می‌گردد (و نه با مراجعه به عواملی مانند تبعیت کشور ، و ایدئولوژی و فرهنگ و غیره) . در حقیقت به نظر ما حتی اشاراتی که اغلب بد " امریالیسم " به عنوان " موجودی " (Sujet) ماورای شیوه‌های تولید و طبقات میشود نیازمند تدقیق و تحلیل بیشتر است . در واقع اظهاراتی از قبیل

۱۰ - البته چیزی که در جزوه سهند بدان " وابستگی نظام تولیدی " اطلاق شده است ،

به نظر ما وابستگی ساختی است .

11. F. H. CARDOSO, E. Faletto: "Dependence et developpement en Amerique Latine". ed. Puf. 1978, P. 21.

" وابستگی به امریالیسم " (ص ۲۵) مشابه همان نحوه برخورد به طبقات ، به عنوان Sujet و " فردی صاحب اراده " که در قسمت الف بدان اشاره شده میباشد .^{۱۲} لذا به نظر ما شاید درست تر باشد " برای طرح صحیح مساله وابستگی و استنتاج مواضع سیاسی انقلابی بر اساس آن " از حرکت سرمایه در چهار چوب سرمایه داری جهانی آغاز نمود .

از سوی دیگر در جزوه " سهند اغلب به " نیازهای سرمایه امریالیستی یا جهانی " اشاره شده است که بنظر ما منطقی تجریدی است و در موارد مشخص چندان بکار نمی‌آید . باید توجه کرد که بحران مازاد تولید که مهمترین بروز آن را در بحران سال ۱۹۲۹ مشاهده میکنیم و پس از آن شاهد ظهور کینز و سیاست‌های کینزی بودیم ، گویای نیاز سرمایه داری به بازارهای روز افزون است . لذا هر چند که " نیاز سرمایه " همواره استخراج ارزش اضافی بیشتر بخاطر تولید هر چه بیشتر ارزش اضافی است ، لیکن این کار از طریق تولید " ارزش مصرفی " مشخصی صورت میگیرد . بنابراین بی توجهی به حیطة " بازار " یعنی در واقع حوزه " گردش کالاهای مشخص و مخصوصا " پوشش بوجود آمدن بازار داخلی در کشورهای توسعه نیافته نحوه اتصال سرمایه (جهانی و داخلی) به این بازار داخلی ، در حقیقت نادیده گرفتن یک وجه قضیه و تاکید بیش از حد روی وجه دیگر است . در این حالت نیز نحوه گسترش سرمایه در ساخت معینی باید مورد توجه قرار گیرد و نه بعضی منطق‌های تجریدی " سرمایه " . ولی باید گفت که ساخت‌ها در مراحل مختلف توسعه ثابت نیستند و تحت تاثیر پوشش‌ها که زائیده " تضاد و تعارضات نیروهای منبعث از ساخت‌هاست ، تحول می‌یابند . بدین ترتیب هر چند که نیروهای اجتماعی در تغییر ساخت نقش موثری دارند لذا نباید چنین فرض کرد که یک نیروی اجتماعی (در این حالت " بورژوازی ملی ") میتواند فارغ از ساخت در حال تحول و مستقل از آن به حیات خود ادامه دهد و همچنان به عنوان نیروی اجتماعی به عمل در عرصه اجتماع بپردازد . لذا نیروهای اجتماعی و ساخت‌ها متقابلا " بر یکدیگر اثر میگذارد و این تضادها و تعارضات در بن ساخت‌هاست که نیروهای اجتماعی متضاد را بوجود آورده و سبب تحول‌های ساختی میگردند ،

۱۲ - با کمی جرات میتوانیم بگوئیم تئوری امریالیسم به معنی " لنینی " آن نیازمند بسط و تدقیق بیشتر است ؛ زیرا اگر امریالیسم را به معنی سلطه کشوری بر کشور دیگر در نظر بگیریم باید گفت که سرمایه داری رقابتی با سابقه استعماری و فتوحات فراوان خود به مراتب امریالیست تر و یا لااقل به اندازه سرمایه داری انحصاری امریالیست است . ولی اگر آن را به مثابه " مرحله انحصاری سرمایه داری " و " صدور سرمایه " فرض کنیم در این حالت نمیتوان توجیه کافی برای کاربرد مفهوم " امریالیسم " به عنوان مفهومی تئوریک یافت ، زیرا کلیه حرکات سرمایه در عصر سرمایه داری انحصاری جهانی منتج از منطق سرمایه و سرمایه داری در این مرحله است (تقسیم جهان ، گسترش بازار ، صدور سرمایه و غیره) .

به عبارت معروف‌ارمیان "ساخت اقتصادی" و روبنای سیاسی، ساخت اقتصادی است که نقش تعیین کننده دارد.

بنابراین به زعم ما با کاربرد این سه مقوله میتوان با بینشی تاریخی به پیش توسعه سرمایه داری و طبقات متشکله آن برخورد نمود و تناقضات و تضادهای آن را بر ملا ساخت و احیاناً "راه و محدودیت های ساختی را به نیروهای اجتماعی نشان داد.

خلاصه کنیم: "ایدئولوژی بورژوازی ملی" در مقاطع خاصی از توسعه امکان بروز می یابد، لیکن در همه موارد عملکرد ایدئولوژیک مشخصی داشته است: مخدوش کردن مبارزه مستقل کارگر و جلوگیری از ارائه "برنامه کارگری". برای رسیدن به مشی مستقل طبقه کارگر انتقاد اساسی و بنیادی به مفاهیم صرفاً "سیاسی و برداشتی صرفاً" سیاسی از مبارزه طبقاتی ضروری و بل حیاتی است.

در مورد مسائل پارلمانتاریسم

این مقاله در سال ۱۹۲۰ در نشریه «کمونیسم» ارگان تئوریک بین الملل سوم به چاپ رسیده است.

۱ - معمولاً ادعا میشود که: مقوله پارلمانتاریسم یک مسئله اصولی نبوده و فقط مسئله ای تاکتیکی است. این ادعا، با وجود صحت بی چون و چرای خود، ابهامات متعدد و گوناگونی نیز در بردارد. صرف نظر از اینکه این مطلب از جانب کسانی بیان میشود که - عملاً - طرفدار پارلمانتاریسم هستند و از این رو طرح مسئله تقریباً "باید به مفهوم جانبداری از پارلمانتاریسم تلقی شود، معضداً با بیان این نکته که مقوله پارلمانتاریسم اصولی نیست و فقط خصلت تاکتیکی دارد، در واقع هنوز چیزی گفته نشده است. علت این امر، آگاهی ناقص از تئوری واقعی شناخت سوسیالیستی است که به این طریق رابطه بین مسائل تاکتیکی و اصولی را کاملاً مبهم میگذارد.

بدون اینکه بتوان در این چهار چوب، حتی به اشاره نیز به بررسی این مسئله پرداخت، باید بر این نکته تاکید کرد که تاکتیک عبارت است از کاربرد عملی اصولی که در تئوری تثبیت شده است. پس تاکتیک، عنصر مرتبط کننده هدف و داده های واقعی و بلا فصل است. نتیجتاً تاکتیک از دو سو تعیین میشود: از یک سو بوسیله اصول و اهداف معین و تغییر ناپذیر کمونیسم و از سوی دیگر بوسیله تفسیرات دائمی واقعیت های اجتماعی. پس در حالیکه مرتباً "از انعطاف پذیری شگرف تاکتیک کمونیستی صحبت میشود، برای درک صحیح مطلب نباید فراموش کرد که تفسیر پذیری تاکتیک کمونیستی پیامد تفسیر ناپذیری اصول کمونیسم است. فقط بعلت اینکه اصول تغییر ناپذیر کمونیسم رسالت ایجاد تغییر شکل در دگرگونیهای مستمر واقعیات را به شیوه ای جاندار و خلاق بعهده دارد، میتواند چنین انعطاف پذیر باشد. هر "سیاست واقعی" و هر عمل غیر اصولی، هر اندازه که بر هستی مستقل آن از خصلت آزاد منشانه اصول تاکید شود، بهمان میزان متحجرتر و شماتیک تر خواهد بود، زیرا تغییرات دائمی و شناخت عامل جهت دهنده در بین توده عوامل، بوسیله هیچیک از انواع "سیاست های واقعی" امکان پذیر نیست. اگر این کار کرد بوسیله یک تئوری قادر به اثر گذاری خلاق بر روی واقعیات از یکسو و اثر پذیری از واقعیات از سوی دیگر فعلیت نیابد، در این صورت باید بجای آن عادت، تقلید و اعمال متداول روزمره جایگزین شود که این نیز توانائی انطباق با نیازهای لحظه ای را نخواهد داشت.

تاکتیک کمونیستی، درست بعلت ریشه داشتن در ثنوری، در اصول با هر نوع تاکتیک بورژوازی یا خرده بورژوازی از بیخ و بن متفاوت و متمایز است. به این جهت هر گاه یک حزب کمونیست بخواهد تاکتیک معینی اتخاذ کند، باید بررسی کرد که: "اولاً"، این مسئله تاکتیکی به کدام اصول وابستگی دارد. ثانیاً"، این تاکتیک با کدامیک از شرایط تاریخی منطبق و قابل کار برد است. ثالثاً"، این تاکتیک باید در رابطه با این وابستگی دارای چه خصوصیتی باشد. رابعاً"، چه رابطه ای بین این مسئله تاکتیکی و سایر مسائل تاکتیکی وجود دارد؟

۲- برای مشخص تر کردن مقوله پارلمانتاریسم، بعنوان مسئله تاکتیکی کمونیستی، همیشه باید از یکسوز اصل مبارزه طبقاتی و از سوی دیگر از تحلیل مشخص شرایط و موقعیت سطح مادی و نظری و تناسب قوای طبقاتی که رو در روی یکدیگر قرار دارند، حرکت کرد. در این رابطه دو سؤال عمده شکل میگیرد: اول این که اصولاً "چه وقت پارلمانتاریسم بعنوان سلاح، به عنوان وسیله تاکتیکی پرولتاریا میتواند مطرح شود؟ دوم، این سلاح چگونه باید در چارچوب مبارزه طبقاتی پرولتاریا بکار رود؟

مبارزه طبقاتی پرولتاریا، ماهیتاً و سایر ذات خود، جامعه سرمایه داری را نمی کند. این امر بهیچوجه بمعنای بی تفاوتی سیاسی، همانگونه که مارکس با استهزاء بدان اشاره کرد، نیست بلکه نوعی مبارزه است که در آن پرولتاریا بهیچوجه نمیتواند ملزم به رعایت اشکال و ابزار باشد که جوامع سرمایه داری برای تحقق اهداف خود ابداع نموده است. نوعی مبارزه است که ابتکار عمل بطور کامل در دست پرولتاریا است. در ضمن نباید فراموش کرد که این نوع کاملاً "خالص مبارزه" طبقاتی پرولتاریا، فقط به ندرت میتواند بطور خالص شکوفا شود. بویژه به این علت که هر چند پرولتاریا بنا بر رسالت تاریخی - فلسفی اش در مبارزه دائم علیه هستی جامعه سرمایه داری بسر میبرد، در شرائط تاریخی موجود، غالباً "در مقابل بورژوازی در حالت تدافعی است. ایده مبارزه طبقاتی متضمن تهاجم بزرگ علیه سرمایه داری است و تاریخ این تهاجم را به پرولتاریا تحمیل کرده است. به این طریق میتوان موقعیت تاکتیکی پرولتاریا را با توجه به شرایطی که در آن محاط شده، به سادگی بوسیله خصلت تهاجمی یا تدافعی اش توصیف کرد. باید توجه داشت که بر اساس آنچه تا به حال گفته شد، در موقعیت تدافعی، تاکتیک هائی بکار میرود که در غایت و ماهیت با ایده مبارزه طبقاتی پرولتاریا متضاد است. از اینرو، کاربرد الزام آور چنین ابزاری، بعلت آنکه میتواند به هدف مبارزه طبقاتی پرولتاریا خدشه وارد آورد، همیشه با خطر همراه است.

به این دلیل، پارلمان، یعنی ابزاری که صد درصد متعلق به بورژوازی است، میتواند فقط یک سلاح تدافعی پرولتاریا باشد. به این ترتیب، به این سؤال که "چه وقت" باید این سلاح را بکار گرفت، خود بخود پاسخ داده شده است: مرحله ای از مبارزه طبقاتی که در آن طبقه کارگر یا

بعلت تناسب قوا، با بعلت عدم بلوغ ایدئولوژیک خود قادر به مبارزه با ابزار تهاجمی متعلق خود با بورژوازی نیست. پذیرش فعالیت پارلمانی برای هر حزب کمونیست به مفهوم آگاهی و اعتراف به این است که انقلاب در یک زمان قابل پیش بینی غیر قابل تصور است. شاید پرولتاریائی که در موضع تدافعی قرار گرفته است، بتواند از پارلمان بعنوان بلندگو، برای تبلیغ اهداف خود استفاده نماید؛ شاید بتوان از امکاناتی که "آزادی" بورژوازی نصیب اعضای پارلمان می نماید، به مثابه جانشین آزادیهای اجتماعی پایمال شده استفاده کرد؛ شاید از طریق مبارزه پارلمانی با بورژوازی بتوان جهت تجمع نیروی خود و تدارک حقیقی مبارزه واقعی و اصلی علیه بورژوازی استفاده کرد. اینکه چنین مرحله ای میتواند زمان نسبتاً طولی را در برگیرد، بسیار طبیعی است ولی این واقعیت را نیز نمی کند که برای یک حزب کمونیست، مناسب پارلمانی هرگز چیزی بیش از تدارک مبارزه اصلی و هرگز خود مبارزه اصلی نمیتواند باشد.

۳- مشکلتر از تعیین زمان کاربرد تاکتیک استفاده از پارلمان، تعیین نحوه و چگونگی کردار فراکسیون کمونیست ها است (در ضمن این دو مسئله در ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر قرار دارند). باید گفت که مثال کارل لیبکنشت و فراکسیون بلشویک در دوما، ورد زبان همگان است (۱). ولی این دو مثال نشان میدهند که شیوه صحیح استفاده کمونیست ها از پارلمان تاجه اندازه مشکل است و اینکه این امر مستلزم توانائی خارق العاده نمایندگان کمونیست در پارلمان است. این مشکلات را میتوان اجمالاً "چنین جمع بندی کرد: نمایندگان کمونیست باید با پارلمان در پارلمان مبارزه کنند. و در واقع با تاکتیکی که حتی لحظه ای هم در محدوده مایملک بورژوازی، یعنی پارلمانتاریسم، جای نگیرد. در اینجا منظور "اعتراض" علیه پارلمانتاریسم، "مبارزه" از طریق بحث نیست (تمام اینها چیزی جز رفتار پارلمانی، قانونی و لفاظی انقلابی به شمار نمی آید)، بلکه منظور مبارزه با پارلمانتاریسم و سلطه سرمایه داری بوسیله عمل حتی در پارلمان است. این عمل انقلابی نمیتواند هدفی جز تدارک ایدئولوژیک برای مرحله گذار پرولتاریا از حالت تدافعی به تهاجمی داشته باشد. به عبارت دیگر بوسیله این عمل، بورژوازی و حامیان سوسیال دموکرات اش، مجبور خواهند شد به شیوه ای دیکتاتوری طبقاتی خود را نشان دهند که به نوبه خود میتواند برای تداوم دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی خطرناک شود. در این صورت، تاکتیک کمونیست ها عبارت خواهد بود از افشای بورژوازی در پارلمان و نه انتقاد در پوشش الفاظ، (در خیلی از موارد، چنین برخوردی فقط جمله پردازی انقلابی است که بورژوازی آن را تحمل میکند) بلکه تحریک بورژوازی به پیشروی آشکارتر، جهت افشای خود بوسیله اعمال مشخص است که میتواند

۱- مراجعه شود به:

Karl Radek, Die Entwicklung der Weltrevolution und die taktik der kommunistischen parteien im Kampfe und die Diktatur des Proletariats, Berlin, 1920.
کارل رادک، توسعه انقلاب جهانی و تاکتیک احزاب کمونیستی در مبارزه و دیکتاتوری پرولتری

برایش سرانجام شومی در برداشته باشد. از آنجا که برای پرولتاریا، استفاده از روش پارلمانی یک تاکتیک تدافعی است، باید این دفاع چنان تنظیم شود که باز هم ابتکار تاکتیک در دست پرولتاریا بماند و هجوم بورژوازی برای بورژوازی سرنوشت محتوم را بهمراه آورد (۱)

امید است که این تحلیل کوتاه و فشرده، پیچیدگی کارکرد این تاکتیک را، نشان داده باشد. در واقع، نخستین مشکلی که تقریباً کلیه گروههای مارکسیستی در پارلمان، با آن مواجه میشوند، این است که بتوانند در پارلمان، پارا از چارچوب پارلمانتاریسم فراتر نهند. باید توجه داشت که اگر تاکتیک استفاده از پارلمان به ایجاد جرعه و بارور شدن مبارزه طبقاتی در آن لحظه نیانجامد و تضادهای طبقاتی آشکارتر نشود و به این ترتیب ایدئولوژی طبقه کارگر نضج و اعتلاء نیابد، حتی تندترین انتقادات از کارکرد طبقه حاکم در محدوده پارلمان، فقط سخنوری انقلابی خواهد بود. اساس و شالوده فرصت طلبی - خطر بزرگ تاکتیک پارلمانی - در این نکته است که هر گونه فعالیت پارلمانی، اگر از نظر محتوا و اثر، از چارچوب پارلمانتاریسم فراتر نرود، فرصت طلبی است. باید این خصلت را پذیرفت که شدیدالحن ترین انتقادات در درون این چارچوب، هیچ چیزی را تغییر نمیدهد، برعکس، درست بعلمت این واقعیت که انتقاد شدید از جامعه بورژوازی، در محدوده پارلمان، ممکن بنظر میرسد، این خود باعث مشوب شدن آگاهی طبقاتی پرولتاریا میشود، چیزی که آرزوی بورژوازی است. تصور واهی دموکراسی پارلمانی، درست بر این اساس استوار است که پارلمان نه بعنوان یک ارگان فشار و سرکوب طبقاتی، بلکه ارگان "تمام خلق" بنظر آید. از آنجا که هرگونه رادیکالیسم در حرف - منبعث از امکانات پارلمان - تصورات قشر ناآگاه طبقه کارگر را در مورد وجود دموکراسی پارلمانی، تقویت و تشدید مینماید، رادیکالیسم در حرف، فرصت طلبی و در عین حال گمراه کننده است.

پس پارلمان باید بعنوان پارلمان تخریب شود و فعالیت پارلمانی از چارچوب پارلمانتاریسم فراتر رود. ولی در صورتی که چنین وظیفه‌ای برای نمایندگان کمونیست در پارلمان قائل شویم، مشکل تاکتیکی دیگری به وجود می‌آید که حتی اگر خطر فرصت طلبی نیز دفع شود، این تاکتیک را با خطر دیگری مواجه میسازد. این خطر، علیرغم همه سعی و کوشش فراکسیون کمونیست ها در پارلمان در این نکته نهفته است که بهر حال، ابتکار و به این طریق امکانات تاکتیکی در دست بورژوازی باقی بماند، زیرا امکانات تاکتیکی به این صورت مشخص و معین میشود که کدامیک از رقبای متخاصم موفق به تحمیل شرایط مطلوب و مورد نظر خود به دیگری خواهد شد. بنابراین، بسنده کردن به

۱ - مطمئناً انگلس در مقدمه کتاب "مبارزه طبقاتی در فرانسه" که غالباً - بیشتر اوقات آگاهانه یا بیدرک شده است، این تاکتیک را مد نظر دارد، وقتی که متذکر میشود احزاب حافظ نظم بوسیله شرایط قانونی "که خود ایجاد کرده اند به نابودی کشیده میشوند. بی شک توصیف وی متوجه یک حالت تدافعی است. مراجعه شود به:

Engels, Einleitung zur: "Die Klassen Kämpfe in Frankreich, 1848 bis 1850", (1895), in: Marx-Engels-Werke, Bd. VII, S. 525.
انگلس، مقدمه بر مبارزه طبقاتی در فرانسه، از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ [۱۸۵۰]

مبارزه در چارچوب پارلمان یک پیروزی تاکتیکی بورژوازی است. زیرا پرولتاریا در بسیاری از موارد، در مقابل این دوراهی قرار میگیرد که یا خود را از مبارزه تعیین کننده کنار بکشد (پارلمانی باقی ماندن، خطر فرصت طلبی)، یا پا از چارچوب پارلمانتاریسم فراتر نهد و توده را هنگامی مخاطب قرار دهد که برای بورژوازی مناسب است. روشنترین مثال این مسئله لاینحل، شرایط کنونی پرولتاریای ایتالیا است. انتخابات که آشکارا زیر پرچم کمونیستی و با "تلیفات" گسترده صورت گرفت تعداد کثیری نماینده نصیب حزب کمونیست ایتالیا نمود. حال چه باید کرد؟ یا باید همانگونه که تورانی (Turati) و شرکا آرزو میکنند در "کارسازنده" پارلمان شرکت جست که نتیجه آن پیروزی فرصت طلبی و رکود جنبش انقلابی خواهد بود و یا تخریب آشکار پارلمان که نتیجه آن تصادم مستقیم با بورژوازی است که دیر یا زود بوجود خواهد آمد و تعیین زمان آن خارج از قدرت پرولتاریا است؟ سوء تفاهم نشود: ما از این نقطه نظر غیر منطقی حرکت نمی‌کنیم که میتوان "لحظه مناسب برای انقلاب را" انتخاب کرد. برعکس: ما معتقدیم که بارقه های انقلاب، اعمال خود جوش توده‌ها است و حزب و وظیفه تعیین هدف و راستای انقلاب را بعهدہ دارد. ولی درست بعلمت اینکه سرنوشت برخورد در محدوده پارلمان تعیین میشود، این خود جوشی آسیب مبیند. عمل پارلمانی، یا به یک نمایش بی محتوا و میان تهی تبدیل میشود (که در دراز مدت، پیامد آن، خستگی و خمودگی توده‌ها است)، یا منجر به تحریک موفقیت آمیز بورژوازی میگردد. فراکسیون حزب کمونیست ایتالیا - بعلمت ترس از شیوه اخیر - بین نمایشات میان تهی از یک سو و جمله برداری فرصت طلبانه با پوشش انقلابی، بدون هرگونه تکیه گاهی از سوی دیگر، در نوسان است.

۴ - بنابراین آنچه گفتیم مشخص شد که "پیروزی انتخاباتی" تا چه اندازه میتواند برای پرولتاریا خطرناک باشد. بزرگترین خطر برای حزب کمونیست ایتالیا این است که فعالیت ضد پارلمانتاریستی آن در پارلمان میتواند به آسانی به تخریب پارلمان بیانجامد (در حالی که پرولتاریای ایتالیا از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی، هنوز برای مبارزه اصلی و تعیین کننده آمادگی لازم را ندارد). تضاد بین پیروزی در انتخابات از یکسو فقدان آمادگی از سوی دیگر، آشکارایی پایه بودن انواع استدلالات هواداران مشی پارلمانتاریستی را نشان میدهد. باید توجه داشت که اگر "آراء" بدست آمده، حقیقتاً به کمونیست ها تعلق داشت، در این صورت هرگونه خرده گیری بی اساس بود و بلوغ ایدئولوژیک نیز وجود میداشت.

در این رابطه، همچنین مشخص میشود که تلیفات انتخاباتی، حتی به عنوان یک عامل اشاعه دهنده ایدئولوژی پرولتاریا، چندان بی عیب و نقص نیست. تلیفات حزب کمونیست باید در خدمت روشنگری ایدئولوژیک و ارتقاء شعور طبقاتی توده پرولتاریا و بیداری آنها در جهت مبارزه طبقاتی قرار گیرد. از اینرو تلیفات حزب کمونیست باید در چنان راستایی قرار گیرد که بتواند

روند پالایش و تفکیک بین صفوف پرولتاریا را تا حد امکان، تسریع کند. فقط از این طریق میتوان اریکسو، هسته محکم و آگاه پرولتاریای انقلابی (حزب کمونیست) را از لحاظ کیفی و کمی اعتلا و تکامل بخشید و از سوی دیگر، حزب بوسیله آموزش و بوسیله عمل انقلابی قادر به جلب اقشار نیمه آگاه و ایجاد شعور انقلابی نسبت به شرایط شان خواهد شد. ولی تبلیغات انتخاباتی برای تحقق این هدف وسیله ای بسیار نارسا و قابل تردید است. دادن رای نه تنها یک عمل نیست، بلکه حتی به مراتب بدتر از آن، یک شبه عمل و توهم انجام کار است.

بنابر این، دادن رأی نه تنها به ایجاد شعور طبقاتی نمی انجامد، بلکه برعکس در پیدایش آن اختلال ایجاد میکند. البته، ظاهرا "ارتش عظیمی بوجود می آید، ولی این ارتش، درست در لحظه رو درروئی، کاملا" ناموفق از آب در می آید و از هم می پاشد (سوسیال دموکراسی آلمان، اوت ۱۹۱۴).

محتوای این موضوع، ضرورتا"، از ماهیت بورژوائی احزاب پارلمانی منبعت میشود. هدف احزاب بورژوا - پارلمانی همانند مجموعه تشکیلات جوامع بورژوائی، ایجاد تیره گی و آشفتگی در شعور طبقاتی است. بورژوازی به عنوان یک اقلیت ناچیز، میتواند سلطه خود را فقط بوسیله حزب افسار بی سیما که از نظر مادی و ایدئولوژیک در نوسان هستند، حفظ و اعمال نماید. از آنجا که احزاب بورژوا - پارلمانی، نماینده منافع طبقاتی جریانهای گوناگون هستند (چرا که طبیعتا" از نظر سرمایه داری، ائتلاف ظاهری، به مراتب با ارزش تر از ائتلاف حقیقی است)، مکانیسم انتخابات، که الزاما" با هدف کسب بزرگترین "پیروزی" عمل میکند، شعارها را در جهت جذب "دنیاله روها" تنظیم میکند. تمام هنر انتخابات در جلب "دنیاله روها" است و این خطر سهمناک و عظیم را به همراه دارد که تفکر و عمل را از یکدیگر منفک میکند و موجب سورژوا گرائی و فرصت طلبی میشود. وظیفه سازندگی احزاب کمونیست و تاثیر آنها بر روی گروههای منززل پرولتاریا، هنگامی میتواند بطور خلاق تحقق یابد که از طریق اعمال انقلابی، اعتقاد و ایمان کارگران انسجام و قوام یابد. هر گونه تدارک انتخاباتی هماهنگ با ماهیت بورژوائی آن جهت و راستای کاملا" متفاوت و متناقض با منافع طبقه کارگر را نشان میدهد. حزب کمونیست ایتالیا نیز با این خطر مواجه است. جناح راست این حزب مسئله الحاق به بین الملل سوم ایجاد جمهوری شوراهای - را فقط یک شعار انتخاباتی تلقی میکند. به این طریق روند پالایش، جذب راستین توده برای عمل کمونیستی، تنها بعدها (احتمالا" تحت شرایط سخت تری) میتواند آغاز شود.

بویژه در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی که وحدت حقیقی پرولتاریا و نه وحدت ظاهری احزاب قدیمی، الزام آور است، شعارهای انتخاباتی بیش از هر زمان دیگر قابل تعمق و نگران کننده است. زیرا این گونه شعارها به هیچوجه رابطه مستقیم و بلا فصل با عمل انقلابی ندارد و

به استنار تناقضات و ایجاد اتحاد بین جهات متناقض و گوناگون ایدئولوژیک می انجامد. معمله

۵ - یکی از مشکلات تقریبا" غیر قابل حل مشارکت کمونیست ها در پارلمان، استقلال نسبتا" زیاد گروه پارلمانی حزب از زندگی حزبی است. البته این امر، برای احزاب بورژوائی یک امتیاز به شمار می آید، ولی برزخی دقیقتر آن خارج از حوصله این نوشته است. در واقع آنچه برای بورژوازی مفید است، تقریبا" بدون استثناء، برای پرولتاریا مضر و بسیار نكوهیده است. در این حالت نیز که خطرات متعددی این تاکتیک پارلمانی را تهدید میکند، می توان فقط به وسیله متمرکز رهبری در خارج از پارلمان و پیروی بدون قید و شرط فراکسیون پارلمانی از این رهبری، با احتیاط نسبی موفقیت، با این خطر به مقابله پرداخت. آنچه گفته شد از نقطه نظر تئوریک بسیار طبیعی و منطقی است ولی تجربه نشان داده که رابطه حزب و فراکسیون حزب در پارلمان، تقریبا" همیشه بر عکس بوده و حزب به دنباله روی از فراکسیون حزب کشانده شده است. نمونه زنده آن وضع لیکنشت در دوران جنگ بین الملل اول است که بیهوده کوشید با تکیه بر هممودهای برنامه حزب، فراکسیون پارلمانی حزب را به تبعیت از نظریات حزب ترغیب کند (۱).

مسئله مشکلتر از رابطه بین فراکسیون پارلمانی حزب و حزب، نوع مناسبات بین فراکسیون حزب و شوراهای کارگری است. بررسی پیچیدگی تئوریک این مقوله، بار دیگر، بحرانی و خصوصیات منفی ماهیت پارلماناریسم را در مبارزه طبقاتی پرولتاریا نشان میدهد. شوراهای کارگری به مثابه تشکیلات همه پرولتاریا (آگاه و ناآگاه) و به علت موجودیت شان، قرار از جوامع بورژوائی قرار دارد. این شوراهای تشکیلات انقلابی عمل کننده و قدرت پرولتاریا است و از این رو سنگ محک توان و گسترش انقلاب است. زیرا تمامی دستاوردهای شوراهای کارگری با مقابله سرسختانه بورژوازی مواجه میشود و از اینرو نه فقط دستاوردی با ارزش است، بلکه عمدتا" به مثابه ابزار پرورش و سازماندهی در خدمت عمل آگاهانه قرار میگیرد. بدینجهت اگر سعی بر این شود که موجودیت شوراهای کارگری "در قانون اساسی منظور و رعایت" شود، تشانگر حد اعلای "حیثیت پارلماناریستی" خواهد بود. قانونی بودن شوراهای باعث مرگ آن میشود. شورای کارگری، به عنوان تشکیلات تهاجمی پرولتاریای انقلابی، فقط تا هنگامی میتواند به بقا و موجودیت خود ادامه دهد که هستی جامعه بورژوائی را تهدید کند و ساختمان جامعه پرولتاریا را، قدم به قدم، تدارک ببیند. هرگونه قانونی بودن و تبدیل شوراهای کارگری به چیزی از

۱ - مراجعه شود به:

Karl Liebknecht, Klassenkampf gegen den Krieg, Berlin 1915, S. 53.

کارل لیکنشت، مبارزه طبقاتی علیه جنگ

جامعه بورژوازی، و تعیین حدود و ثغور برای وظایف آن، باعث مسخ هستی آن میشود و شورای کارگری را به ترکیبی از باشگاه سخنوری، کمیسیون و کاریکاتور پارلمان تبدیل میکند.

پس آیا اصولاً شورای کارگری و فراکسیون حزب در پارلمان میتوانند در کنار هم به مثابه سلاح تاکتیکی پرولتاریا عمل نمایند؟ شاید ادعا شود که از خصلت تهاجمی یکی و ماهیت تدافعی دیگری بتوان روحی مکمل، پدید آورد. ولی در این کوشش آشتی جویانه فراموش میشود که در مبارزه طبقاتی، هجوم و دفاع مفاهیمی دیالکتیکی اند که هر یک دنیائی عملکرد جداگانه دارند و هر کدام فقط در مرحله معینی از مبارزه طبقاتی و آنهم منحصرًا، میتوانند مورد استفاده قرار گیرند. تفاوت بین این دو مرحله را میتوان بطور فشرده و مجمل چنین مشخص کرد: پرولتاریا تا هنگامی که فراگرد تلاشی و اضمحلال سرمایه داری آغاز نشده در موضع تدافعی قرار دارد. ولی با وارد شدن به این مرحله اقتصادی، صرف نظر از اینکه این دگرگونی با آگاهی توأم باشد یا نه، پرولتاریا مجبور به تهاجم خواهد بود. ولی از آنجا که روند تکوین و توسعه ایدئولوژی با فراگرد اقتصاد، به سادگی مطابقت ندارد و حتی موازی نیز جریان نمی یابد، پرولتاریا به ندرت آمادگی ایدئولوژیک لازم را برای مرحله قطعی مبارزه طبقاتی کسب خواهد کرد. در واقع به دنبال وضعیت اقتصادی، عمل خود انگیخته توده در جهت انقلابی حرکت میکند، ولی در اکثر مواقع از سوی قشر فرصت طلب رهبری که قادر به دل کندن از مرحله تدافعی مبارزه نیست، به راه نادرست کشیده و یا تخریب میشود. از این رو در مرحله تهاجمی مبارزه طبقاتی نه تنها بورژوازی و اقتدار تحت سلطه او، خصمانه در مقابل پرولتاریا موضع میگیرند، بلکه قشر رهبری پیشین خود پرولتاریا نیز در تعارض با منافع پرولتاریا قرار میگیرد و عمل میکند. بدینجهت در وهله نخست، دیگر بورژوازی نیست که باید به باد انتقاد گرفته شود (تاریخ خود بورژوازی را هدف نقد خویش گرفته است)، بلکه جناح راست و سوسیال دموکراسی است که باید مورد انتقاد قرار گیرد، چرا که بدون کمک آنها، سرمایه داری کمترین امیدی به رفع موقت بحران کنونی ندارد.

به این طریق، موضع و مسئولیت شورای کارگری و پارلمان، از نظر ثئوریک و تاکتیکی، چنین تعیین میشود: آنجا که تشکیل شورای کارگری (حتی در محقرترین چارچوب) امکان پذیر است، فعالیت پارلمانی زائد است. در ضمن از آنجا که در محدوده فعالیت های پارلمان تاریستی، انتقاد فقط متوجه بورژوازی است و انتقاد از خود پرولتاریا بدست فراموشی سپرده میشود، خطر دیگری متوجه پرولتاریا نمی نماید. بهر حال، پرولتاریا باید قبل از ورود به سرزمین موعود، به وسیله شعله های انتقاد از خود، وجود خویش را از لوث کثافات عصر سرمایه داری بیالاید و به پاکی دست یابد.

مترجم: فریدون نوایی

راجانی پالم دات

فاشیسم و انقلاب اجتماعی

مقدمه مترجم

در محافل سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی زمزمه هایی چون "فاشیسم بطور جدی جامعه را تهدید می کند" و یا "صدای پای فاشیسم می آید" هر روز رساتر میشود. برخی از مردم با تکیه بر برخی علائم خارجی فاشیسم قضاوت می کنند که جامعه ما حرکتی بسوی فاشیسم - از نوع ویژه خود - دارد. اهم این علائم و نشانه ها عبارتند از:

اعمال سانسور بر وسایل ارتباط جمعی، بهم زدن تظاهرات و اجتماعات گروه ها و سازمان های دموکراتیک، براه انداختن دسته های چماق بدست، سوزاندن کتابخانه ها و ایجاد نوعی انکیزیسیون مدرن، ضدیت شدید و بدون منطق با کمونیسم و سرکوبی هر گونه صدای حق طلبانه به بهانه مبارزه با کمونیسم، توسل به عوام فریبی ملی و اجتماعی و جانماز از آب کشیدن های تهوع آور که یادآور شیوه های ریاکارانه ماکیاولی - پدرفاشیسم - است، انحصارطلبی، گرایش به تک حزبی که در شعار "خدا یکی، رهبر یکی، ایمان یکی، ایران یکی" نمود واقعی خود را باز یافته است و بالاخره وجود یک جنبش ارتجاعی توده ای در شرایط تهدید انقلاب پرولتری که با به کار گرفتن احساسات مذهبی مردم و تظاهر به ملی کردن صنایع و بانکها، دفاع از مستضعفین، حالتی از جنون و هیستری را در جامعه بوجود آورده است.

برعکس برخی دیگر از مردم گرایشات فوق را از عوارض اجتناب ناپذیر انقلاب و خماری و سرکشتگی حاصل از تغییر رژیم می دانند و معتقدند که گرایشات مذکور جنبه موقتی و زودگذر دارد و فاشیسم در ایران از هیچگونه پایگاه اجتماعی برخوردار نیست.

در این شرایط شناخت ماهیت واقعی فاشیسم از اهمیت بی چون و چرائی برخوردار است. هرگونه تحلیل علمی و طبقاتی از فاشیسم می تواند کلید راهنمایی برای درک حرکت جامعه ایران نیز بدست دهد. در این زمینه آقای راجانی پالم دات^(۱) دبیرکل فقید حزب کمونیست انگلیس در سال ۱۹۳۴ در اوج تب و تاب فاشیستی در اروپا کتابی به رشته تحریر در آورد که بهترین تحلیل علمی از ماهیت واقعی فاشیسم را ارائه میدهد.

کتاب در دوازده فصل تنظیم یافته است که مترجم فقط فصل چهارم آنرا تحت عنوان

" فاشیسم چیست؟ " ترجمه کرده است. در این زمینه توضیح این نکته را ضروری میدانم که نویسنده فصل اول کتاب (" تکنیک و انقلاب ") را به تحول نیروهای مولده و روابط تولیدی بخصوص در دوران معاصر اختصاص داده است. فصل دوم و سوم کتاب به طرز کار نظام سرمایه داری و تناقضات درونی آن و تحول چیزی این نظام سرمایه فاشیسم تحت شرایط مشخص اختصاص یافته است. فصلهای پنجم و ششم و هفتم مربوط به ظهور فاشیسم است در ایتالیا، آلمان و اطریش. فصل هشتم کتاب رابطه سوسیال دموکراسی و فاشیسم را مورد بحث قرار داده و روشن می کند که چگونه سیاست نیم بند سوسیال دموکراسی راه را برای بقدرت رسیدن فاشیسم هموار کرد. فصل نهم به بررسی " تئوری فاشیسم و استفاده از عوامل فریبی و تحریک احساسات جنکی مردم، تخصص یافته است. در این فصل همچنین به " فاشیسم و مسئله رنن " اشاره شده است که از لحاظ جامعه ما از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در فصل دهم از ماهیت فاشیسم و در فصل یازدهم از گرایش های فاشیستی در سایر کشورهای اروپای غربی و آمریکا پرده برداشته شده است. یکی از مهمترین فصول کتاب آخرین فصل آن یعنی " فاشیسم و انقلاب اجتماعی " است که در آن از " دیالکتیک فاشیسم و انقلاب " و " سرود علیه فاشیسم " سخن رفته است.

از آنجا که نویسنده کتاب را در سال ۱۹۳۴ به رشته تحریر در آورده است. نمیتواند کنجگاو خواننده را در مورد تحولات بعدی فاشیسم در کشورهای دیگر بویژه اسپانیا، پرتغال و آژانتین (در نخستین حکومت برون) پاسخگو باشد. در این مورد بررسی ظهور و تحول فاشیسم در اسپانیا از لحاظ انطباق با فاشیسم کلاسیک از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زیرا همانطور که می دانیم جنبش خلق اسپانیا در دهه ۱۹۳۰ مرحله ای رسیده بود که می رفت تحت رهبری طبقه کارگر قرار گیرد. لیکن عناصر فالتزست، تحت رهبری فرانکو و با حمایت بیدریغ و آشکار آلمان و ایتالیا با فاشیستی و سکوت سرمایه داری جهانی (سیاست عدم مداخله دولتهای اروپایی) طی جنگ واقعی ۳۹ - ۱۹۳۶ دولت جمهوری مردم اسپانیا را ددمشانه سرکوب کردند و یک رژیم فاشیستی تمام غبار با انکاء به کلیسا و توده " مؤمنین کاتولیک " تاسیس نمودند و جهل سال انقلاب مردم اسپانیا را به عقب انداختند؛ حالب است که در تمام طول دوران سلطه فاشیسم کلیسا حامی سر سخت گادیو (پیشوا) فرانکو بود و آورا " فرزند کلیسا " می نامید.

شخص ممکن است با مرگ هیتلر، موسولینی، توجو، سالازار و فرانکو دلخوش باشد و تعجب کند که چرا باید امروز کتابی به عنوان فاشیسم به خواننده عرضه شود. هیتلر و موسولینی و سایر عناصری که تخم واقعی فاشیسم بشمار می رفتند ممکن است برای همیشه رخت از جهان بسته باشند، ولی خطر فاشیسم تا زمانی که سرمایه داری بر جامعه بشری حاکم است باقی خواهد

ماند. این چیزی است که ما امروزه در گوشه و کنار جهان از افریقای جنوبی گرفته تا رودزیا، اسرائیل، شیلی و گواتمالا برای العین می بینیم و هیچ بعید نیست که امپریالیسم فردا در گوشه ای از جهان شیلی دیگری بسازد. فاشیسم چیزی نیست که بومی خاک ایتالیا، آلمان یا اسپانیا باشد و با اساسا " بتوان آنرا پدیده ای اروپایی به حساب آورد. فاشیسم در حقیقت کاملترین، کثیف ترین و سازمان یافته ترین نمود پوسیدگی سیستم اجتماعی است که اساس آن بر استثمار انسان از انسان قرار دارد.

سرمایه داری در دوران شکوفائی خود برای بسج توده های مردم علیه فئودالیسم شعار پارتنون (برابری و برادری و آزادی) را مطرح می کرد، دانشمندی چون ولتر و اصحاب دایره المعارف را که دم از انسان گرایی بورژوازی می زدند به جهانیان عرضه داشتند. همین سرمایه داری زمانی که در تمدن بشری صورت یک اشتباه تاریخی در آمد و سد راه تحول تولید و تکنولوژی شد حتی دموکراسی تشریفاتی خود را رها کرد و دیکتاتوری برهنه و بی شرمانه طبقه حاکمه را بصورت فاشیسم برقرار نمود. در دوران امپریالیسم سرمایه داری فردی مانند نیچه را به بشریت تحمیل کرد که چه بسا خود نیز معنی و راجحی های فاشیستی و انسان ناگرایانه خویش را نمیدانست.

نویسنده کتاب " فاشیسم و انقلاب اجتماعی " به این پرسش اساسی پاسخ می دهد که چرا سرمایه داری در دوران امپریالیسم ماهیتا " نمیتواند حتی شکل ظاهر دموکراسی را حفظ کند و چرا و چه وقت دموکراسی یک روش مطلوب و مطمئن برای سلطه طبقه حاکمه بشمار نمی رود. این کتاب نخستین تحلیل جامع مارکسیستی است از فاشیسم و عواملی که باعث ظهور آن گردیدند و همچنین نیروهایی که بطور آگاه یا نا آگاه به این روند کمک نموده اند. تحلیل موشکافانه کتاب در عین حال از چنان روشنی و آینده نگری ای برخوردار است که کتاب را بصورت یکی از کتب اساسی ادبیات مارکسیستی معاصر در می آورد.

در جهان امروز خطر فاشیسم به هیچوجه کمتر از سابق نیست. سرمایه داری در دوران زوال و پوسیدگی بصورت یکی از مقاوم ترین پدیده های تاریخ در آمده است و بقول لنین سرمایه داری در دوران امپریالیستی خود از هر پوششی برای پنهان نگاهداشتن ماهیت واقعی اش استفاده می کند. بنابراین فاشیسم در زمان ما دیگر الزاما " شکل فاشیسم کلاسیک را نخواهد داشت بلکه از تاکتیک های ظریف تر و ناشناخته تری استفاده خواهد نمود. در بازی چندش آوری که امروز امپریالیسم جهانی به رهبری و سرکردگی امپریالیسم آمریکا براه انداخته است سعی میشود که جنبش دموکراتیک تمام خلقها از اروپا گرفته تا آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در نیمه راه متوقف گردد. امپریالیسم جهانی همه جا ستون پنجم خود را بکار می گیرد. حتی نهضتهای آزادی بخش قلابی براه می اندازد، در جریان نبرد خلقهای کشورهای تحت سیطره به نیروهای واپس گرا چراغ

سبز نشان می‌دهد و زمینه را برای بوجود آمدن رژیمهای فاشیستی یا شبه فاشیستی فرا می‌سازد. در این رهگذر است که خلقهای جهان نیز بایستی با آگاهی از توطئه‌های دغل‌کارانه امپریالیسم و با به کارگیری تجربه شکستها و پیروزی‌های سایر خلقها، نبرد مشابهی را علیه امپریالیسم جهانی و نیروهای ارتجاعی داخلی که عروسک خیمه‌شب بازی و پایگاه منافع آن هستند، براه اندازند.

اینکه در کشور ما یک حرکت فاشیستی آغاز شده یا نه قضاوتش را بعهدده خوانندگان می‌گذاریم، لیکن حقیقت بارزی که نمی‌توانیم آنرا انکار کنیم شور و شوق فزاینده‌ایست که در بین خلقهای این جامعه برای دستیابی به خودآگاه خویشتن رخ نموده است. از طرف دیگر متأسفانه کوشش آگاهانه‌ای وجود دارد برای جلوگیری از رشد آگاهی توده‌های محروم و دلخوش کردن آنان با یک سلسله وعده‌های موهوم که آنها را فقط در ناکجاآباد میتوان یافت. می‌بینیم و می‌شنویم که عده‌ای از شارلاتان‌ها و ضد قهرمان‌های تاریخ با غصب عنوان قهرمان توده‌های مستضعف و بکار بردن کلمات و عبارات زیبا و مردم‌فریب سعی می‌کنند که در این برهه حساس و تعیین کننده از زمان انقلاب ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی توده‌های ستمدیده و استثمار شده این خراب‌آباد را منحرف نموده و عقربه زمان را به عقب برگردانند. اینجاست که بر هر رزمنده راه دموکراسی واقعی لازم است که با زدن نقب به میان توده‌های محروم و تأثیردهی و تأثیر پذیری از آنان، سلاح لازم را برای نبرد با ارتش ارتجاع فراهم سازد و تضمین کند که انقلابی را که ما آغاز کرده‌ایم بوسیله نیروهایی از آن گونه که در سرزمین‌های دیگر موجب تولد فاشیسم گردیدند بخاک و خون کشیده نخواهد شد. تحول آینده بستگی به نحوه پاسخی دارد که ما امروز به پرسشهایی می‌دهیم که در برابر خلق‌هایمان قرار گرفته است.

عزت‌اله مصلی نژاد

۵۸/۴/۲۲

فاشیسم چیست؟

در هر زمینه‌ای اعم از اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی میتوان بین گرایش‌های دائم‌التزاید تئوری و پراتیک سرمایه‌داری مدرن و تئوری و عمل نوع ویژه آن، فاشیسم، ارتباطی گسست‌ناپذیر را مشاهده کرد.

فاشیسم در حقیقت دکترین یا نظام ویژه و مستقلی که در ستیز با جامعه سرمایه‌داری پدید آمده باشد نیست. برعکس فاشیسم کاملترین و پیوسته‌ترین عملکرد و در بعضی موارد نماینده پیوسدگی شدید مشخص‌ترین گرایش‌ها و سیاستهای سرمایه‌داری مدرن است.

حال ببینیم خصوصیات مشترک و در عین حال متفاوت سرمایه‌داری مدرن غیر فاشیستی و فاشیسم کدامند؟

مهمترین خصوصیات مذکور را میتوان بشرح ذیل خلاصه کرد:

۱- پیروی از هدف اساسی حفظ نظام سرمایه‌داری در مقابله با انقلابی که تحول فنون

تولید و تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی آنرا ایجاد نموده و سیستم را مورد تهدید قرار میدهد.

۲- تشدید دیکتاتوری سرمایه‌داری در مرحله بعدی.

۳- محدودیت و سرکوبی جنبش مستقل طبقه کارگر و ایجاد یک سیستم متشکل همکاری

طبقاتی.

۴- شورش علیه دموکراسی پارلمانی و سرکوبی دائم‌التزاید آن.

۵- گسترش سازمان انحصاری دولتی در صنایع و امور مالی.

۶- تمرکز شدید هر بلوک امپریالیستی در داخل یک اتحادیه اقتصادی سیاسی واحد.

۷- تحول به سوی جنگ به عنوان جزء ضروری تضادهای آشتی‌ناپذیر و فزاینده

امپریالیستی.

تمام خصوصیات فوق به درجات کمتر یا بیشتر، همانقدر مختص کلیه دولتهای سرمایه

داری مدرن است که دولتهای مشخصاً "فاشیستی". بنابراین در مفهوم وسیعتر میتوان از تحول

تمام دولتهای مدرن سرمایه‌داری به فاشیسم سخن گفت. نمونه‌هایی مانند رژیم‌های روزولت و

برونینگ (۱) تصاویری ویژه از مراحل نزدیک فاشیستی و ماقبل فاشیستی تحول بسوی فاشیسم کامل را نشان میدهد که این تحول در زیر پوشش شیوه‌های قدیمی انجام می‌پذیرد. البته این مطلب را نیز باید گفت که تحول به فاشیسم از لحاظ جزئیات امر الزاماً "در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری حالت و شکل واحدی را بخود نمی‌پذیرد."

این ماحصل و برآیند سیاستهای سرمایه‌داری مدرن است که از قبل، جوهر و مختصر مایه سیاستهای فاشیستی را فراهم میسازد؛ ولی اینها هنوز بصورت فاشیسم گنجانده نشده‌اند. دیکتاتوری کامل فاشیستی تا کجاست؟ در منطقه محدودی از جهان تحقق یافته است. حال بنیمیم مشخصه و ویژه فاشیسم کامل در چیست؟ خصوصیت ویژه فاشیسم کامل در طرق و وسایلی است که برای تحقق سیاستهای مذکور اتخاذ می‌کند و همچنین در مکانیسم‌های اجتنابی و سیاسی قرار دارد که برای از قوه به فعل در آوردن خود بکار می‌گردد. آنچه گفته شد مربوط میشود به اهمیت ویژه با محدودتر فاشیسم از لحاظ جنبش‌های فاشیستی یا دیکتاتوری‌های کامل فاشیستی بخوبی که در ایتالیا، آلمان و دیگر کشورها تحقق یافت. فاشیسم در این مفهوم خاص با محدود تا خصوصیات آشنای ذیل مشخص می‌گردد: در مورد جنبش‌های فاشیستی با تروریسم، تشکیلات جنگی مافوق قانون، ضدیت با پارلمان، عوام‌فریبی ملی و اجتماعی و نظایر آنها، و در مورد دیکتاتوری‌های کامل فاشیستی تا سرکوبی تمام احزاب و سازمانهای غیر فاشیستی و علی‌الخصوص سرکوبی نوآم با خشونت کلبه، سازمانهای مستقل طبقه کارگر و حکومت ترور، دولت توتالیتر و غیره.

اکنون باید به بررسی این مفهوم خاص فاشیسم یعنی فاشیسم کامل بپردازیم. ۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

حال بنیمیم فاشیسم درین معنای خاص با محدودتر چیست؟
از فاشیسم تعاریف متعددی در دست است. این تعاریف با وجودی که در بی‌شناساندن واقعیت مشخص و یکسانی هستند، معیناً با تنوع هر چه بیشتر و حتی خصوصیات هر چه متناقض‌تر مشخص می‌شوند. فاشیسم از نظر خود فاشیست‌ها یک واقعیت روانی است. آنها فاشیسم را از نظر ایدئولوژیکی نیز تشریح کرده‌اند. به عقیده آنها فاشیسم تجسم اصل "وظیفه"، "نظم"، "قدرت"، "دولت"، "ملت" و "تاریخ" است.

"بنیاد فاشیسم بر مفهوم دولت، ماهیت، وظیفه و هدف آن استوار است. فاشیسم دولت را بعنوان یک مطلق درک می‌کند که در رابطه با آن تمام افراد و گروهها نسی هستند...

1. Bruning regime

که هر چه می‌خواهد بگوید، فاشیسم در برگیرنده دولت است. (موسولینی، مقاله درباره "فاشیسم"، دائره‌المعارف ایتالیائی سال ۱۹۳۲، منتشر شده به انگلیسی تحت عنوان "دکترین سیاسی و اجتماعی فاشیسم" بتاریخ ۱۹۳۳).
در این مورد نیز هم بنما یاد می‌دهند که "فاشیسم به تقدس و قهرمانگرایی باور دارد"، "درک فاشیسم از زندگی عمارتست از وظیفه، مبارزه و پیروزی، زندگی بایستی والا و کامل باشد"، "زندگی را باید برای خود و بالاتر از همه برای دیگران ادامه داد"، "فاشیسم با کل سیستم پیچیده ایدئولوژی دموکراسیک به نبرد بر می‌خیزد"، "فاشیسم به به امکان‌پذیری صلح ایدئولوژیک دارد و به به معنی بودن آن"، "دولت فاشیستی اراده محکم است برای قدرت"، "دولت فاشیستی نسبت به واقعیت مذهب بی‌قواوت نیست"، "برای فاشیسم کسب‌کننده امپراطوری تجسم واقعی مردانگی است"، "فاشیسم مفهوم مادی نادمانی را ناممکن و مردود می‌شمارد"، "بنیمین ترئیب است فلسفه یافی‌های عمیق و به چندان اصیل مشابه که در یک رشته بی‌انتهای ردیف شده و کالای حاضر به فروش معمولی تمام سیستم‌های محافظه کار را تشکیل می‌دهند.
لئونی‌جی ویلاری (۱) افتخارگر نیمه رسمی فاشیسم در دائره‌المعارف انگلیسی چنین می‌نویسد: "برنامه فاشیست‌ها از برنامه دیگر احزاب متفاوت است این برنامه برای اعضای خودش نه فقط موازین رفتار سیاسی را نشان می‌دهد، بلکه همچنین یک اصل اخلاقی را نیز عرضه می‌دارد".

نویسنده دیگری بنام موزلی (۲) در کتاب خود بنام "بریتانیای کبوتر" (۳) که کتاب رسمی فاشیسم بریتانیائی است مساله را چنین تشریح میکند:

"جنبش فاشیستی است زیرا: ۱- مبتنی بر مفهوم والا و ملیت است، آرمانهایی به والا و آیدئال‌هایی که مضلحتن یکصد سال پیش را الهام می‌بخشید ۲۰- ضرورت یک دولت مقتدر مافوق حزبی و مافوق منافع محلی را بر سهیم می‌شناسد"

تشریح فاشیست ارکان "جامعه سلطنتی فاشیستی" (۴) در شماره اوت ۱۹۳۳ خود فاشیسم را چنین تعریف می‌کند: "فاشیسم بعنوان قیامی وطن پرستانه علیه دموکراسی، و بازگشت به دولتمداری تعریف می‌شود. حکومت فاشیستی بر وظیفه همکاری اصرار می‌ورزد. فاشیسم خود کمتر یک سیاست است تا...

1. Luigi Villari
2. Mosley
3. Greater Britain
4. Imperial Fascist League

یک حالت وجدانی، فاشیسم رعایت وظایف ملی است در قبال دیگران. بدیهی است تمام این ترفاه گوئی‌ها چندان کمکی به روشن ساختن ماهیت اصلی و واقعی فاشیسم نمی‌کند.

در وهله اول تمام این مفاهیم کلی و مجرد که بعنوان چشم‌انداز ویژه فاشیسم بدنال هم می‌آیند هیچگونه ماهیت متمایز کننده‌ای ندارند بلکه نسبت به هزاران مکتب فلسفی و سیاسی بورژوازی که هنوز هم فاشیستی نشده‌اند، مشترک می‌باشند. بویژه این خصوصیات را میتوان در مورد تمام مکاتب محافظه کار ملی تعمیم داد.

تعمیم مفاهیمی مانند "وظیفه همکاری"، "وظیفه در قبال دیگران"، "زندگی بعنوان وظیفه و مبارزه"، "مفهوم والای ملیت"، "دولت ماورای طبقات"، "منافع عمومی قبل از منافع فردی" (شعار برنامه ناسیونال سوسیالیستی آلمان) همه و همه سخنان ملالت بار و مبتذل تمام سیاستمداران بورژوا و مبلغین حقیر اصول اخلاقی است که میخواهند واقعیت‌های سلطه طبقاتی و استثمار طبقاتی را پنهان دارند. فلسفه مشخص و صریح ایده‌آلی جلوه دادن دولت بعنوان "نهایت مطلق" که ماورای تمام افراد و بخش‌ها قرار دارد فقط عامیانه کردن کلیت مکتب هگل و جانسپان وی است که بنیاد مکتب مسلط فلسفه سیاسی بورژوازی را تشکیل می‌دهد. در تمام این مفاهیم هیچ ردپایی از اندیشه اصیل یا متمایز کننده دیده نمیشود.

در وهله دوم باید گفت که در حقیقت جستجو برای تشریح فاشیسم از نقطه نظر یک تئوری یا مفاهیم ایدئولوژیکی خاص اشتباه است.

فاشیسم آنطوریکه رهبرانش اغلب با شوق و ذوق اصرار داشته‌اند، بعنوان جنبشی در عمل بدون داشتن یک تئوری خاص تحول یافت. موسولینی در ۱۹ مارس ۱۹۱۹ طی مقاله‌ای در دایره‌المعارف ایتالیایی چنین نوشت: "از زمان تأسیس حزب انقلابی فاشیست که در ژانویه ۱۹۱۵ صورت گرفت من هیچگونه نظریه تئوریک خاص را در ذهنم نداشته‌ام". فقط بعدها بود که موسولینی کوشید برای توجیه وجودی فاشیسم نوعی تئوری را سر هم کند. فاشیسم در حقیقت در شرایط انقلاب تهدید کننده، پرولتری بعنوان جنبشی در عمل تحول یافت و بعنوان یک جنبش توده‌ای ضد انقلابی جلوه‌گر شد که برای درهم کوبیدن انقلاب و ایجاد یک دولت نیرومند دیکتاتوری سرمایه‌داری، مخلوطی از سلاحهای عوام‌فریبی اجتماعی و تروریسم را مورد استفاده قرار داد و فقط بعدها بود که کوشش نمود این پروسه را با یک "تئوری" رنگ و روغن بخشیده و آنرا منطقی جلوه دهد. واقعیت فاشیسم را باید در این پروسه واقعی تاریخی جستجو نمود نه در کوششهای ثانویه فرعی برای برق و جلا بخشیدن به فاشیسم با یک تئوری بهم بافته شده. تفسیرهای ضد فاشیستی که بر حسب ایدئولوژی یا مفاهیم مجرد سیاسی از فاشیسم بعمل آمده نیز بهمان اندازه غیرقابل قبول است.

در تعبیرهای مرسوم ضد فاشیستی از فاشیسم، فقط اصل "دیکتاتوری" یا "خشونت" را

می‌توان دید. این برداشت‌ها که انگ مکاتب فکری لیبرال و سوسیال دموکراتیک را بر خود دارند، فاشیسم را بعنوان مکتبی افراطی در قطب متقابل با کمونیسم در نظر می‌گیرند که هر دو در تضاد با دموکراسی بورژوازی قرار دارند. باین مفهوم فاشیسم بر خلاف کمونیسم که "دیکتاتوری از جانب چپ" توصیف میشود بعنوان "دیکتاتوری از جانب راست" تعریف می‌گردد. (این خط بطور مشخصی در بیانیه مورخ مارس ۱۹۳۳ حزب کارگر تحت عنوان "دموکراسی در برابر دیکتاتوری" در توجیه مخالفت حزب کارگر با جبهه متحد ضد فاشیستی طبقه کارگر بیان گردیده است). واضح است که این تعریف نیز هیچ کمکی به تعیین ماهیت واقعی فاشیسم نمی‌کند و مانند بسیاری از تعاریف مشابهش بی‌فایده است. "دیکتاتوری از جانب راست" همواره وجود داشته و میتواند به صدها صورت نیز وجود داشته باشد بدون اینکه به هیچ مفهومی بتوان آن را فاشیسم نامید. تزاریم "دیکتاتوری از جانب راست" بود. ولسی بهیچوجه فاشیسم نبود. دیکتاتورهای گارد سفید که بلافاصله بعد از جنگ اول جهانی برای درهم کوبیدن انقلاب تشکیل شد، نوعی "دیکتاتوری از راست" بود؛ لیکن دیکتاتورهای گارد سفید تا مدتها بصورت فاشیسم در نیامده بودند و فقط بعدها وقتی که آنها شروع به سازمان دادن بر یک معنای مستترتری کردند، رفت که خصوصیات فاشیستی بیاید (تحولات بعدی در مجارستان و فنلاند). فاشیسم در حقیقت ممکن است شکل یک دیکتاتوری ارتجاعی را داشته باشد. لیکن باز هم هر دیکتاتوری ارتجاعی‌ای فاشیسم نیست. بنابراین خصوصیت ویژه فاشیسم را هنوز هم باید مورد شناسائی قرار داد. پس خصوصیات ویژه فاشیسم در کجا قرار دارد؟

ویژگی اصلی فاشیسم را نمیتوان بر حسب ایدئولوژی‌های مجرد یا اصول سیاسی دست اول (Political First Principle) باز ساخت، خصوصیت ویژه فاشیسم را فقط با آشکار کردن منای طبقاتی آن و نظام روابط تولیدی که فاشیسم در چهارچوب آن تحول می‌یابد و کار خود را ادامه میدهد و همچنین با روشن ساختن نقش طبقاتی‌ای که فاشیسم ایفاگر آنست میتوان تعریف کرد. فقط به این ترتیب است که فاشیسم را میتوان در واقعیت مشخص خود و در انطباق با مرحله تاریخی معینی از تحول و روال سرمایه‌داری مشاهده نمود.

به محض اینکه کوشش کنیم در تحلیل طبقاتی فاشیسم وارد شویم بلافاصله خود را با دو نقطه نظر از بیخ و بن متفاوت روبرو می‌یابیم. در برداشت نخستین، فاشیسم بعنوان جنبش مستقل طبقه متوسط یا خرده‌بورژوازی علیه پرولتاریا و همچنین سرمایه‌داری بزرگ معرفی شده است. در نقطه نظر دوم، فاشیسم بصورت سلاح سرمایه‌داری مالی معرفی گردیده است که از حمایت طبقه متوسط، پرولتاریای زاغه‌نشین و عناصر عقب افتاده طبقه کارگر، علیه کارگر سازمان یافته برخوردار است و در سر تا سر حیات خود بعنوان ابزار و نماینده موثر سرمایه مالی عمل مینماید.

فقط زمانی که تناقض موجود در این دو نقطه نظر را حل نموده و روشن سازیم که در پشت سر هر یک از آنها چه چیزی قرار دارد، فقط در آن هنگام است که می توانیم سرانجام به تعریف نهایی فاشیسم نائل آئیم. ... ۲- انقلاب طبقه متوسط یا دیکتاتوری سرمایه مالی

فاشیسم را عموماً "بعنوان جنبش طبقه متوسط (خرده بورژوازی) تصور کرده اند. در این تصویر جنبه های روشنی از واقعیت نیز دیده میشود به این مفهوم که فاشیسم بدو از عناصر و عوامل طبقه متوسط (خرده بورژوازی) نشأت می گیرد. و در کوششهایش علیه طبقه کارگر سازمان یافته و تراستهای و شرکت های بزرگ مالی، تا حد زیادی به طبقه متوسط سرمایه داران کوچک و پیشه وران تکیه می جوید. فاشیسم بخش بزرگی از ترکیبش و بخصوص رهبریش را از طبقه متوسط می گیرد و تحت شرایط بحران یا ایدئولوژی طبقه متوسط (خرده بورژوازی) متزوج میشود. تا اینجا نسبت به حقایق روشن فوق توافق همگانی وجود دارد. ولی فاشیسم اغلب بعنوان جنبش طبقه متوسط نیز ارائه شده است. در این مفهوم جنبش مستقل طبقه متوسط را بعنوان یک نیروی ثالث "مستقل از سرمایه یا کار، در تضاد با طبقه کارگر سازمان یافته و همچنین سرمایه بزرگ معرفی کرده اند، بر این معناست که دیکتاتوری فاشیستی را "تسخیر قدرت" توسط طبقه متوسط در ستیز با طبقه کارگر تشکیلات یافته و سلطه قبلی سرمایه مناسبتی معرفی نموده اند. این مفهوم برداشتی است مشترک که در تحلیل لیبرالها و سوسیال دموکراتها از فاشیسم میتوان مشاهده کرد. یکی از نشریات لیبرالی کارگری بنام New States Man and Nation در ۲۸ اکتبر سال ۱۹۴۳ چنین نوشت:

اضمحلال سرمایه داری به هیچ وجه بطور الزامی به کسب اقتدار توسط لیبرالها منجر نمیشود بلکه به احتمال قویتر به دیکتاتوری طبقه متوسط منتهی می گردد. این مطمئناً پاشنه آشیل تئوری کمونیستی است. بریلر فرورد تقویمین برجسته سوسیال دموکراتی می نویسد: "اگر چنانچه مفهوم مارکسیستی تاریخ درست بوده می بایستی در حالی که بر روی این سیاره محنت زده، بیچارگی روز افزون کارگران، نوعی هتجان توأم با شورش گری را بوجود آورده بود در حالی که در هیچ جا چنین موردی وجود ندارد." "در هر حال، طبقه متوسط و سوسیال دموکراتیک، لیکن یک طبقه شورشگر وجود دارد که در یک کشور بزرگ صنعتی حرکت انقلابی خود را انجام داده است، تاریکهای آلمانی بطور حتم در حزب طبقه متوسط متشکل هستند." "این طبقه قیام کرد و ماشین دولت را در دست گرفت زیرا این بیچاره و سرخورده بود. این طبقه از خطر سرمایه داری بزرگ از وحشت بر خود می پیچید."

ا. ج. بان، بریلر فرورد، "دسته های کوتاه" نیوکلارون ۸ ژوئیه ۱۹۴۳ (۱) و باز هم از همین نویسنده نقل کنیم که:

"یک طبقه متوسط رزمنده، بوسیله نسل جوان و بر جراتش که آنرا به پیش می راند، در رومارونی یا کارگران تشکیلات یافته قرار می گیرد. اگر در هر دو جنبه نسبت به رویه های پارلمانی و روش های غیر قاطع و کند پارلمان بی اعتمادی و تحقیر راه یافته باشد در این صورت، مسأله همین آنها فقط می تواند بوسیله زور حل شود." "نویسنده فقط یک مقاله در این باره در مجله "طبقه های که اول ضمیمه می گیرد که برای این مرحله جدید خود را سازمان دهد با برتری قابل ملاحظه ای وارد میدان مبارزه خواهد گردید."

ا. ج. بان، بریلر فرورد، "آیا انگلستان بطرف فاشیسم می رود؟" در نیوگرونیکل مورخ ۲۸ نوامبر سال ۱۹۴۳ (۲) مقاله ضمیمه طبقه های که

در ژانویه سال ۱۹۲۹ مجله "بررسی سوسیالیستی" (۳) مقاله ای را منتشر ساخت تحت عنوان "ملت ثالث" (۴). در این مقاله، مقاله مذکور این بحث را عنوان می کرد که "فرض موجود در بنیاد تمام تئوریهای کمونیستی" که تقسیم اساسی بین سرمایه داران و کارگران مسأله تعیین کننده جامعه مدرن است استنباط آبر می باشد. ... به غیر از سرمایه داران و کارگران - و بین آنها - یک طبقه سوم وجود دارد. بنابراین در اینجا یک پرسش اساسی برای مارکسیستها وجود دارد. آیا این طبقه خصوصیات یک طبقه تحت اقتیاد را که عنقریب خواستار نفوذ گردد، از خود بروز می دهد؟ پاسخ ممکن این است که در یک کشور - ایتالیا - آنها از مدت ها قبل بعنوان یک طبقه انقلابی ظاهر شده اند. انقلاب فاشیستی بطور اساسی انقلاب طبقه سوم بود.

مجله با اصطلاح مارکسیستی امریکا بنام The Modern Monthly در یک خود تحت عنوان "فاشیسم چیست؟" چنین میگوید: "فاشیسم طبقه متوسط را به پیش می راند. نخستین وظیفه دیکتاتوری فاشیستی، گرفتن قدرت، خصوصاً بود که او را تحت تسلط قرار میداد. فقط بعزت دو عاملی که در بالا ذکر

1. V. F. G. "Clarion July 8, 1933
2. "New-Chronicle, November 28, 1933
3. Labour Party and Trades Union Congress
4. Daily Herald
5. Daily Herald editorial on "Hitler's Message," May 2, 1933

ستیزه‌جوی متوسط پائین بود که برای دست یابی آن (فاشیسم) بقدرت، یک پایگاه توده‌ای را عرضه داشت.

"وی. اف. کالورتن در مدرن مانتلی، ژوئیه ۱۹۳۳" (۱)
 حتی مقاله اسکات نی‌یرینگ که از جنبه‌های دیگر مفید و با ارزش است از این اشتباه تئوریکی که فاشیسم را بعنوان یک انقلاب خرده بورژوازی در نظر می‌گیرد خدشه‌دار می‌شود.
 در مرکز، جنبش فاشیستی طبقه متوسط قرار دارد که برای نجات خود از پاشیدگی و قلع و قمع، صن در دست گرفتن قدرت و استقرار نهادهای سیاسی و اجتماعی خاص خود، تلاش می‌کند. بنابراین فاشیسم از خصوصیات اساسی یک جنبش انقلابی اجتماعی برخوردار است زیرا موفقیت آن به معنای انتقال مرکز قدرت از یک طبقه به طبقه دیگر است...

فاشیسم از قیام طبقه متوسط علیه بار تحمل‌ناپذیر امپریالیسم سرمایه‌داری ناشی می‌شود. (اسکات نی‌یرینگ، "فاشیسم"، مطبوعات پیشرو نیویورک، صفحه ۴۲) (۲)
 این گونه جدا نمودن فاشیسم از دیکتاتوری بورژوازی در ارگان رسمی "کنگره حزب کارگر و اتحادیه‌های کارگری" (۳) بنام دیلی هرالده (۴) به نهایت خود می‌رسد. این نشریه در سرمقاله مورخ دوم ماه مه سال ۱۹۳۳ خود پس از توصیف کامل ماهیت واقعی هیتلریسم در عمل، معلوم می‌دارد که هنوز هم به این جنبش برای به ثمر رساندن برخی از اشکال برنامه‌های سوسیالیستی علیه سرمایه، بزرگ چشم امید دوخته است:

اصولی است که بخاطر بیاورم: "ناسیونال سوسیالیست" ها، هم خود را "سوسیالیست" می‌خوانند و هم "ملی". سوسیالیسم آنها سوسیالیسم حزب کارگر، یا سوسیالیسم هر حزب سوسیالیستی برسمیت شناخته شده در دیگر کشورها نیست. ولی در بسیاری از موارد، این آئین، آئینی است که در تضاد با ملاکین بزرگ، صنعتگران بزرگ و سرمایه‌داران مالی بزرگ قرار دارد. رهبران نازی موفق شده‌اند که با جنبه سوسیالیستی برنامه‌شان جلو بروند.

(سرمقاله دیلی هرالده درباره "روز ماه مه هیتلری" ۲ مه ۱۹۳۳) (۵)
 باین ترتیب از نقطه نظر حزب کارگر فاشیسم تقریباً یک جناح از سوسیالیسم و بیشتر یک غیر ارتودوکسی از سوسیالیسم است که "در ضدیت با ملاکین بزرگ، صنعتگران بزرگ و

1. V.F. Calverton in The Modern Monthly, July, 1933
2. Scott Nearing, "Fascism", Vanguard Press, New York, P. 42
3. Labour Party and Trades Union Congress
4. Daily Herald
5. Daily Herald editorial on "Hitler's Mayday", May 2, 1933

سرمایه‌داران مالی بزرگ" قرار دارد (که طبقات مذکور از روی کنجکاوئی آنرا در صندوق‌ها نگه میدارند و بالاخره در رأس قدرتش قرار میدهند). همان روزی که این مقاله در ارگان حزب کارگر و اتحادیه‌های کارگری بریتانیا ظاهر شد این حزب که آئین آن در "ضدیت با ملاکین بزرگ، صنعتگران بزرگ و سرمایه‌داران مالی بزرگ" قرار داشت قدرت را در دست گرفت و اتحادیه‌های کارگری را در آلمان منحل نمود.

واضح است که اینگونه برداشت از فاشیسم بعنوان یک انقلاب خرده بورژوازی علیه بورژوازی بزرگ در اصل ناصحیح بوده و برای درک جدی ماهیت واقعی فاشیسم و راههای مبارزه با آن فوق‌العاده خطرناک است.

ناصحیح بودن این نظریه سه کمک بررسی تکامل، اساس، عملکرد و تاریخ واقعی فاشیسم آشکار می‌گردد. مدافعان آشکار و پشیمانان معترف فاشیسم در هر کشور در شمار نمایندگان سرمایه بزرگ مانند "نامن سن‌ها"، "کروپ‌ها"، "مونه‌ها"، "دیتردینگ‌ها" و "آون یونگ‌ها" قرار دارند.

فاشیسم گرچه در مراحل اولیه ظهور خود برای جلب حمایت توده‌ها به یک سلسله تبلیغات مهم و مزورانه علیه سرمایه‌داری دست می‌زند، لیکن از همان ابتدای امر بوسیله سورژوازی، ملاکین بزرگ، صاحبان سرمایه مالی و صنعتگران پرورش می‌یابد، تغذیه می‌شود، محافظت می‌گردد و مورد حمایت مالی قرار می‌گیرد.*

بعلاوه فاشیسم فقط و فقط از طریق حمایت مستقیم دیکتاتوری بورژوازی بود که توانست رشد پیدا کند و در همان مراحل اول از نابود شدن بوسیله جنبش طبقه کارگر رهائی یابد. فاشیسم توانست که روی کمک بخش مهم نیروهای دولتی، کارکنان عالی‌رتبه ارتش، مقامات پلیس، دادگاه‌های رسمی و دادستانی‌ها حساب کند. این مقامات از تمام قدرت خود برای خفه کردن اعتراض طبقه کارگر استفاده می‌کردند، در حالیکه با فاشیست‌ها و تشکیلات فاشیستی که فعالیتشان از لحاظ قانونی ممنوع بود با مدارا و اجازه ضمنی رفتار می‌نمودند. (انحلال جسمه سرخ و در همان حال دادن اجازه فعالیت به سازمان فاشیستی "قوای طوفان") (۱)*
 بالاخره آیا فاشیسم قدرت را از دیکتاتوری دولتی سرمایه‌داری تسخیر کرده است؟ فاشیسم در هیچ کشوری هرگز قدرت را تسخیر نکرده است. در هر موردی که بنگریم فاشیسم از بالا و بوسیله دیکتاتوری بورژوازی در رأس قدرت قرار گرفته است. در ایتالیا فاشیسم بوسیله پادشاه

1. Storm Troops

* توضیحات در آخر مقاله

این کشور (۱) که از امضای فرمان حکومت نظامی علیه فاشیسم خودداری کرد و بدینوسیله ماسولینی را به قدرت دعوت نمود، در رأس قدرت نهاده شد. "پیشروی بسوی روم" (۲) افسانه‌ای ماسولینی در یک واگن پسر زرق و برق تختخواب دار انجام شد. در آلمان فاشیسم بوسیله رئیس جمهوری این کشور آنهم در زمانی در رأس قدرت قرار داده شد که رئیس جمهور همانطور که انتخابات نشان داد از پشتیبانی بی چون و چرای مردم برخوردار بود. در دیکتاتوری‌های فاشیستی در حقیقت بورژوازی عملاً قدرت را از دستی به دست دیگر منتقل نموده و آنرا "انقلاب" نام نهاده است. در حالیکه تنها واقعیت عینی تشدید سرکوبی طبقه کارگر بوده است. پس از استقرار دیکتاتوری کامل فاشیستی، علیرغم تظاهر به کمک به سرمایه کوچک، خط مشی کلی سیستم باز هم بطور آشکارتر و کامل‌تری همان سیاستهای خودسرانه و بیرحمانه سرمایه انحصاری بوده است که در آن تمام دستگاه فاشیستی بساخت دلی هر چه تمامتر علیه حامیان سابق خود که ساده دلانه توقع برخی فعالیت‌های ضد سرمایه‌داری را داشته و خواستار یک "انقلاب ثانوی" بوده‌اند، بکار افتاده است. * * * * *
فاشیسم بطور خلاصه جنبش عناصر مختلط تحت تسلط خورده بورژوازی است که پرولتاریای زاغه‌نشین و طبقه کارگر عقب افتاده و فاقد روحیه کارگری را نیز در بر می‌گیرد و بوسیله سرمایه مالی، صنعتگران بزرگ، ملاکین و ثروتمندان رهبری و تأمین مالی میشود تا انقلاب طبقه کارگر را شکست دهد و تشکیلات واقعی کارگری را درهم کوبد.

۳- طبقه متوسط و پرولتاریا

مسئله نقش طبقه متوسط یا خرده بورژوازی در رابطه با طبقه کارگر و بورژوازی بزرگ از لحاظ دینامیک جامعه سرمایه‌داری معاصر و انقلاب اجتماعی، از چنان اهمیتی برخوردار است که سزاوار بررسی عمیق‌تر و کاملتری است.

مناقشه درباره نقش طبقه متوسط با اقشار متعدد و متنوع میانی بین بورژوازی و پرولتاریا (کاسب کاران کوچک، دهقانان کوچک و متوسط، صنعتگران، کارگران مستقل، اجازه داران خرده‌پا، صاحب حرف آزاد، کارکنان فنی، اداری و تجاری) موضوعی تازه نیست. در قرن نوزدهم مارکس بطور بسیار مفصلی درباره شرایط اقتصادی و سیاسی و گرایش‌های این عناصر سخن گفته است. او نشان داده که چگونه این عناصر میانی بطور روز افزونی بین تحول سرمایه بزرگ و پرولتاریا قرار میگیرند و تعداد رشد یابنده‌ای از صفوف آنها به وضعیت پرولتاری و نیمه پرولتاری

۱- امانوئل چهارم پادشاه ایتالیا

سقوط می‌کنند. او نقش سیاسی متزلزل و توأم با نوسان آنها را که گاهی با بورژوازی همگام میشوند و زمانی با پرولتاریا، نشان داده و روشن ساخته است که آنها بین تعصبات، سنت‌ها و آرزوهای بورژوازی خود و روند عینی ورشکستگی و پرولتاریزه شدنشان انشعاب یافته‌اند. بالاخره مارکس نشان داده است که چگونه پرولتاریا بایستی برای تسخیر قدرت، اتحاد اقشار دهقانان و خرده بورژوازی شهری را تحت رهبری خود ایجاد کند.

در آغاز دوران امپریالیسم، طی سالهای اوایل قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم، مسأله طبقه متوسط دوباره بوسیله برنشتاین و دیگر تجدیدنظر طلبان با شدت وحدت بیشتری مطرح شد و در پیشاپیش مسائل قرار گرفت. تجدید نظر طلبان، آموزش‌های مارکس در مورد پرولتاریزه شدن روزافزون اقشار میانی و تشدید فزاینده تضادهای فیما بین سرمایه‌داری و پرولتاریا را بمبارزه طلبیدند. آنها بر خلاف نظر مارکس می‌کوشیدند ثابت کنند که طبقه متوسط در حال گسترش است. آنها به ارقام مربوط به عایدات، درآمد حاصل از دارائیه‌ها و سهام اشاره نمودند تا رشد طبقه متوسط را به اثبات رسانند. بر این مبنا آنها آموزش‌های انقلابی مارکس را مردود شمردند و بجای آن، هماهنگی روز افزون طبقات و دموکراتیزه شدن سرمایه را قرار دادند و به تحول تدریجی مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم از طریق تجدید سازمان سرمایه‌داری، رفم اجتماعی و دخالت دولت چشم دوختند.

آنچه که رویزونیستها ارائه داده‌اند، همچنانکه امروز بمقیاس زیادی روشن شده است، رشد یک طبقه متوسط جدید از کارکنان حقوق بگیر سرمایه‌داری بود. در حقیقت روندی که به وسیله مارکس پیش بینی شده بود تا حد زیادی طی قرن نوزدهم به تحقق پیوست. تمرکز سرمایه با آهنگ فزاینده‌ای به پیش می‌رفت. سرمایه بزرگ، سرمایه کوچک را به بن بست می‌کشاند. سرمایه داران کوچک سابق و کارگران مستقل همانطوریکه مارکس گفته بود به "بازرسان و مستخدمین اجیر" تبدیل شدند. باین طریق یک طبقه متوسط جدید بیش از پیش به صحنه وارد شد که پایه آن بر از بین رفتن دائم التزاید سرمایه‌داران کوچک مستقل قدیمی قرار داشت. این طبقه متوسط جدید، از لحاظ داشتن موضع و جهان بینی متضاد و دوگانه بین بورژوازی و پرولتاریا و همچنین از لحاظ رویه‌یاهایش در مورد اشغال یک موضع مستقل در ماوراء مبارزه طبقاتی، یادآور طبقه متوسط قدیمی بود. ولی این طبقه قبلاً از لحاظ وسایل معیشت خودش دیگر عمدتاً به مایملک خویش متکی نبود تا به اشتغال در مؤسسات بزرگ سرمایه‌داری. باین ترتیب تحول این طبقه متوسط جدید مرحله‌ای بود در روند پرولتاریزه شدن و در حقیقت در جدائی روزافزون توده‌های هر چه وسیعتر جمعیت از یک مبنای مستقل مالکیت. اقشار پائین‌تر این طبقه بزودی شروع کردند که بسوی پرولتاریا و جنبش پرولتاری کشیده شوند (آغاز تشکیل اتحادیه‌های کارگری

" طبقه متوسط " که در سوسیال دموکراسی سر باز گیری شدند) . جهان بینی مشخص این طبقه متوسط جدید بطور تئیک در انگلستان بوسیله فابیانسم و رهبری حزب مستقل کارگر جلوه گر شد .

در مقابل رویزیونیستها ، مارکسیستها به آسانی توانستند نه فقط نشان دهند که تحول این طبقه متوسط جدید که بطور روزافزونی جانشین طبقه متوسط قدیمی میشود در حقیقت مرحله‌ای است از روند پرولتریزه شدن ، بلکه تحول بعدی اقتصادی نیز به نوبه خود بر شرایط این طبقه متوسط جدید تأثیر می‌گذارد و بحرانی را در صفوف آن بوجود می‌آورد که نتیجه‌اش مرحله جدیدی است از پرولتریزه شدن . عرضه بیش از تقاضا در پیشه و حرف ، ورود هر چه زیادتر و بیش از امکانات اشتغال فارغ التحصیلان از دانشگاهها و مدارس فنی به بازار کار و کاهش روز افزون تعداد پرسنل . تمرکز بیشتر سرمایه‌داری در دوران پیش از جنگ جهانی اول باعث شد که بحران طبقه متوسط جدید بیش از پیش تشدید یابد .

بحران طبقه متوسط (چه قدیم و چه جدید) در دوره بعد از جنگ بطور خارق العاده‌ای حدت یافته است . مکانیسم عملکرد سرمایه مالی - بحران ، زد و بندهای پولی و ارزی ، تقلب در سهام ، قیمت‌های انحصاری و مالیات سنگین - پس اندازها و سرمایه‌گذاری های کوچک را به نابودی سوق داده و ثبات درآمد سابق طبقه متوسط را دستخوش تزلزل نموده است . در عین حال بیکاری و عرضه بیش از تقاضا در تمام مشاغل به اوج نوید کننده خود رسیده است .

کینز در کتاب خود بنام " رساله درباره اصلاح پولی " نوشت : " در سر تا سر قاره پس اندازهای قبل از جنگ طبقه متوسط ، تا آنجا که در اوراق بهادار ، رهن ، یا سپرده های بانکی سرمایه‌گذاری شده است وسیعاً " یا کاملاً " نابوده شده است . " ارزیابی عایدات و ثروت افراد در آلمان نشان داد که تعداد کسانی که ارزش دارائی آنان از ۳۰ تا ۵۰ هزار مارک (۱۵۰۰ تا ۲۵۰۰ پوند) بوده است از ۵۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۳ به ۲۱۶۰۰۰ نفر در سال ۱۹۳۶ تقلیل یافته است . مالکین ثروتهائی معادل ۵۰ تا ۱۰۰ هزار مارک (۲۵۰۰ تا ۵۰۰۰ پوند) نیز از حدود ۴۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۳ به ۱۳۶۰۰۰ نفر در سال ۱۹۲۵ تقلیل یافتند . با وجودی که طبقه متوسط علیرغم سرخوردگی ناشی از دست دادن پس انداز خود به سبب تورم ، باز هم پس از دوران تثبیت با امیدواری شروع به پس انداز مجدد کرد ، معهذاً مجموع پس انداز انجام شده پس از بحران اقتصادی شدیداً " رو به کاهش گذاشت و اکنون دوباره بوسیله موج تازه تورم جهانی تهدید میشود . در برلین در دوران بعد از جنگ جهانی اول حتی قبل از بحران اقتصاد جهانی کاهش شدید پس اندازهای کوچک چشمگیر بود . باین ترتیب که در حالی که در سا

۱۳ - ۱۹۰۹ حسابهای بانک پس انداز اداره پست (۱) افزایش خالصی معادل ۱۲ میلیون پوند را ثبت کرد ، در سالهای ۲۷ - ۱۹۲۳ کاهش خالصی معادل ۱۷ میلیون پوند را ثبت نمود که باید به این رقم کاهش خالص ، مبلغ اوراق قرضه دولتی معادل ۱۸ میلیون پوند که در بستانکار حساب دارندگان آن ثبت شد نیز افزود (جمع کاهش ۳۵ میلیون پوند) . " بانکهای اماسی پس انداز " (۲) کاهش خالصی معادل ۱۲ میلیون پوند را نشان دادند . اگر در برابر این کاهش ۱۴ میلیون پوند افزایش خالص دفترچه‌های پس انداز ملی (۳) را در همین دوران در نظر بیاوریم ، باز هم در بین سالهای ۲۷ - ۱۹۲۳ مجموعاً " زیانی معادل ۳۳ میلیون در اشکال اساسی پس اندازهای کوچک باقی خواهد ماند (اکونومیست ۲۳ فوریه ۱۹۲۳) . اگر باین ترتیب فقر فزاینده طبقه متوسط پائین یا به پای ثروتمند شدن سرمایه انحصاری روند اصلی دوران بعد از جنگ است ، وضعیت نوید کننده مربوط به عرضه بیش از تقاضا در پیشه و حرف از اینهم بدتر است . بحران اقتصادی جهانی این وضعیت را به حد نهائی خود رسانید .

در آلمان گزارش داده شده که در بین سالهای ۳۲ - ۱۹۳۱ از تعداد ۸۰۰۰ فارغ التحصیل دانشگاهها و دانشکده‌های فنی فقط ۱۰۰۰ نفر توانستند در رشته خود کار پیدا کنند .

طبق بیانیه منتشره بوسیله وزیر آموزش و پرورش ، از ۲۲۰۰۰ معلمینی که دوره آموزش خود را در سالهای ۲ - ۱۹۳۱ به اتمام رسانیده بودند ، ۹۹۰ نفر توانستند پستی بگیرند . " مهندسين بصورت مزد بگیران صرف درآمده‌اند . مهندسين مذکور گرچه از دانشکده فنی فارغ التحصیل شده بودند ، از هر ۵ نفر آنان فقط یک نفر توانست شغلی بیابد " (اچ ، اچ تیلنمن کساد ۱۹۳۲ ، صفحه ۷۵) (۲)

آقای اسکایر (۵) در کتاب خود بنام Die Akademische Berufsnot که در سال ۱۹۳۲ منتشر شده است ، گزارش داد که تعداد فارغ التحصیلان بیکار ۴۵۰۰۰ نفر است که با عدم انجام اقدامات پیشگیرانه این رقم در سال ۱۹۳۵ به ۱۰۵۰۰۰ نفر خواهد رسید . در اینجاست که ما میتوانیم بخش بزرگ پایگاه اجتماعی ارتش سرخورده فاشیسم را برای العین مشاهده کنیم .

1. Post Office Savings Bank
2. Trustee Savings, Bank
3. National Savings Certificates
4. H.H. Tiltman, Slump, 1932, P. 75.
5. R. Schairer

طبقه متوسط فقیر و مایوس از خواب آلودگی جاهلانه خود به فعالیت سیاسی کشیده میشود. ولی این فعالیت سیاسی ویژگی تازه‌ای را بخود می‌گیرد. در حالی که برنشتاین و پیروانش در روه‌پاهای خود طبقه متوسط را بصورت یک عامل هماهنگ کننده در ترکیب اجتماعی در نظر می‌آورند که با لیبرالیسم و رفرف اجتماعی جوش خورده و تضادهای آشتی‌ناپذیر طبقات را آشتی میدهد، حقیقت این است که عناصر مال باخته و خانه خراب طبقه متوسط جدید (۱) بعنوان یک نیروی بی‌نهایت بی‌ثبات، متزلزل، خشن و بالقوه انقلابی، با بصورت دیگر مافوق ارتجاعی و بدون پایگاه یا آگاهی روشن اجتماعی جلوه‌گر میشوند که در عین حال بطور افسار گسیخته‌ای در جستجوی هر گونه برنامه عمل فوری هستند که بتواند امید به گشایش فوری مسائل و مشکلات را برانگیزاند (مانند رهائی از جنگ قروض، کمک دولت به سرمایه‌داران کوچک، درهم کوبیدن فروشگاه‌های بزرگ و غیره) یا چشم‌اندازی برای ایجاد اشتغال ارائه دهد (بوروکراسی جدید، نیروهای جنگنده، مزدور، جابجائی یهودیان، جنگ و غیره). لیکن بینیم این عناصر طبقه متوسط فعالیت سیاسی خود را در چه جهت میتوانند سوق دهند؟ آنها در عمل میتوانند خود را یا در خدمت سرمایه مالی قرار دهند یا پرولتاریا، هنوز هم کوشش میشود که افسانه "نیروی سوم" (۲) یا نقش "مستقل" طبقه متوسط در برابر این دو طبقه به نمایش گذاشته شود. کتاب زرد لیبرال‌ها (۳) تا آنجا که میتواند کوشید که حداکثر استفاده را از "نیروی سوم در صنعت" بعنوان نیروی آینده بنماید، لیکن این روه‌پاها بزودی بوسیله واقعیت درهم شکسته میشود. زیرا عامل تعیین کننده، مالکیت وسایل تولید است و طبقه متوسط هرگز نمیتواند این آرزو را در سر بپروراند. اینجاست که فقط دو راه حل در برابر طبقه متوسط قرار دارد. یا سرمایه مالی که وسایل تولید را در تملک دارد، موفق میشود که طبقه متوسط را با دادن امتیاز استخدامی، به عنوان یک نیروی کمکی جلب نماید. حال اگر این اشتغال در تولید اثر کاهش دهنده داشته باشد، نتیجه آن در هر صورت افزایش فشار خشونت آمیز بر طبقه کارگر خواهد بود (نیروی شبه نظامی فاشیستی، افسران پلیس، بوروکراسی فاشیستی) یا برعکس پرولتاریا با اجتماعی کردن وسایل تولید، سرانجام میتواند ضمن انجام رسالت عظیم تجدید ساختمان سوسیالیستی،

1. The new dispossessed and ruined middleclass elements.
2. Third party
3. The Liberal Yellow Book.

آموزش‌های مفید و استعدادهای فنی را در صفوف طبقه متوسط در حوزه وسیعی بطور کامل تجلی بخشد. نخستین راه حل خط فاشیسم است و راه حل دوم خط کمونیسم.

تفع واقعی اکثریت طبقه متوسط، یعنی تمام افسار پائینی طبقه متوسط، با منافع پرولتاریا، با خط کمونیسم انطباق دارد. سرمایه مالی، دشمن و استثمار کننده هر دو نیرو است. خط فاشیستی خدمت به سرمایه مالی علیه طبقه کارگر، در حقیقت هیچ راه‌حلی را برای بحران اقتصادی طبقه متوسط ارائه نمی‌دهد.

امتیاز و پاداش برای عده‌ای معدود بمعنای تشدید رقبت، ستم و غارت اکثریت طبقه متوسط بدست تراستها و بانکهای بزرگ است. جایی که جنبش طبقه کارگر نیرومند است و از یک خط انقلابی پیروی می‌کند و این قدرت را دارد که بعنوان رهبر سیاسی مبارزه تمام بخش‌های ستمدیده، علیه سرمایه بزرگ قد علم کند. در این جا توده‌های خرده بورژوازی سر در پی طبقه کارگر می‌نهند. چنین بود شرایط کلی موج انقلابی بعد از جنگ (جهانی اول). در طول این مدت فاشیسم نتوانست هیچگونه جای پائی را بدست آورد. و در حالیکه جنبش طبقه کارگر نتواند نقش انقلابی خود را درک کند، از رهبری رفرفیسم پیروی کند و به این ترتیب تسلیم سرمایه بزرگ شود و حتی از در همکاری با آن در آید، در اینجاست که عوامل ناراضی خرده بورژوازی و عناصر عقب افتاده و بی‌طبقه پرولتاریا شروع می‌کنند که برای بدست آوردن رهبری خود، بجای دیگری نظر بدوزند. بر این مبناست که فاشیسم قادر میشود نفوذ لازم را بدست آورد.

فاشیستها با عنوان کردن شعارهای مردم پسند و عوام قریبانه علیه سرمایه بزرگ و بکار گرفتن ناراحتیها و ناسامانیهای طبقه متوسط، عملاً "این طبقه را بخدمت سرمایه بزرگ گسیل میدارند."

۴ - تعریف فاشیسم

اغلب از فاشیسم بعنوان عارضه کمونیسم صحبت می‌شود. در این زمینه بیانیه سال ۱۹۳۳ حزب کارگر درباره "دموکراسی و دیکتاتوری" اعلام داشت: "ارتجاع چپ بوسیله ارتجاع پیروزمند راست پس زده میشود. یکی از رهبران محافظه‌کار بنام آقای بالدوین (۱) با جهان بینی کاملاً مشابه حزب کارگر گفت: "فاشیسم از کمونیسم و بوسیله ناراضیتهای داخلی متولد میشود. جایی که شما کمونیسم را دارید و سازگاری داخلی، فاشیسم را نیز خواهید داشت" (مجلس عوام، ۲۳ نوامبر ۱۹۳۳).

این تصویر، تصویری است کاملاً "گمراه کننده. بدون شک تحول موازی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب نمایشگر دو وجه مختلف از روند واحد اضمحلال سرمایه‌داری است. واکنش متقابل دائمی نیروهای متضاد انقلاب و ضد انقلاب مدتها پیش بوسیله "مارکس تشریح گردیده است؛ لیکن هر گونه کوشش برای نتیجه‌گیری از این امر که اگر طبقه کارگر مسیری کمونیستی را در پیش گیرد فاشیسم پیروز خواهد شد، کاملاً "مغایر با تجارب تاریخی است. واقعیت درست عکس این مطلب را نشان می‌دهد. اکنون موارد و نمونه‌های بسیاری وجود دارد که میتوان براساس آنها تعمیم‌های جدی و بلامنارعی را بعمل آورد. جایی که اکثریت طبقه کارگر از خط کمونیسم پیروی کرده‌اند (اتحاد شوروی) فاشیسم قادر نشده است که در جامعه ظاهر شود.

لیکن هر جا که اکثریت طبقه کارگر خط رفرمیسم را دنبال کنند (ایتالیا، آلمان و غیره) در این صورت در مرحله مشخصی فاشیسم بطور اجتناب ناپذیری رشد می‌کند و پیروز میشود. حال ببینیم ویژگی این مرحله چیست؟ این مرحله وقتی بروز می‌کند که از هم پاشیدگی نهادهای کهنه سرمایه‌داری و تحول جنبش کارگری به نقطه‌ای رسیده است که در آن طبقه کارگر بایستی بسوی کسب قدرت پیش نازد، ولی طبقه کارگر تحت یک رهبری رفرمیست قرار دارد.

در این حالت بغلت ناتوانی و عدم قاطعیت رهبری طبقه کارگر برای متحد کردن تمام اقشار ناراضی، رژیم منسوخ و بی‌اعتبار سابق قادر میشود با طرح شعارهای ظاهر فریب و شبه انقلابی، تمام عناصر متزلزل (خرده بورژوازی، کارگران عقب مانده و غیره) را به حمایت از خود وادار سازد و بر اساس بحران و ناراضی‌هایی که حقا" باید برای انقلاب متحدینی بوجود آورد، نیروهای ارتجاعی را بشکل فاشیستی سازمان دهد. اهمال و عقب‌نشینی مداوم رهبری رفرمیست طبقه کارگر در هر برهه از زمان (سیاست دفع افسد به فاسد و "انتخاب بد بجای بدتر") رشد فاشیسم را تشویق می‌کند. بر این مناسبت که سرانجام فاشیسم میتواند پا بگیرد و زمام امور را در کف. البته نه از طریق نیروی خودش بلکه از طریق ضعف رهبری طبقه کارگر. در این حالت روند متلاشی شدن دموکراسی بورژوازی با موفقیت انجام می‌پذیرد ولی نه بشکل تحول بطرف دموکراسی پرولتری بلکه با یک حرکت قهقرایانه بسوی دیکتاتوری فاشیستی. * * *

اکنون ما در موقعیتی هستیم که میتوانیم به تعریف عمومی خود از ویژگی فاشیسم، شرایط تحول و محتوای طبقاتی آن برسیم. این تعریف کاملترین تبیین علمی خود را در برنامه بین‌الملل کمونیستی (۱) سال ۱۹۲۸ یافته است:

تحت برخی شرایط ویژه تاریخی، تحول تعدیات بورژوازی، امپریالیستی و ارتجاعی شکل

فاشیسم را بخود می‌گیرد.

این شرایط عبارتند از: بی‌ثباتی روابط سرمایه‌داری، وجود تعداد کثیری از عناصر اجتماعی بی‌طبقه، تهیدستی و بیچارگی روزافزون اقشار وسیع روشنفکری و خرده بورژوازی شهری، ناراضی در بین خرده بورژوازی روستایی و بالاخره تهدید مداوم اقدام توده‌های پرولتری. بورژوازی منظور تثبیت و ندام سلطه خود مجبور می‌شود که بمقیاس فزاینده‌ای نظام دموکراسی پارلمانی را به نفع نظام فاشیستی، که فارغ از زد و بندها و ائتلافات بین احزاب است، ترک گوید.

نظام فاشیستی، نظامی است مبتنی بر دیکتاتوری مستقیم که از لحاظ ایدئولوژیکی نقاب "ایده ملی" و نمایندگی صاحبان "حرف" (۱) ("پیشهوران")، (و در واقع نمایندگی گروه‌های مختلف طبقه حاکم) را بر چهره دارد. فاشیسم نظامی است که به شکل خاصی از عوام - فریبی اجتماعی دست می‌زند (مانند ضدیت با یهود، حمله گهگاهی علیه سرمایه‌های رباخوار، ژست‌های بی‌قرارانه علیه "دکان حرف"، پارلمان) تا ناراضی‌های خرده بورژوازی، روشنفکران و دیگر اقشار جامعه را به نفع خود بکار گیرد. فاشیسم از طریق ایجاد یک سلسله مراتب فشرده و موجب بگیر از واحدهای حزبی، یک دستگاه حزبی و یک بوروکراسی، به رشوه دهی نیز متوسل میشود. در عین حال فاشیسم با جلب عقب افتاده ترین اقشار طبقه کارگر به صفوف خود و با برانگیختن ناراضی‌های آنان و ضمن سوءاستفاده از بی‌عملی سوسیال دموکراسی می‌کوشد که در طبقه کارگر نیز نفوذ کند.

هدف عمده فاشیسم از بین بردن پیشگام طبقه کارگر یعنی سازمانهای کمونیستی و واحد های اصلی مربوط به پرولتاریاست. ترکیبی از عوام فریبی اجتماعی، ارتشاء و ترور فعالانه افراد بی‌گناه (۲) همراه با توسعه طلبی شدید امپریالیستی در حوزه سیاست خارجی، مشخصات اساسی فاشیسم را تشکیل میدهند. در دوزان بحران شدید بورژوازی، فاشیسم به عبارت بردازی‌های ضد سرمایه‌داری توسل می‌جوید. لیکن بعد از آنکه جای پای خود را در رأس دولت محکم کرد، وراحتی‌های ضد سرمایه‌داری خود را بدور می‌افکند و ماهیت خود را بعنوان دیکتاتوری تروریستی سرمایه بزرگ آشکار می‌سازد.

در کنار تعریف فوق میتوان تجربه و تجلیل مشابهی از فاشیسم را قرار داد که در سال ۱۹۲۸ در قطعنامه ششمین کنگره بین‌المللی کمونیستی راجع به اوضاع بین‌الملل ارائه شده است:

1. Professions
2. Active White Terror

صفت مشخصه فاشیسم این است که در نتیجه ضربه منحل‌ه بوسیله نظام اقتصاد سرمایه داری و اوضاع و احوال عینی و ذهنی خاص ، بورژوازی بمنظور جلوگیری از پیشرفت انقلاب - ناراضایی بورژوازی کوچک و متوسط شهری و روستایی و حتی بخش مشخصی از پرولتاریای بی طبقه را بمنظور ایجاد یک جنبش ارتجاعی توده‌ای بکار می‌گیرد .

فاشیسم بمنظور درهم شکستن قدرت تشکیلات کارگری و سازمانهای مربوط به دهقانان فقیر و برای هموار کردن راه تسخیر قدرت به روشهای خشونت آشکار دست می‌زند .

فاشیسم پس از در دست گرفتن قدرت کوشش می‌کند که بین تمام طبقات حاکم جامعه سرمایه‌داری (بانکداران ، صنعتگران بزرگ و سرمایه‌داران کشاورزی) (۱) وحدت سیاسی و تشکیلاتی ایجاد کند . و دیکتاتوری آشکار ، مستمر و تقسیم ناپذیر آنان را برقرار سازد .

فاشیسم نیروهای مسلحی را که بخصوص برای جنگ داخلی تربیت شده‌اند در اختیار طبقات حاکم قرار میدهد و نوع جدیدی از دولت را نه تنها از اقشار مختلف خرده بورژوازی بلکه حتی عوامل معینی از طبقه کارگر (کارکنان ادارات ، رهبران رفرمیست سابق که بصورت مأموران دولت در آمده‌اند ، کارکنان اتحادیه‌های کارگری و کارمندان حزب فاشیست و همچنین دهقانان فقیر و پرولترهای بی طبقه‌ای که برای نیروی شبه نظامی فاشیستی سر بازگویی شده‌اند) تأسیس می‌کند که آشکارا بر شالوده‌ای از خشونت ، فشار و فساد قرار دارد .

" توضیحات "

* رجوع کنید به صفحه ۱۱۷ کتاب " مورر " (۱) تحت عنوان " آلمان عقبه‌زمان را به عقب برمی‌گرداند " (۲) منتشر شده به سال ۱۹۳۳ . این کتاب گزارشی است از گفتگوی خصوصی یک بانکدار برجسته^۱ یهودی در برلین که : " در یک جلسه تا حدی حیرت آور در یک سالن پذیرایی در برلین پلوتوکراتیک ، با چرب زبانی توضیح می‌دهد که او خود سالها تأمین کننده^۲ مساعدتهای مالی هنگفت برای ناسیول سوسیالیستها بوده است . یشتیبانی مالی صنایع بزرگ از هیتلر در جریان محاکمه هیتلر - لودندرف (۳) به سال ۱۹۲۴ و همچنین در کمیته تحقیق و رسیدگی " دیت " در باواریا (۴) کاملاً آشکار و برهنه شد . " در سالهای بعد ، لیست پشتیبانان مالی جنبش ناسیونال سوسیالیست بی‌نهایت طولانی شد . لیست کارخانه‌داران ، مدیران ، سندیکای سرمایه‌داران همانقدر قطور بود که صورت اعانه^۳ کمیته ملی ریاست جمهوری (۵) در ایالات متحده " (صفحه ۱۴۴ کتاب مورر) . اعلام شد که حمایت کنندگان خارجی عبارت بودند از دیتربینگ (۶) ، کروگر (۷) و فورد . " پل فور " (۸) در ۱۱ فوریه سال ۱۹۳۲ در مجلس نمایندگان فرانسه (۹) اعلام داشت که بانکداران خارجی نازیها عبارتند از مدیران شرکت اسلحه - سازی اشکودا که تحت کنترل " شایدر کروزو " Schneider-creusot است . برای بررسی بیشتر

1. Mowrer
2. Germany puts the clock back
3. Hitler-Ludendorff, trial
4. Bavarian Diet Investigation Committee
5. Republican National Committee
6. Deterding.
7. Kreuger
8. Paul Faure
9. French Chamber of Deputies

درباره پشتمانی مالی عوامل تراست فولاد روهر (۱) وابسته به "تای سن" Thyssen از ناسیونال سوسیالیسم (از سال ۱۹۲۷ به بعد) خواننده می‌تواند به کتاب ارتست هنری (۲) تحت عنوان "هیتر بر فراز اروپا" (۳) منتشره به سال ۱۹۳۴ مراجعه کند. "تای سن" دو مرکز سیاسی روهر آلمان بنام‌های: Bergbauverein Essen و Nordwestgruppder Eisen-und Stahlindustrie را ترغیب کرد تا موافقت کند که هر یک از بخش‌های ذغال و فولاد ضمن تخصص یک مالیات اجباری ویژه مبلغ معینی را به صندوق انتخابات ناسیونال سوسیالیستها واریز نماید. برای بدست آوردن این پول قیمت ذغال در آلمان افزایش یافت. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۳۲ "تایسون" به تنهایی، در عرض چند روز بیش از ۳ میلیون مارک برای نازی‌ها فراهم ساخت. بدون این کمک، اقدامات خارق‌العاده‌ای که هیتر طی سالهای ۳۲ - ۱۹۳۰ در هیجان آفرینی و برانگیختن احساسات مردم بدان متوسل شد هرگز ممکن نمیشد (صفحات ۱۱ تا ۱۳).

* * * در مورد حمایت پلیس و دادگاهها از فاشیسم و در همان حال انتقامجویی وحشیانه آنان علیه کلیه اقدامات تدافعی طبقه کارگر، رجوع شود به بخش هیجدهم کتاب "مورر" که در بالا بدان اشاره شد.

برای آگاهی از همین پروسه در ایتالیا بجلد اول کتاب "سالومینی" (۴) تحت عنوان "دیکتاتوری فاشیستی" (۵) مراجعه شود. سالومینی در صفحه ۷۱ کتاب مذکور عنوان می‌کند که چگونه در سال ۱۹۲۰ کابینه لیبرال "جیولیتی" (۶) که "بنومی" (۷) رفرمیست سوسیالیست نیز وزیر جنگ آن بود "فکر میکرد که تهاجم فاشیستی را می‌توان برای درهم شکستن قدرت سوسیالیستها و کمونیستها مورد استفاده قرار داد" و "بنابراین به رؤسای ارتش اجازه داد که فاشیستها را با تفنگ و کامیون تجهیز کنند و افسران بازنشسته و افسرانی را که در مرخصی بودند مجاز نمود که آنها را فرماندهی کنند". "پیشروی بسوی رم" بوسیله "ش ژنرال ارتش رهبری شد (صفحه ۱۵۳).

یکی از کتابهای طرفدار فاشیسم بنام "بررسی فاشیسم" منتشره به سال ۱۹۲۸، خود قبول

1. Ruhr Steel Trust
2. Ernest Henri
3. Hitler Over Europe
4. Salvemini
5. The Fascist Dictatorship
6. Giolitti
7. Bonomi

می‌کند که در ایتالیا فاشیسم نمیتوانست "بدون درجهای از تحمل و حتی مساعدت مقامات بالا" رشد پیدا کند (صفحه ۳۸). "مورر" به شکست خود در مورد عدم درک این مطلب که چرا دولت پیش از فاشیسم در آلمان رشد فاشیسم را تحمل کرد اعتراف می‌کند. این موضوع غیر قابل درک است که چرا هر صدراعظم آلمان حتی یک میلیتاریست مذهب گرا مانند هنریش برونینگ بایستی اجازه تشکیل و ترتیب یک چنین نیرویی، چه مسلح و چه غیر مسلح را داده باشد. این که چرا او این کار را انجام داد هرگز بطور رضایت بخشی معلوم نشده است. شاید هم هرگز معلوم نگردد (صفحه ۲۷۷). لیکن ما می‌دانیم که وقتی که واقعیتهای سیاست بورژوازی و فاشیسم به روشنی درک شود، هیچگونه شبهه‌ای در مورد اعمال و رفتار برونینگ و جیولیتی وجود نخواهد داشت. در آلمان افسرانی که شورش کاپ (۱) را رهبری کردند هرگز محکوم نشدند. لیکن یک کارگر که یکی از شورشیان کاپ را مورد اصابت گلوله قرار داده بود به ۱۵ سال حبس با اعمال شاقه محکوم گردید. هیتر نیز برای کودتای مسلحانه خود علیه دولت (در سال ۱۹۲۳) به یک بازداشت سبک محکوم گردید و در عرض چند ماه آزاد شد. آغاز همین جریان (اعمال تبعیض از طرف دادگاههای رسمی، ارفاق نسبت به هوچیگری‌های جنبش جدید فاشیستی و محکومیت ددمشانه کوشش‌های کارگران برای دفاع شخصی) در بریتانیا نیز قابل رویت بود.

* * * گاهی اوقات استدلال میشود که حذف هاگنبرگ (۲) از دولت ملی - نازی، نمایشگر گسست بین نازیها و سرمایه بزرگ و شکست سرمایه‌داری بزرگ آلمان است. چنین تلاشی بیک کوشش کودکانه و سطحی است. برای جانشین ساختن سرنوشت یک فرد بجای نیروهای اجتماعی واقعا "مهم هاگنبرگ از دولت ملی - نازی برداشته شد. نه بعلت آنکه او یک سرمایه‌دار بزرگ بود بلکه باین علت که او رهبر حزب ملی (۳) بود و سیستم تکامل یافته فاشیستی نمیتوانست وجود دو حزب را در آن واحد تحمل کند. بدون شک این امر منعکس کننده یک تقسیم شدید و تردید ناپذیر است در بین صفوف بورژوازی؛ بین روشهای مختلف حفظ سلطه بورژوازی، بین مکتبیرم کهنه سنتی حزب ملی و مکتبیرم جدید حزب نازی که در مورد لزوم بخش بزرگی از بورژوازی دچار تردید بود و خود را فقط با نگرانی و وسواس زیاد نسبت به آینده با آلمان سازگار کرده بود. ولی روش نازیها، گرچه روش خطرناکی محسوب میشود، باز هم روشی برای حفظ سیادت سرمایه مالی بحساب می‌آید. سرمایه مالی در رأس قدرت باقی ماند و این چیزی

1. Kapp putsch
2. Hugenberg
3. National party

است که بطور روشنی از ترکیب شورای عالی موقت اقتصادی (۱) که تحت حمایت دولت ساری منصوب شده بود، دیده میشود.

اعضای برجسته این شورا عبارت بودند از:

آقای کروپ فن بوهلن (۲)، سلطان اسلحه، ثروت خصوصی ۶۰۰۰/۰۰۰ پوند، مجموع سرمایه تحت کنترل ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ پوند.

آقای فریتز تایشن (۳)، ثروت خصوصی ۶۰۰۰/۰۰۰ پوند، سرمایه تحت نظارت در تراست فورد آلمان ۵۴۰/۰۰۰/۰۰۰ پوند.

آقای اف. سی فن زیمسن (۴)، سلطان وسایل الکتریکی، ثروت خصوصی ۶/۵۰۰/۰۰۰ پوند، مجموع سرمایه تحت کنترل ۱۲/۵۰۰/۰۰۰ پوند.

پروفسور کارل بوسخ، میلیونر تراست رنگ (۵)، ثروت خصوصی ۲/۰۰۰/۰۰۰ پوند، مجموع سرمایه تحت کنترل ۵۵/۰۰۰/۰۰۰ پوند.

دکتر آ. والگر (۶)، تراست فولاد آلمان، ثروت خصوصی ۶/۰۰۰/۰۰۰ پوند، مجموع سرمایه تحت کنترل ۴۰/۰۰۰/۰۰۰ پوند.

آقای آ. دیه هن (۷)، مدیر سندیکای پتاس، (۸) سرمایه ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ پوند.

آقای بوخرینگر (۹)، مدیر کارخانه‌های فولاد ماکسیمیلیان (۱۰) سرمایه ۱/۵۰۰/۰۰۰ پوند.

آقای اف. فن اسکرودر (۱۱)، بانکدار.

آقای آ. فن فینک (۱۲)، بانکدار.

آقای اف. دینهارت (۱۳)، بانکدار.

1. Provisional Supreme Economic Council
2. Herr Krupp Von Bohlen
3. Herr Fritz Thyssen
4. Herr F.C. Von Siemens
5. Prof. Kearnl Bosch. Dye Trust milionaire
6. Dr. A. Vogler
7. Herr A. Diehn
8. Potash Syndicate.
9. Herr Bochringer
10. Maximilian Steel Works.
11. Herr F. Von Schroeder.
12. Herr A. Von Finck.
13. Herr F. Reinhart.

این منظومه خیره کننده از رهبران سرمایه مالی آلمان سندی است مکفی از روابط نازیها و سرمایه مالی. تجدید سازمان بعدی صنایع آلمان که در مارس ۱۹۳۴ در دوازده گروه صنعتی اعلام شد و طی آن صنایع آلمان در هر گروه تحت کنترل سرمایه داران بزرگ قرار گرفت و صنایع سنگین و صنعت بطور کلی تحت رهبری کلی آقای کروپ فن بوهلن درآمد، باز هم بطور برجسته تری روند سیستماتیک کردن سلطه نازی را بعنوان کاملترین و حتی قانونی ترین سلطه سرمایه انحصاری نشان میدهد.

*** به تعریف پیشنهادی اخیر نویسنده از شرایط تحول بسوی فاشیسم که در سال ۱۹۲۵ نوشته شده است نیز میتوان رجوع کرد: " فاشیسم در جایی ظاهر میشود که یک نهضت نیرومند کارگری به مرحله‌ای از رشد رسیده باشد که امر انقلاب را بطور اجتناب ناپذیری مطرح سازد، ولی رهبری رفرمیست، جنبش را از انجام اقدام قاطع باز دارد. فاشیسم فرزند رفرمیسم است" (از مجله ماهانه کارگری Labour Monthly ژوئیه ۱۹۲۵).
رویدادهای بعدی در آلمان واقعیت این موضوع را آشکار کرد.